کار

چهارشنبه ۲۰ آذر ۱۳۸۱ – ۱۱ دسامبر ۲۰۰۲ – دورهٔ سوم – شماره ۲۹۴

KAR No. 294 Wednesday 11 Dec. 2002

در روز ۱۶ آذر، باوجود حضور وسیع نیروهای امنیتی

هزاران دانشجو در تضاهرات اعتراضی شرکت کردند

● صدها دانشجو توسط نیروی ویژه پاسدار ولایت(نوپو) دستگیر شدند

● خامنه‌ای به وعده خود در مورد فراخواندن «نیروی مردمی» برای سرکوب دانشجویان عمل کرد

به مناسبت ۱۶ آذر روز دانشجو، علاوه بر یک گردهمائی که در داخل دانشگاه تهران برگزار شد، تضاهرات بزرگی در اطراف دانشگاه شکل گرفت که مورد یورش نیروهای امنیتی «لباس شخصی‌ها»، نیروهای بسیج و انصار حزبالله و نیروهای انتظامی قرار گرفت. بر اساس گزارش‌های منتشره این حملات بسیار خشونتبار بود و بسیاری از دانشجویان زخمی شده‌اند. بسیجیان وانصار حزب‌الله با چاقو و قمه و چماق به جان دانشجویان و تضاهرکنندگان افتادند. از تعداد دستگیرشدگان گزارشهای متفاوتی رسیده اما تعداد آنها بسیار زیاد است.

از ساعت ۱۶ روز شنبه ۱۶ آذر تضاهرات در اطراف دانشگاه شکل گرفت . تعداد تضاهرکنندگان در آغاز ۳ هزار تن گزارش شده که بعداً در خیابان کارگر شمالی به ۱۰ هزار تن رسیده است. بنا به برخی گزارش ها در این تضاهرات گروه زیادی از مردم غیردانشجو نیز شرکت داشته‌اند. نیروهای انتظامی برای جلوگیری از گسترش تضاهرات، خیابان‌های کریمخان زند و ولی‌عصر را مسدود کرده و مانع عبور وسائل نقلیه شده‌اند.

گردهمآئی‌ها و تضاهرات متعددی در دیگر شهرهای کشور نیز بوقوع پیوسته است.

درگیری و تضاهرات در شیراز

بعد از ظهر روز ۱۶ آذر تمام خیابان زند حدفاصل بین میدان نمازی و میدان دانشجو صحنه زد و خورد جوانان و دانشجویان با نیروهای بسیجی و اطلاعاتی و پلسی ضد شورش بود. تیراندازی هوائی و پرتاب گاز اشک آور و تهوع آور از جمله ابزار مورد استفاده نیروهای سرکوب بود. مردم حاضر در محل با مشاهده حمله لباس شخصی‌ها به جوانان شعار می‌دادند: «انصار برو گمشو» و اتومبیل‌داران برای ابراز همدردی بوق اتومبیل خود را به‌صدا در می‌آوردند.

از تعداد دستگیر شدگان اطلاعی در دست نیست.

جهان در سالی که گذشت

تهیه و تنظیم: محمود صالی

در صفحه ۱۲

بیانیه هیئت سیاسی – اجرائی

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیرامون اوضاع حساس پیشاروی کشور

اعلامیه هیئت سیاسی – اجرائی

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیرامون سرکوب خشونت‌بار اعتراضات دانشجوئی ۱۶ آذر

بیانیه کمیسیون جوانان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

به مناسبت گرامی‌داشت ۱۶ آذر و مبارزات اخیر دانشجوئی

در صفحه ۲

سال نو میلادی مبارک‌باد

آغاز سال نو میلادی را تبریک می‌گوئیم. امید ما این است که سال جدید، سال ۲۰۰۳ میلادی سال موفقیت‌های هرچه بیشتر در مبارزه برای صلح و دوستی میان ملل، علیه برگرستگی، فقر، بی عدالتی و نیل به آزادی و دمکراسی، رشد و عدالت اجتماعی باشد.

بیماری ایدز در ایران:

در حالی که اطلاع‌رسانی درستی در زمینه تعداد بیماران ایدز در ایران از طرف مسئولان نمی‌شود، گزارش سالانه سازمان ملل، از گسترش این بیماری در کشورهای خاورمیانه حکایت دارد. در این گزارش تاکید شده است که عامل مهم گسترش این بیماری، روابط جنسی حفاظت نشده است. ادامه در صفحه ۴

توضیح

شماره آینده نشریه کار به دلیل تعطیلات سال نو میلادی، به جای ۴ دی ماه، ۲۵ دسامبر، روز ۱۸ دی ماه برابر با ۸ ژانویه منتشر خواهد شد.

در این شماره

دو سیاست و گفتمان در برابر هم

فریدون احمدی

در صفحه ۷

چه باید کرد؟

نجات ما در اتحاد ماست

پیش به سوی تشکیل جبهه سکولار – دمکرات ایرا

کیانوش توکلی

در صفحه ۸

انترناسیونالیسم: یک خلاصه

برگردان: رامون

در صفحه ۱۰

سرمقاله

اعلامیه جهانی حقوق بشر، مانیفست مردم ما نیز هست

۱۰ دسامبر (۱۹ آذر)، پنجاه و چهارمین سالگرد تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر است. این روز همه ساله به عنوان روز حقوق بشر، برگزار می‌شود. واقعیات جهان ما هنوز با این اعلامیه فاصله زیادی دارد. هنوز در اکثر کشورهای جهان، تلاش مردم برای دستیابی به حقوق اولیه ذکر شده در این اعلامیه، مهمترین مسئله عرصه سیاست است. کشور ما نیز در زمره این کشورهاست.

بیش از ۲۰ سال است که پایمال‌کنندگان حقوق بشر در حکومت جمهوری اسلامی، علیرغم محکومیت‌های پیاپی و همه‌ساله در کمیسیون حقوق بشر، به نقض فاحش ابتدایی‌ترین حقوق مردم ایران ادامه می‌دهند. سال گذشته برای نخستین بار طی سالهای اخیر و بر اثر برخورد نادرست برخی کشورهای عضو کمیسیون حقوق بشر، قطعنامه محکومیت جمهوری اسلامی تصویب نشد. اما امسال انتظار می‌رود بار دیگر جمهوری اسلامی به عنوان نقض‌کننده حقوق بشر، تحت نظارت ویژه کمیسیون قرار گیرد. حکومت ایران بارها با عناوین مختلف کوشیده است از تن‌دادن به معیارهای بین‌المللی حقوق بشر طفره رود. «حقوق بشر اسلامی»، «نسبیت فرهنگی» و «مقابله با دخالت خارجی در امور داخلی» از جمله دستاویزهایی است که حکومت ایران در دوره‌های مختلف برای مقاومت در برابر شمول‌یافتن هنجارهای جهانی حقوق بشر در مورد ایران، بدان متوسل شده است. همه این تلاشها شکست خورده‌اند و امروز بیش از هر زمان دیگری، تحقق‌یافتن اعلامیه جهانی حقوق بشر به عنوان خواست اصلی مردم ایران نمود یافته است.

جوهره اعلامیه جهانی حقوق بشر، حرمت خدشه‌ناپذیر انسان است. بر خلاف ایدئولوژی و فرهنگ فقاهتی حاکم بر جمهوری اسلامی که در آن انسان و حرمت او در درجه دوم اهمیت است و تحت‌الشعاع آنچه فقهای حاکم به عنوان حکم الهی تشخیص می‌دهند، قرار می‌گیرد، مطابق با اعلامیه جهانی حقوق بشر، انسان و حقوق جهان‌شمول او است که باید در مرکز توجه همه دولتها قرار گیرد. این اعلامیه در ماده دوم خود مقرر می‌دارد:

«هر انسان از حقوق و آزادی‌های مصرحه در این اعلامیه برخوردار است، بدون هر گونه تفاوتی مثلا بر مبنای نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، عقاید سیاسی و غیر سیاسی، خاستگاه ملی یا اجتماعی، ثروت، تولد یا سایر عوامل».

مغایرت واقعیت زندگی در جمهوری اسلامی با حقوق بشر، از همین اصل آغاز می‌شود. در جمهوری اسلامی، تبعیض بین زن و مرد، رسمی و قانونی است. نمایندگان مجلس حتی نمی‌توانند قانونی در برابری «دیه» زن و مرد تصویب کنند. اقلیت‌های قومی ایران بر خلاف نص اعلامیه حقوق بشر و حتی قانون اساسی جمهوری اسلامی از تدریس زبان مادری خود در مدارس محرومند. تبعیض مذهبی به شدت اعمال ادامه در صفحه ۳

بخش‌هائی از نامه سرگشاده قاسم شعله سعدی به خامنه‌ای

*** آیا انتظار یک تسلیت به خانواده شهدای قتل‌های زنجیره‌ای ... پاسخی به شایعات مبنی بر آمریت خود شما در آن قتل‌های نفرت‌انگیز نبود؟**

*** آقای رفسنجانی خود مسئول بسیاری از بدبختی‌های ملت و نابسامانی‌های کشور و نیز یکی از مسئولین ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر می‌باشد**

*** (نظر اکثریت سه چهارم ملت) چیزی جز مخالفت آشکار با سیاست‌های شما نیست و در چنین فرضی نیز ادامه مدیریت شما منطقا، قانونا، شرعا و اخلاقا مجاز نیست.**

*** بگذریم از نظرسنجی دیگری که طبق آن شما و سیستم حکومتی شما فقط از شش درصد حمایت مردم برخوردار بوده و نود و چهار درصد دیگر خواهان تغییرات اساسی هستند.**

*** آیا انتقال انرژی بخشی از آسیای میانه از طریق آذربایجان و جیحان و انتقال انرژی بخش دیگری از آن از طریق ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و دورزدن ایران و محروم‌نمودن جمهوری اسلامی ایران که مسیر کوتاه، ارزان، اقتصادی و اصلی بود معلول سیاستهای خود شما نیست؟**

... اجازه می‌خواهم در مورد عملکرد جنابعالی در دو بخش کلی سیاست خارجی و سیاست داخلی به طرح سئوال بپردازم.

الف ـ سیاست خارجی

۱ ـ شما خود ۳ اصل عزت و حکمت و مصلحت را برای تنظیم سیاست خارجی اعلام نمودید و لابد ترکیب مناسبی از اصول یادشده می‌تواند در سمت‌دهی سیاست خارجی موثر باشد. آیا ترکیب آنها در مورد آمریکا قابل اجرا نیست؟!

۲ ـ بسیاری از شخصیتهای نظام در خصوص مسائل جهانی و آمریکا به شما مطالبی گوشزد نموده‌اند از جمله آقای دکتر رجائی خراسانی طی مکتوبی که با حضور من تقدیم شما نمودند مطالبی را بیان نمودند از جمله اینکه گفتند اکنون شما می‌توانید شرایطی برای مذاکره و برقراری ادامه در صفحه ۵

جشن سی و دومین سالگرد بنیانگذاری

جنبش فدائیان خلق ایران

● گفتگوی سیاسی

● برنامه‌های متنوع هنری

زمان: شنبه ۱ مارس ۲۰۰۳

گفتگوی سیاسی از ساعت ۱۶

شروع دیگربرنامه‌هااز ساعت ۱۹

مکان: آلمان ـ بن

Beuel-Brucken Forum

Friedrich-Breuer Str:17

بیانیه هیئت سیاسی - اجرائی شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیرامون اوضاع حساس پیشاروی کشور

سلسله رویدادهای بسیار با اهمیت دو ماه گذشته در حیات سیاسی ـ اجتماعی کشورمان نشانه‌های نیرومند وضعیتی آبستن دگرگونی هستند که قطعا روندهای آتی را به میزان زیادی متاثر خواهند کرد.

برآمدهای مستقل گروههای اجتماعی، که پیشتر از این شاهد شدت‌گیری‌شان بودیم، در این ماه‌ها در اعتراضات دانشجویی تجلی روشنی یافتند. این اعتراضات، اگر چه بدنبال دستگیری تنی چند از اصلاح‌طلبان پیرامون حاکمیت و خاصه پس از صدور حکم اعدام برای آقاجری سر بر داشتند و نسبت به این اقدامات تمامیتگرایان موضع روشن اعتراضی گرفتند، اما مضامین و خصایلی به مراتب عمیق‌تر و گسترده‌تر از صرف اعتراض به تضییقات اقتدارگرایان را از خود بروز داده‌اند.

گرایش قوی استقلال از جناحهای حکومتی، طرح شعارها و مطالباتی که اصلاح‌طلبان حکومتی را به نقد می‌کشیدند، تصریح بر اتکای به مطالبات مردم، و درس‌آموخته از تجربه ۱۸ تیر، از زمره خصایل حرکات اخیر دانشجویی‌اند، که باید بر آنها تاکید کرد.

اعتراضات دانشجویان، و بطور کلی وضع پرغلیان موجود در جامعه، نتیجه روندهای پرشمار در جامعه ما است. اما، تاحدودی که به ۲ خرداد برمی‌گردد، ۲ خرداد نوید و مجالی بود تا جامعه از هر باره بحران‌زده ما، که خاصه ساختار حکومت ولایی حاکم بر آن با درجه پیشرفتگی تاریخی‌اش مطلقا ناسازگار بوده است، تغییر مسالمت‌آمیزی را در سمت آزادی، نفی حاکمیت ولایت فقیه و اندامهای آن از حیات سیاسی جامعه و رفع بحرانهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی.... طی کند. چنین تغییری نیاز قطعی جامعه ماست و ۲ خرداد بیان انتظار مردم برای تحقق این تغییر توسط جناحی در حکومت، یعنی اصلاح‌طلبان حکومتی، بوده است. اما تمامیتگرایان مخالف اصلاحات از بس از ۲ خرداد بدون وقفه با چنین تغییری به ستیز برخاسته و به قیمت سوق‌دادن جامعه به گسیختگی، درگیری خارجی و هر فاجعه متصور دیگر، در برابر اصلاح وضع مقاومت ورزیده‌اند. از سوی دیگر اصلاح‌طلبان، و خاصه آقای خاتمی که از حمایت بخش وسیعی از مردم برخوردار بوده است، در تداوم روند اصلاحات از پاسخگویی به الزامات باز ماندند، در اثر تزلزلات و تناقضاتشان و تقدم قایل‌شدن به مصالح حاکمیت بر مصالح جامعه موجب تضعیف حمایت مردمی‌شان شدند و مسالمت را به سکوت در برابر خشونت و اصلاح‌ستیزی مخالفان اصلاحات تقلیل دادند. برخورد اصلاح‌طلبان در ۱۸ تیر ۱۳۷۶ به حرکات دانشجویی نمونه‌ای بارز از روش آنان در قبال اصلاحات و الزامات آن، از آن پس بوده است. بی‌سبب نیست که اعتراضات دانشجویی در برآمد اخیر خود، درس‌آموخته از تجربه ۱۸ تیر، در عین تعرض به تمامیتگرایان، اصلاح‌طلبان حکومتی را نیز آماج انتقاد خود می‌گیرد و به روشنی طرح می‌کند که بر مطالبات مردم متکی است.

اکنون در برابر وضع پیش‌آمده تمامیتگرایان آشکارا از سرکوب خشن و به تلویح از آمادگی‌شان برای نشاندن ارکانهای انتصابی وابسته به ولایت فقیه بجای ارگانهای انتخابی سخن می‌گویند. مداخله مکرر خامنه‌ای، چه برای مقابله با دانشجویان و هر حرکت اعتراضی دیگر و چه برای خاتمه‌دادن به بحران و اختلافات درون حکومتی، به دفعاتی که در یکماهه اخیر واقع شده و با چنین وضوحی در تهدید به خشونت و توسل به قوای نظامی و شبه‌نظامی بی‌سابقه بوده است. تهدید تمامیتگرایان به خشونت، اما، در شرایط انزوای مفرط آنان در جامعه، ناسازگاری کلی معیارهای سیاسی و رفتاری‌شان با هنجارهای جامعه، عدم مقبولیت، و فراتر از این، فشار بین‌المللی متوجه آنان، تهدیدی از سر قدرت نیست. یگانه ابزار باقیمانده برای تمامیتگرایان، تا به اتکای آن بخواهند با زبان تهدید سخن بگویند، نیروهای سپاه و بسیج‌اند. اما اولا روندهای جاری در جامعه به درون این نیروها و خاصه در بدنه آنها نیز گسترش یافته است و ثانیا تجربه، خاطره و اثر انقلاب بهمن هنوز با این نیروها باقی است. محاسبات شاه نیز، زمانی که در انزوای کامل با اعتراضات سراسری مردم علیه خود روبرو شد، برای آن که با توسل به خشونت و سرکوب براین اعتراضات غلبه کند، نادرست از کار درآمدند.

قاعدتا تمامیتگرایان باید واقف باشند که در این موقعیت توسل به خشونت برای غلبه بر اعتراضات اجتماعی و بحران حاکمیت جز به انزوای بیشتر آنان در سطح ملی و بین‌المللی منجر نخواهد شد و آنان را در وضعیتی به مراتب متزلزل‌تر از اکنون قرار خواهد داد. با این حال به نظر می‌رسد که در بن‌بست تنگی که کل جمهوری اسلامی در آن گرفتار آمده است، تمامیتگرایان امیدوارند که با خشونت بتوانند اعتراضات را مهار و اصلاح‌طلبی رادیکال را، چه در درون نیروهای اسلامی و چه در کل جامعه، سرکوب کنند و با خنثی‌کردن بخشی از اصلاح‌طلبان در درون حاکمیت و جذب بخش دیگر آن، بر بحران حکومتی غلبه کرده و در نهایت بطور یکپارچه‌ای ابتکار عمل را در عرصه ملی و بین‌المللی در دست گیرند. چنین نقشه‌ای به واقع نیز تنها می‌تواند با توسل به خشونت عملی شود. این انتخابی بی‌سرانجام برای تمامیتگرایان است و غیر از این راهی جز عقب‌نشینی در برابر خواست جامعه برای تغییر، برای آنان باقی نمانده است.

ماههای اخیر برای اصلاح‌طلبان حکومتی ماههای دلمشغولی به دو لایحه بوده‌اند. اصلاح‌طلبان با از دست‌دادن بسیار فرصتها برای پیشبرد اصلاحات، بالاخره این دو لایحه را ارائه کردند. این لوایح، اگرچه در مضمون غیردمکراتیک و غیرقابل پشتیبانی‌اند، اما ارایه آنها موجبی برای بالا گرفتن مجدد کشمکشهای درون حکومت و موقعیتی برای تحرک دیگر نیروهای سیاسی و اجتماعی شده است. کشاکش جناحهای حاکمیت فعلا حول این لوایح متمرکز شده و اصلاح‌طلبان حکومتی تقریبا تمام سرمایه خود را پشتوانه این دو لایحه کرده و خواسته یا ناخواسته بقای خود در حاکمیت را به میزان بسیاری به سرنوشت آنها گره زده‌اند. اگرچه هنوز شاهدی از عقب‌نشینی مخالفان اصلاحات در این میدان مشاهده نمی‌شود. اما تهدید اصلاح‌طلبان به خروج از حاکمیت و وقوف تمامیتگرایان به عواقب چنان وضعی، هیچ موضعی از جانب اینان را در برابر دو لایحه منتفی نمی‌کند. اما واقعیت بزرگتر، که برای اصلاح‌طلبان حکومتی سهمناک نیز باید باشد، این است که سرنوشت خود این لوایح مطلقا به مساله مردم تبدیل نشده است و این لوایح موجبی برای بسیج مردم نشده‌اند.

روزهای و ماههای بسیار حساس هنوز در پیش رویند:

- دانشگاهها همچنان در تحرک‌اند. دفتر تحکیم وحدت دانشجویی در صدد برگزاری رفراندومی در سطح دانشگاههاست. رفراندومی که موضوع آن مشروعیت نهادهای غیرانتخابی نیز هست. استانداری تهران مجوز برای برگزاری اجتماعات دانشجویی در روز ۱۶ آذر، روز تبه‌کاری رژیم شاه علیه دانشجویان نداده است و این در حالی‌است دانشجویان در صدد تجلیل گسترده این روز هستند.

- جبهه مشارکت در صدد برگزاری یک کنگره فوق‌العاده برآمده است. برگزاری کنگره فوق‌العاده توسط جبهه مشارکت بخودی خود گواه وقوف این حزب به حساسیت وضع است و پاسخ کنگره به این وضع حساس می‌تواند روندهای بعدی و سیر آنها را بشدت متاثر کند.

- انتخابات شوراهای محلی نیز در پیش‌اند و تا چند ماه دیگر برگزار خواهند شد. استقبالی همچون ۴ سال پیش از این انتخابات بسیار نامحتمل است، اما شوراها بعنوان نزدیکترین ارگانهای قدرت به مردم و با فاصله‌ترین از حاکمیت، و همچون عرصه گسترده ابتکار، اگر چه ابتکار محدود، اهمیت خاص خود را دارند.

علاوه بر آنچه گذشت، عامل بسیار مهم دیگر تاثیر عامل بین‌المللی و بطور خاص وضع منطقه و احتمال هنوز بسیار بالای حمله آمریکا به عراق، و اثرات پر ابعاد این حمله احتمالی بر کشور ما است، که بر حساسیت اوضاع در روزها و ماههای آتی به منتها درجه می‌افزاید.

غلیان در درون جامعه از سویی و بن‌بست جمهوری اسلامی از سوی دیگر، که آن را از حرکت باز می‌دارد و به چالشهای درونی وامی‌دارد، وظیفه سترگی را بر دوش نیروهای تحول‌خواه گذاشته است. این وضع زمینه عینی بسیار مساعدی را برای برآمد متحدانه این نیروها فراهم آورده است. ارزشمندی نسبت به ضرورت و امکان اتحاد عمل گسترده بین نیروهای خواهان تحولات بنیادین گسترش یافته است. ضرورت روز است که اقدامهای عملی از جانب تمامی تحول‌خواهان با این روشن‌بینی توام شود.

در پاسخ به ضرورتهای سیاسی کنونی:

- ما، ضمن ابراز نگرانی نسبت به سرکوب اعتراضات دانشجویی، مردم را به حمایت گسترده از دانشجویان فرا می‌خوانیم. ما از ابتکار برگزاری رفراندوم سمبلیک در سطح دانشگاهها حمایت می‌کنیم. ما ضمن فراخواندن دانشجویان به بزرگداشت ۱۶ آذر، آنان را به حفظ قوا برای تدارک حرکات بلندمدت فرا می‌خوانیم؛

- ما سیاستهای تمامیتگرایان را قاطعانه افشا می‌کنیم و عموم نیروهای آزادیخواه را برای خنثی‌کردن نقشه‌های سرکوبگرانه آنان به عمل مشترک فرا می‌خوانیم؛

- ما مدافع رفراندوم در راستای گسترش مردمسالاری هستیم. ما رفراندوم برای تغییر قانون اساسی، حذف ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه، طرد نهادهای انتصابی و دموکراتیزه کردن نهادهای انتخابی را بعنوان راهکاری برای برون‌رفت از بحران سیاسی فلج‌کننده و حرکت به سمت دموکراسی پیشنهاد و آن را تبلیغ می‌کنیم؛

- سیاست فعالی را در قبال انتخابات شوراها، در سمت برآمد تاثیرگذار و تقویب نیروهای تحول‌خواه پیش خواهیم برد؛

- سیاست فعالی را برای غلبه بر موانع موجود بر سر راه نزدیکی نیروهای تحول‌طلب، چه در عرصه نظری و چه در عمل، پیش خواهیم برد.

هیئت سیاسی - اجرائی
شورای مرکزی سازمان
فدائیان خلق ایران (اکثریت)

اعلامیه هیات سیاسی - اجرایی شورای مرکزی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیرامون سرکوب خشونت‌بار

اعتراضات دانشجویی ۱۶ آذر

چندین هزار دانشجو که در سالگرد ۱۶ آذر و برای طنین‌افکندن خواسته‌ها و شعارهای آزادی‌خواهانه در دانشگاه تهران گردآمده بودند، با سرکوب خشونت‌بار نیروهای امنیتی و انتظامی جمهوری اسلامی مواجه شدند. دانشجویان در ادامه اعتراضات خود مراسم بزرگداشت ۱۶ آذر، روز دانشجو را به عنوان محمل خواسته‌های خود برای آزادی زندانیان سیاسی، آزادی اندیشه و بیان و افشای عوامل سدکننده راه مردم به سوی دموکرسی و مردم‌سالاری تعیین کرده بودند.

گفته می‌شود که طی این حملات صدها دانشجو دستگیر و تعداد زیادی از آن‌ها زخمی شده‌اند. این حملات عمدتا توسط نیروی «نوپو»، «نیروی ویژه پاسدار ولایت» و به دستور شخص خامنه‌ای صورت گرفت. این یورش‌های سرکوبگرانه و گستاخانه به شدت خشم مردم و دانشجویان را برانگیخته است. آنان مسببین این ددمنشی‌ها و این همه بی‌اعتنایی به خواسته‌های آزادی‌خواهانه مردم ایران را به هیچ‌وجه نخواهند بخشید.

ما همه مردم ایران را به حمایت از دانشجویان و حرکات اعتراضی آنان فرامی‌خوانیم و خواهان آزادی فوری همه دستگیرشدگان هستیم.

ما مسئولیت این گونه اقدامات و عواقب آن را بر عهده رهبران جمهوری اسلامی دانسته و اطمینان می‌دهیم پایان کار همه مستبدین تاریخ بدون شک در انتظار رهبران جمهوری اسلامی نیز هست.

هیات سیاسی - اجرایی شورای مرکزی فدائیان خلق ایران (اکثریت) **۱۷ شهریور ۱۳۸۱**

بیانیه کمیسیون جوانان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

به مناسبت گرامی‌داشت ۱۶ آذر و مبارزات اخیر دانشجویی

در آستانه گرامی‌داشت ۱۶ آذر روز دانشجو، روزی که مبارزات بحق دانشجویان توسط رژیم ستم‌شاهی بخون کشیده شد، شاهد خیزش‌های عظیم دانشجویی در اکثر دانشگاهها و شهرهای میهنمان هستیم. این اعتراضات که برای لغو احکام محکومیت آغاجری و آزادی زندانیان سیاسی شروع شده بود در تداوم خود ولایت فقیه و رهبران جمهوری اسلامی را آماج شعارهای خود قرار داد و ضمن تحت‌تاثیر قراردادن فضای سیاسی کشور رهبران محافظه‌کار رژیم و شخص خامنه‌ای را به عقب‌نشینی وادار ساخت.

وجه مشخصه خیزش‌های اخیر و تمایز آن با اعتراضات پیشین در این است که اینبار جنبش دانشجویی به کل نظام اعتراض کرده و نه به یک جناح خاص در حکومت. در جریان تظاهرات هر دم فزاینده دانشجویان و جوانان بار دیگر نشان دادند که علیرغم اینکه خواست مقدم آنها لغو حکم اعدام آغاجری و آزادی زندانیان سیاسی است ولی خواسته‌های آنها بسیار عمیق و بنیادی‌تر بوده و ارکان نظام کهنه را نشانه رفته است.

تعمق در شعارهای دانشجویان از جمله «اعدام اندیشه‌ها، اعدام آزادگی»، «رفراندوم، رفراندوم، این است شعار مردم»، «هاشمی پینوشه، ایران شیلی نمی‌شه»، «خاتمی، خاتمی، استعفا، استعفا»، «استقلال، آزادی، جمهوری مردمی» به روشنی گواه خواسته‌های تعمیق یافته و بنیادین و در اعتراض به مجموعه حاکمیت و در صدر آن ولایت فقیه است.

خامنه‌ای پس از صدور حکم تجدید نظر در حکم صادره برای هاشم آغاجری و در عین حال تهدید به سرکوب دانشجویان گمان می‌برد که قضیه خاتمه یافته است و توده عظیم جوانان معترض به سیستم موجود و تشنه آزادی به خانه‌هایشان برمی‌گردند.

کمیسیون جوانان سازمان فدائیان خلق ایران «اکثریت» به مثابه بخشی از جنبش نواندیش و ترقیخواه جوانان و دانشجویان میهن بر این باور است که:

روندی که سران نظام از فردای موجودیت جمهوری اسلامی در میهن ما آغازگر آن بودند در ماهیت خود ضد دمکراتیک، علیه پویایی و تجدد و نامنطبق بر خواسته‌های عمومی مردم بود.

نقش بی‌بدیل جنبش دانشجویی در فرایند انقلاب بهمن و تداوم ارزشهای آن بر کسی پوشیده نیست، با این همه دانشجویان در سال‌های پس از انقلاب در روند دفاع از خواسته‌های صنفی خود و نیز دفاع از خواسته‌های برحق مردم همواره به خشن‌ترین شکل سرکوب خونین شده‌اند.

سران جمهوری اسلامی در جریان موسوم به انقلاب فرهنگی به سرکوب گسترده، دستگیری و تصفیه دانشجویان و اساتید آزادی‌خواه اقدام کرده و با به تعطیل کشاندن دانشگاهها گمان می‌بردند که صدای آزادی‌خواهی و تجددطلبی دانشجویان را خفه کرده و راه ارتباط و تاثیر متقابل دانشگاه و جامعه را قطع کرده‌اند.

دیری نپائید که موج عظیم دانشجویان و جوانان میهن در دفاع از آزادی بیان و مطبوعات بپاخاسته و دیگربار دانشگاه بمثابه سنگری مستحکم برای آزادی و داد برآمدی تازه کرد.

پس از سالها مبارزه بین نواندیشی و ترقیخواهی از یک سو و واپس‌گرایی و آزادی‌ستیزی از سوی دیگر جنبش ترقیخواه جامعه ما وارد فاز تازه‌ای شد و در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ مردم یکپارچه به ولایت فقیه و همه اجزایش نه‌ای بزرگ و تاریخی گفت.

جوانان و دانشجویان میهن با دفاع گسترده از برنامه‌های آقای خاتمی بر این باور بودند که انتخاب اصلاح‌طلبان راه را برای تحولات مثبت در جامعه خواهد گشود. به یک اعتبار دوم خرداد نقطه عطفی در اتحاد آحاد ملت در مقابله با تفکر، خواسته و نماینده ولی فقیه بود. در همین راستا و در تداوم این حرکت جنبش دانشجویی به مقابله با تبوطئه‌های ولایت فقیه و ارگانهای انتصابی وابسته به آن پرداخت و بارها توجه دولت و نمایندگان اصلاح‌طلب را به خواسته‌های خود که جدا از مطالبات جاری جنبش آزادی‌خواه میهن نبود جلب کرد. در این راستا سیستم تاریک‌اندیش گرد آمده حول ولایت فقیه آنی از ضربه زدن و ایجاد تفرقه در میان جنبش بازنایستاد.

هرگاه در آئینه ارزیابی و قضاوت به کارنامه خاتمی و اصلاح‌طلبان حکومتی بنگریم، عدم درک درست از لحظات حساس و عدم تکیه بر نیروی عظیم مردم در پرداختن و پیگیری مطالبات ضرور جامعه، عدم تعهد و پایبندی به وعده‌های انتخاباتی از جانب خاتمی و تمکین از ولایت فقیه آنگاه که منافع «کل نظام» به مخاطره می‌افتاد را نیز می‌توان برجسته دید.

ما در روند مبارزات سالهای اخیر خود آزموده‌ایم و بارها از جمله در تیرماه ۱۳۷۸ اعلام کرده‌ایم و می‌کنیم که مبارزات دانشجویی و جوانان به مثابه جزیی از جنبش ترقیخواه و نواندیش میهنمان مستقل و خارج از اراده و تمایلات و کنترل این و یا آن جناح حکومتی نقش خود را در نیل به آزادی، دمکراسی و تحولات بنیادین ایفا می‌کند.

ما همچنین آموخته و دریافته‌ایم که هرگاه دانشجویان و بخش جوان و بالنده جامعه خواستار تحقق خواسته‌های خود از جمله آزادی، حق انتخاب، مدرنیته، ارتقا کیفیت آموزشی، زدودن دانشگاهها از جریانات سرکوبگر و پلیس و داشتن حق اعتصاب شده‌است، همواره با سد «چرخه‌ای و به هم پیوسته» قانون اساسی، شورای نگهبان، مجلس تشخیص مصلحت نظام، قوه قضائیه و در راس آنها ولایت فقیه مواجه گردیده‌است.

ما خواسته‌های خود را جدا از خواسته‌های جاری مردم میهنمان ندانسته و بر این باوریم که معضلات جامعه در ماهیت و جوهر وجودی قانون اساسی و به تبعه آن درآمیزی دین و دولت و ساختار سیاسی مبتنی بر سیستم فقاهتی قرار دارد و معتقدیم که خواسته‌های مردم میهنمان و بویژه جوانان فراتر از ظرفیت این سیستم بوده و در اساس با آن در تعارض است.

ما برای نیل به آزادی و دمکراسی و جامعه‌ای بدور از استبداد اتحاد فراگیر همه نیروهای دمکرات جمهوری‌خواه و میهن دوست، مستقل از جناحهای حکومتی را ضروری دانسته و نیروی اجتماعی این حرکت را آحاد مختلف جامعه بویژه جوانان، زنان و متخصصین و روشنفکران می‌دانیم.

ما پذیرش گوناگونی فکر و اندیشه در جبهه آزادی و تحول‌طلبی و نیز وجود نحله‌های فکری متنوع در جنبش دانشجویی را پر اهمیت دانسته و آنرا عاملی بسیار قوی در مقابله با انحصارطلبی می‌دانیم.

ما معتقدیم که حضور احزاب سیاسی دگراندیش راه را برای استقرار آزادی و دمکراسی در جامعه خواهد گشود و آنرا از جمله نیازهای مبرم جامعه می‌دانیم.

ما دانشجویان را برای شرکت فعال در رفراندوم و نظرسنجی که از طرف شورای تهران دفتر تحکیم وحدت در ارتباط با عملکرد ارگانهای انتصابی تحت امر ولی فقیه، ظرفیت نظام برای اصلاح‌پذیری، تغییر قانون اساسی و رابطه با آمریکا و نظام سیاسی مقبول برگزار می‌گردد، فرا می‌خوانیم.

ما تمامی آحاد دانشجویی را به برگزاری هرچه باشکوه‌تر مراسم گرامی‌داشت ۱۶ آذر فرا می‌خوانیم. و در آستانه گرامی‌داشت این روز بزرگ،انسجام و اتحاد عمل گسترده در جهت ایجاد اتحادیه‌های مستقل دانشجویی را از جمله نیازهای مبرم جنبش دانشجویی دانسته و برای آن خواهیم رزمید.

ما تمامی مساعی خود را برای انعکاس واقعی مبارزات دانشجویی و جذب و حمایت بین‌المللی از آن بکار می‌گیریم.

ما خواهان آزادی بی‌قید و شرط دانشجویان زندانی بوده و خروج فوری همه نیروهای امنیتی از حریم دانشگاه را خواستاریم.

پایدار و پرطنین باد جنبش دانشجویی
کمیسیون جوانان سازمان فدائیان خلق ایران
(اکثریت) ۱۴ آذر ۱۳۸۱

جنبش دانشجویی، پیشتاز جنبش عام ضد استبدادی

شبح عظیمی پهنه میهن ما را در می‌نوردد. شبح جنبش عمومی ضد استبدادی و آزادی‌خواهی. شبحی که مستبدان کشور را به‌حدی هراسان کرده است که بی‌محابا حتی از تکه‌تکه کردن مخالفان خود سخن می‌گویند.

آنچه که بیش از همه استبدادخواهان را به وحشت انداخته است حرکات اخیر دانشجویان است که با بازتاب گسترده و پشتیبانی معینی از جانب دیگر اقشار مردم همراه بوده است.

دانشجویان «نسل سوم»، کسانی که جا پای پیش‌کسوتانی از نسل بزرگ‌نیا، شریعت رضوی و قندچی گذاشته‌اند و راه دانشجویان نسل دوم، هموارکنندگان انقلاب ۵۷ را ادامه می‌دهند، در هفته‌های اخیر نشان دادند که قادر هستند معادلات موجود را برهم زنند و گفتمان‌های جدیدی را در جامعه طرح کنند و گفتمان‌های دیگر را به حاشیه رانند.

اگر تا چند هفته پیش بحث دو لایحه تقدیمی دولت به مجلس عملاً به بحث اصلی جامعه تبدیل شده بود، با حرکت اعتراضی وسیع دانشجویان و پیدایش نشاط و طراوت ناشی از آن و به‌ویژه با تأکید آنان بر استقلال از دو جناح حکومتی، خواست‌های عام ضد استبدادی جنبش عمومی تحول‌طلبانه در سطح وسیعی مطرح گردیدند.

شعارهای دانشجویان هر چند که با مخالفت با حکم اعدام آغاجری آغاز شد، در ادامه خود به خواست «آزادی زندانیان سیاسی»، «رفراندوم»، استعفای خاتمی و شعارهای تند علیه رهبر، رفسنجانی و هاشمی‌عراقی منجر شد که روحیه عمومی دانشجویان و اکثریت مردم را بازتاب می‌دهد.

به این ترتیب با مطرح‌شدن جدی عامل تأثیرگذار جنبش دانشجویی، تمام نیروهای سیاسی جامعه، خواه‌ناخواه مجبور هستند که از منظر دیگری رویدادهای پیش رو را بررسی، پیش‌بینی و برنامه‌ریزی کنند.

اقتدارگرایان ساده‌ترین کار را به‌زعم خود که همانا سرکوب جنبش دانشجویان است، در دستور خود قرار داده‌اند و ظاهراً برنامه‌ای برای دستگیری صدها فعال دانشجویی را تدارک می‌بینند تا شاید برای مدتی این جنبش را مهار کنند. غافل از آن‌که این‌بار علائم عدیده‌ای نشان‌دهنده پتانسیلی بالا در این جنبش برای اعتلاء، تداوم، گستردگی و هم‌پیوندی این جنبش با دیگر جنبش‌های جاری در کشور می‌باشد. جنبش کنونی دانشجویان، درس‌گرفته از وقایع ۱۸ تا ۲۳ تیر ۱۳۷۸، این بار بسیار مدنی‌تر از دور پیشین وارد عرصه مبارزه شدند. شعارهای آنان هرچند بسیار رادیکال بود، مرگ این و آن را طلب نمی‌کرد و خارج شدن عناصر غیر انتخابی از کلیدی‌ترین مقامات را خواستار می‌شد. امری که به‌رغم رادیکالیسم درونی خویش، می‌تواند هزینه حرکت اعتراضی را کاهش معینی دهد و امکان پیوستن تعداد بیشتری از دانشجویان را در این مقطع فراهم آورد. برای دانشجویان این‌بار زنجیره نیروهای سرکوب، از نیروهای انتظامی و نیروهای لباس شخصی گرفته تا نیروهای «نوپو» و «ثارالله» سپاه مشخص بود و آنان بسیار هشیارانه‌تر از گذشته می‌دانستند که چه امکاناتی دارند و نیروهای سرکوبگر هم در هر مقطعی چگونه عمل می‌کنند. پشتیبانان دانشجویان نیز که به دعوت آنان پاسخ مثبت دادند و با شعار «دانشجو، دانشجو، حمایتت می‌کنیم» در اطراف دانشگاه‌ها تجمع می‌کردند، شعارهای در محدوده شعارهای دانشجویان سرمی‌دادند و به این‌ترتیب آنان نیز با هشیاری زمینه‌ی یکی‌شدن حرکت‌های داخل و خارج از دانشگاه‌ها را فراهم می‌آوردند.

با این تفاصیل به آینده نزدیک پیش‌رو می‌توان بسیار امیدوار بود. مگر آن‌که عاملی غیر منتظره که در محاسبات معمول جایی ندارد، ناگه رخ نماید و معادلات را به‌طور کلی به‌هم زند.

جنبش عام روشنفکری که جنبش دانشجویان بخش پرتحرک، جوان، رادیکال آن به‌حساب می‌آید، به شکل خاص خود حمایت همه‌جانبه‌ای را از حرکات دانشجویان به‌عمل آورد. نویسندگان، روزنامه‌نگاران، استادان دانشگاه‌ها، پژوهشگران، ادیبان و هنرمندان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها به طور اعم، حمایت خود را هر کدام در محدوده و مقدورات خویش پشتیبانی خود را نشان دادند. نقدهایی نیز از میان دانش‌آموزان به گوش رسید که از تدارک برای پیوستن به دانشجویان حکایت می‌کرد.

با این همه جنبش دانشجویی از خصلت سیالیت نیز برخوردار است. این جنبش در عین اینکه می‌تواند از زاویه حسی، نبض، دماسنج یا قطب‌نمای جنبش عمومی مردم باشد و از نظر حرکتی نیز موتور کوچک و قلب تپنده آن باشد، اما به تنهایی قادر نیست کلیه وظایف یک جنبش عظیم عمومی را انجام دهد و نیازمند هم‌پیوندی با بخش‌های دیگر است.

این جنبش هم‌زمان وظایفی صنفی و سیاسی را به‌عهده دارد. هم گذر زمان و هم میزان استبدادزدگی یک جامعه نسبت وظایف سیاسی به صنفی را به شدت افزایش می‌دهد. از این‌رو جنبش دانشجویی ما حسب انتظار به‌شدت سیاسی است، با این‌حال توجه به خواست‌های صنفی دانشجویان، می‌تواند زمینه استقبال تعداد بیشتری از دانشجویان را فراهم کند. این خواسته‌ها امروز تغییر کرده‌اند و به خواست غذای سالم در نهارخوری‌های دانشگاه‌ها، امکانات مناسب در خوابگاه‌های دانشجویی و مسائلی نظیر آن که عاجل‌ترین خواست‌های نسل‌های گذشته بود محدود نمی‌شود. امروز بالا بودن سطح آموزش و امکانات فنی، تحقیقی و آموزشی در حدی که در کشورهای پیشرفته جهان وجود دارد، خواست اولیه و بلافصل دانشجویان است. در کشور ما با منابعی که در اختیار دارد، هرگاه از حیف و میل «آقایان» و «آقازاده»هایشان جلوگیری شود، دسترسی به سطح آموزشی نزدیک به کشورهای پیشرفته غیر واقعی نیست.

جنبش دانشجویی برای رسیدن به خواست‌های خود، به‌ویژه خواست‌های صنفی خود احتیاج به تشکل‌های پایدار، مستقل و سراسری دارد. تشکلی که در محدوده دانشگاه باقی بماند و مدام خود را به‌شکلی بازسازی کند که فارغ‌التحصیل شدن دانشجویان باتجربه، لطمه‌ای بر آن نزند. مبارزات دانشجویان سه نسل هنوز نتوانسته است به ایجاد اتحادیه سراسری دانشجویان منجر شود. یک و نیم میلیون دانشجوی امروز، در شرایط کنونی که جنبش‌شان در روند اعتلاء است، امکان تازه‌ای می‌یابند تا شاید بتوانند این کار ناتمام را به فرجام برسانند.

در سال‌های اخیر ساختار دفتر تحکیم وحدت به عنوان تنها تشکل مجاز دانشجویی در دانشگاه‌ها تغییر کرده است، تا حدی که آنان در اردوی سالانه خویش از دوری جستن از دو جناح حکومت سخن گفته‌اند. فعالان این تشکل ادعا می‌کنند که شرایطی را فراهم آورده‌اند که دگراندیشان نیز از کانال انجمن‌های اسلامی فعالیت کنند و آنان نیز به فکر تغییر اساسنامه افتاده‌اند تا آزادی عمل دانشجویان دگراندیش بیشتر شود. شکی نیست که فاصله بین دفاتر تحکیم وحدت و دانشجویان دگراندیش کماکان از برخورداری از تشکل مستقل خود محروم هستند. محصوربودن به حرکت در قالب انجمن‌های اسلامی و دفاتر تحکیم وحدت، موجب می‌شود که آنان مجبور شوند تاوان بسیاری از سیاست‌های انحرافی و زیگزاگی هم‌رزمان شریعت‌مدار خود را بپردازند. دفتر تحکیم وحدت در این دوره نیز نشان داد که با وجود موفقیت‌های معینش قادر نیست تمام دانشجویان را نمایندگی کند.

به نظر می‌رسد که امروز شرایط برای آنکه دانشجویان دگراندیش و جمهوری‌خواه (تمام‌عیار) بتوانند تشکل‌های مستقل خود را داشته باشند و اهداف آزادیخواهانه، جمهوری‌طلبانه و عدالت‌جویانه خود را پیش برند فراهم آمده است. شایسته است دفتر تحکیم وحدت در این مرحله که با گذار از دیدگاه‌های سابق خود که تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه را هدف خود قرار داده بود، تعین می‌یافت، امر تحکیم وحدت دانشجویان جمهوری‌خواه چپ و دموکرات، ملی، ملی-مذهبی و مذهبیونی را که موضع روشن ضد استبدادی دارند، در دستور خود قرار دهد.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و مشابهت حکم اعدام آقاجری فتوای قتل سلمان رشدی

سلمان رشدی از «هاشم آقاجری» اعلام حمایت کرد و حکم اعدام وی را مشابه فتوای قتل خود توسط آیت‌الله خمینی دانست. به دنبال این اعلام نظر، از سوی مجاهدین انقلاب اسلامی اطلاعیه‌ای صادر شد. این سازمان اظهارات سلمان رشدی را «آیه شیطانی جدیدی» دانسته و هدف آن را «تحریک افراطیون و دمیدن در آتش فتنه» اعلام کرد.

اظهار نظر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در این زمینه پیش از هر چیز افشاگر جمهوریت چارچوب و درک این سازمان از آزادی بیان و اندیشه روشنگر کاذب در این مواضع و ادعاهایی است که این سازمان در مقابله با محافظه‌کاران اتخاذ می‌کند. اظهارات سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تاثیری است مکرر بر این حکم‌که تا این «اصلاح‌طلبان» از میراث فکری - سیاسی خمینی فاصله بگیرند و با آن آشکارا خط و مرز ترسیم نکنند، نه اصلاح‌طلبی و آزادی‌خواهی‌شان واقعی است و نه اعتمادآفرین. در بیانیه اخیر این سازمان علیه سلمان رشدی این احکام نهفته است: برای اظهار نظر یک فرد در مورد اسلام و مقدسات آن می‌توان فتوای قتل صادر کرد، این حکم اگر از سوی یک مرجع در رد قبول سازمان مجاهدین انقلاب باشد، اشکالی ندارد، نفی مسلمات و ضروریات دین و مذهب ارتداد است و حکم آن قتل است، تنهااگر یک فرد، استاد دانشگاه، مسلمان، جانباز و برادر شهید باشد و مسلمات و ضروریات دین و مذهب را نفی نکرده نباشد، نباید برای او حکم اعدام صادر کرد، و اینک مجازات توهین، اعدام است.

در بیانیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی آمده است: «آن زمان که حکم ارتداد آقاجری صادر شد، به صراحت گفتیم این حکم عملا بی‌اعتباری و منتفی‌شدن حکم امام (ره) علیه سلمان رشدی و تطهیر وی را در پی خواهد داشت زیرا وقتی مردم می‌بینند یک استاد مسلمان دانشگاه، جانباز و برادر شهید به اتهام سخنان که به تصریح مراجع مسلم تقلید متضمن نفی هیچ یک از مسلمات و ضروریات دین و مذهب نیت به ارتداد محکوم می‌شود. حکم امام (ره) علیه سلمان رشدی را نیز قیاس از آن خواهند گرفت».

در اینجا مجاهدین انقلاب اسلامی و همه «اصلاح‌طلبان اسلامی» که مانند ایشان می‌اندیشند به سه سئوال باید پاسخ گویند:

۱ - فرق آنان با محافظه‌کاران صادرکنندگان حکم اعدام آقاجری و سلمان رشدی نه در موضوع شخصی مصلحت بلکه در بنیان‌های فکری چیست؟

۲ - چند میلیون نفر از مردم ایران با این معیارها، شامل حکم ارتداد و اعدام می‌شوند؟

۳ - آیا این اظهارات دفاع از جنایات بزرگ و هولناک کشتار همگانی زندانیان سیاسی ایران در سال ۱۳۶۷ نیست که طی چند روز صدها و صدها زندانی مسلمان‌زاده‌ای که نمی‌خواستند دیگر تحت عنوان مسلمان شناخته شوند، و به همین «جرم» به دار آویخته شدند، نیست؟

نه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و نه هیچ یک از اصلاح‌طلبان حکومتی و اسلامی را از پاسخ به این پرسش‌ها گریزی نیست.

اعلامیه جهانی حقوق بشر، مانیفست مردم ما نیز هست

ادامه از صفحه اول

می‌گردد. دگراندیش را تا حد کشتن از حقوق انسانی‌اش محروم می‌کنند.

مهمترین حق بشر طبق ماده سوم اعلامیه جهانی حقوق بشر، حق زندگی، آزادی و امنیت فردی است. هزاران تن در زندانهای جمهوری اسلامی یا در خارج از زندان به دست عوامل حکومت فقها به قتل رسیده‌اند. بزرگترین جنایت فقهای حاکم، محروم‌کردن این خیل عظیم از هموطنان ما از حق زندگی است. علاوه بر این، در طول حکومت جمهوری اسلامی ده‌ها هزار تن بدون اینکه جرمی مرتکب شده باشند از حق آزادی محروم شده و به زندان افتاده‌اند. آخرین نمونه، متهمان پرونده موسوم به نظرسنجی‌اند که به دلایل واهی هفته‌هاست آنها را در زندان انفرادی نگه می‌دارند.

اصل پنجم اعلامیه حقوق بشر مقرر می‌دارد: «هیچ کس را نباید مورد شکنجه یا رفتار یا مجازات خشونت‌بار، غیرانسانی یا تحقیرکننده قرار داد». کارنامه ۲۴ ساله زندانهای جمهوری اسلامی، کارنامه شکنجه است. ده‌ها هزار انسان توسط بازجویان و زندانبانان در سارتگاههای حکومت فقها، زیر شدیدترین شکنجه‌ها مانند شلاق‌زدن، دست‌بد قپانی، ضرب و شتم، بی‌خوابی‌دادن، سر را به زیر آب‌بردن، حلق‌آویزکردن تا سرحد خفگی و ... قرار گرفته‌اند. شکنجه‌ها باکلاه شرعی «تعزیر» اعمال می‌شود وگاه بدون آن.

ماده ۹ اعلامیه حقوق بشر متضمن منع بازداشت و تبعید خودسرانه است. در جمهوری اسلامی افراد ناپدید می‌شوند، به طوری که گاه تا ماه‌ها از آنان خبری نیست. هر ارگان سرکوب، بازداشتگاه اختصاصی خود را دارد که از کنترل قانونی خارج است. در این بازداشتگاه‌ها، هر بلایی می‌خواهند بر سر زندانی می‌آورند. جمهوری اسلامی همچنین حق بازگشت به وطن ایرانیان تبعیدی بدون داشتن هراس از پیگرد را نقض می‌کند.

ماده ۱۰اعلامیه جهانی حقوق بشر مقرر می‌دارد هر زندانی حق برخورداری از محاکمه علنی را دارد. اکثر محاکمات سیاسی در جمهوری اسلامی به طور مخفی برگزار شده است و آنجا که محاکمه را علنی می‌کنند نیز به ترفندهایی مانند پرکردن دادگاه از عوامل ارگانهای سرکوب متوسل می‌شوند.

در ماده ۱۱ بند یک اعلامیه جهانی حقوق بشر، اصل بر برائت گذاشته شده است، اصلی که در قانون اساسی ایران نیز پیش‌بینی شده است (اصل ۳۷) اما مدام نقض می‌شود. از شخص رهبر تا سایر مقامات جمهوری اسلامی بارها از افرادی که هنوز در دادگاه محکوم نشده بودند به عنوان مجرم یاد کرده‌اند و از پیش، حکم محکومیت آنان را صادر کرده‌اند.

ماده ۱۲، مصونیت زندگی خصوصی، خانواده، مسکن و مکاتبات از تعرض خودسرانه را مقرر می‌دارد. در جمهوری اسلامی ارگانهای سرکوب در خصوصی‌ترین امور مانند نوع لباس‌پوشیدن نیز دخالت می‌کنند. مسکن مردم در طول ۲۴ سال اخیر هیچ‌گاه از یورش‌های کزمگاتی که به بهانه‌های مختلف وارد حریم زندگی خصوصی انسانها می‌شوند، مصون نبوده است.

اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده ۱۳، حق انتخاب محل اقامت و حق خروج از کشور و بازگشت بدان را پیش‌بینی می‌کند، اصلی که در ایران به عنوان نمونه در مورد زنان که برای خروج از کشور موظف به اخذ اجازه همسران خود هستند، نقض می‌شود.

در ماده ۱۶ اعلامیه حقوق بشر، حق ازدواج بدون محدودیت به لحاظ نژاد، تابعیت یا مذهب و منع ازدواج اجباری گنجانده شده است. جمهوری اسلامی بر خلاف این اصل در برابر ازدواج ایرانیان با غیرایرانیان و مسلمانان با غیرمسلمانان موانع بی‌شماری ایجاد کرده است و حقوق زوج‌هایی را که چنین کنند، نقض می‌کند. در جمهوری اسلامی می‌توان دختربچه‌ها را بدون آنکه به سن تشخیص رسیده باشند، یعنی در شرایطی که در نظرگرفتن میل و تشخیص خود آنان بلاموضوع است، به عقد همسری درآورد.

ماده ۱۸اعلامیه، از اصولی است که جمهوری اسلامی در نقض آن، کارنامه بلندبالایی دارد: آزادی اندیشه، وجدان و مذهب و آزادی تغییر مذهب و عقیده وآزادی ابراز فردی یا جمعی عقیده. طبق اصول ایدئولوژیکی که حکام فعلی از آن پاسداری می‌کنند، فردی که از پدر و مادر مسلمان‌زاده شود، از آزادی اندیشه و وجدان و مذهب محروم است و اگر «مرتد» شود، خون او مباح است. سر هزاران انسان در جمهوری اسلامی بدین دلیل بالای دار رفته است. در جمهوری اسلامی تنها دگراندیشی سه اقلیت شناخته‌شده مذهبی به رسمیت شناخته شده است «مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند».

ماده ۱۹ یعنی آزادی بیان نیز در جمهوری اسلامی به شدت نقض می‌شود. مطبوعات در ایران به یک اشاره «ولی امر» تعطیل می‌شوند. به دگراندیشان مجوز نشریه نمی‌دهند، ده‌ها نشریه را به خاطر انتقاد از حکومت بسته‌اند و بسیاری از کتابها را در بند سانسور گرفتار کرده‌اند.

ماده ۲۰که آزادی اجتماعات و حق شرکت‌نکردن در آنها را مقرر داشته است، در جمهوری اسلامی رعایت نمی‌شود. در سالهای اخیر وزارت کشور بارها تقاضای دانشجویان و سایر گروه‌های اجتماعی برای برگزاری اجتماعات اعتراضی را رد کرده است. به علاوه، بسیاری افراد و به ویژه وابستگان به نیروهای مسلح و نهادهای دولتی را به شرکت در نمایش‌های سیاسی حکومتی وادار می‌کنند.

اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده ۲۱ خود، حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن و انتخابات متناوب و سالم همراه با حق رای عمومی و برابر و رای‌گیری مخفی به عنوان مبنای قدرت دولتی را مقرر می‌دارد. در جمهوری اسلامی، احراز بالاترین مقام کشور یعنی رهبری در انحصار فقهاست، یعنی منهای چندصد نفر، مابقی مردم ایران از انتخاب‌شدن بدین مقام محرومند. رئیس جمهور باید مرد و شیعه باشد. به عبارت دیگر زنان که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند و نیز همه ایرانیان دگراندیش، اهل تسنن و یا وابسته به یکی دیگر از اقلیت‌های مذهبی، از حق انتخاب‌شدن به ریاست جمهوری محرومند. در همه قوانین انتخابات مجلس در دو دهه اخیر، از جمله لایحه‌ای که دولت خاتمی به مجلس تقدیم کرده است، دگراندیشان از انتخاب‌شدن به نمایندگی مجلس محرومند. در جمهوری اسلامی، قدرت دولتی نه ناشی از انتخابات، بلکه در دست کسی متمرکز است که خبرگان دستچین‌شده توسط فقهای شورای نگهبان بر می‌گزینند. فقیهایی که خود منصوب رهبرند. بدین ترتیب پروسه انتخاب بالاترین مقام جمهوری اسلامی نه تنها با بند ۳ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر مغایر است، بلکه بیشتر به روند انتخاب پاپ از سوی کاردینالهایی شباهت دارد که خود منصوب پاپند.

ماده ۲۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر به برخورداری از تامین اجتماعی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اختصاص دارد. این حقوق نیز در جمهوری اسلامی رعایت نمی‌شود. نه حقوق بازنشستگی کفاف مخارج را می‌دهد، نه از کارافتادگان تامین اجتماعی دارند، نه حمایت لازم از خانواده‌های بی‌سرپرست به عمل می‌آید، نه آموزش و پرورش رایگان است و نه همه مردم ایران از مسکن مناسب برخوردارند. مشکلات اقتصادی دولت و فقدان منابع و فقر فزاینده ملی (که خود در درجه اول ناشی از سیاستهای مخرب حکومت جمهوری اسلامی در طول دو دهه است) تنها یکی از علل این معضلات اجتماعی و عدم اجرای قانون اساسی است. علت دیگر، توزیع بسیار ناعادلانه ثروت به سود قدرتمندان غیرپاسخگو است که موقعیت خود را مدیون ساختار غیردمکراتیک نظام سیاسی‌اند.

در ماده ۲۳، حق کار، انتخاب شغل، برخورداری از شرایط مناسب کار و حمایت در برابر بیکاری، مزد مساوی در ازای کار مساوی، حق برخورداری از مزد منکفی و حق تشکیل و عضویت در انجمن‌های صنفی پیش‌بینی شده است. میلیونها ایرانی بیکارند. میلیونها ایرانی در محیط‌های بسیار مضر و ناسالم کار می‌کنند. حمایت دولتی از بیکاران وجود ندارد. میلیونها زن و کودک ایرانی در ازای کاری که می‌کنند، مزد مساوی با مردان دریافت نمی‌کنند. کار مولد در جمهوری اسلامی به علت دو دهه سیاستهای اقتصادی خانمان‌برانداز، منشا درآمد مکفی نیست و از سوی دیگر، ضریب استثمار در ایران به علت فقدان حقوق سندیکایی و اجتماعی بسیار بالاست. دو دهه است که زحمتکشان ایران از داشتن اتحادیه‌های صنفی محرومند.

در ماده ۲۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر، آمده است: «آموزش، باید با هدف رشد کامل شخصیت انسان و تقویت احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی صورت گیرد و به تفاهم، رواداری و دوستی میان همه ملل و همه گروه‌های نژادی و مذهبی یاری رساند... در وهله اول، این والدین‌اند که نوع آموزش فرزندان خود را تعیین می‌کنند». سیستم آموزشی ایران، ضمن القاکردن برخی خرافات و عقاید پوسیده و غیرعلمی، روحیه تبعیت از ولایت فقیه و عدم رواداری در قبال سایر ملل و مذاهب را رواج می‌دهد. رواج شعار «مرگ بر آمریکا» در تجمع‌های دانش‌آموزی، نقض صریح این ماده اعلامیه جهانی حقوق بشر است. پدران و مادران ایرانی از این حق که برای فرزندان خود آموزش غیرمذهبی را برگزینند، محرومند.

مقایسه مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر با کارنامه جمهوری اسلامی، همه عرصه‌هایی را نمایان می‌کند که در آن خواستهای مبرم مردم ما با تمایل یک اقلیت کوچک برای تداوم روند دو دهه گذشته، در تقابل آشکار قرار گرفته است. از این رو اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌تواند و باید حکم میثاق همه آزادیخواهان ایران را بیابد. این میثاق، نمی‌تواند قانون اساسی جمهوری اسلامی باشد، چرا که حقوقی که در این قانون برای مردم ایران پیش‌بینی شده است، تنها بخش ناقصی از حقوق مصرحه در اعلامیه جهانی حقوق بشرند و به انواع و اقسام قیود محدود شده‌اند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی، اراده ولایت فقیه مافوق حقوق بشر قرار گرفته است. از همه مهمتر، کارکرد ۲۰ ساله قانون اساسی نشان می‌دهد که این قانون نه تنها نتوانسته است ضامن تامین ابتدایی‌ترین حقوق ایرانیان باشد، بلکه به تحکیم استبداد یاری رسانده است.

روز جهانی حقوق بشر را به روز تجدید میثاق بر مبنای اعلامیه جهانی حقوق بشر تبدیل کنیم.

دیوان بلخ

نخستین جلسه رسیدگی به اتهامات پرونده موسسه نظرسنجی آینده صبح روز سه شنبه ۱۲ آذر در شعبه ۱۴۱۰ مجتمع قضایی کارکنان دولت به ریاست قاضی مرتضوی برگزار شد. در این جلسه، حسینعلی قاضیان متهم ردیف اول و مدیرعامل موسسه نظرسنجی آینده، عباس عبدی عضو هیئت مدیره موسسه نظرسنجی آینده متهم ردیف دوم، علیرضا علوی تبار متهم ردیف سوم، بهروز گرانپایه مدیرعامل موسسه ملی پژوهش نظرسنجی افکار عمومی به عنوان «مطلع»، رمضان حاجی‌مشهدی وکیل مدافع متهم ردیف اول و تشکری نماینده مدعی‌العموم حضور داشتند. قاضیان، عبدی و گرانپایه چند هفته است که در زندان انفرادی به سر می‌برند. با اینکه از قبل اعلام شده بود محاکمه علنی برگزار خواهد شد، اغلب خبرنگاران، نمایندگان مجلس و اعضای خانواده‌های متهمان که می‌خواستند به سالن برگزاری محاکمه راه یابند، این امکان را نیافتند، چراکه برگزارکنندگان جلسه با انتخاب سالنی کوچک، دکوراسیونی ویژه و نیز پرکردن صفوف تماشاچیان از کارکنان مجتمع قضایی و نیز سایر وابستگان به نهادهای حکومتی، «محاکمه علنی» از نوعی خاص را ترتیب داده بودند.

در ابتدای جلسه رئیس جوان دادگاه به نام مرتضوی که سابقه او به ویژه در بستن مطبوعات طی سالهای اخیر در یادها مانده است، به ایراد سخنانی در باره تشکیل پرونده موسسه نظرسنجی آینده پرداخت. وی در باره پرونده موسسه ملی پژوهش افکار عمومی به مدیرعاملی بهروز گرانپایه گفت تحقیقات این پرونده در شرف تکمیل است و به محض اینکه پاسخ ۱۲ مورد استعلام دادگاه از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ارسال شود، رسیدگی به این پرونده آغاز خواهد شد. در ادامه قاضی مرتضوی از تشکری نماینده مدعی‌العموم خواست تا به قرائت ادعانامه بپردازد.

تشکری تقریبا تمام طول ۵ ساعت جلسه را صرف خواندن کیفرخواست بیش از صد صفحه‌ای مربوط به قاضیان متهم ردیف اول کرد. به نظر می‌رسید او تعمد دارد که در این جلسه چیزی جز این کیفرخواست مطرح نشود. گفته می‌شود مجموعه کیفرخواست تنظیم‌شده از سوی دادگستری تهران، بالغ بر چهارصد صفحه است و قود قضائیه می‌خواهد با طولانی‌کردن جریان محاکمه، متهمان را هرچه بیشتر در زندان انفرادی نگه دارد.

تشکری گفت در روز سوم مهرماه ۱۳۸۱، برخی از روزنامه‌های کثیرالانتشار کشور نتایج یک نظرسنجی را در خصوص روابط خارجی ایران با آمریکا منتشر کردند که برابر یافته‌های نظرسنجی، گرایش گسترده‌ای در بین مردم برای مذاکره و برقراری رابطه ایران با آمریکا وجود دارد. متعاقب طرح این موضوع مدیرعامل خبرگزاری جمهوری اسلامی که خبر نتایج این نظرسنجی را منتشر کرده بود در روز ۷ مهرماه ۱۳۸۱ به دادگاه احضار و مورد تحقیق قرار گرفت. روز بعد، مدیرعامل موسسه ملی پژوهش افکار عمومی، بهروز گرانپایه، به دادگاه احضار و طی هشت جلسه مورد بازجویی قرار گرفت. تشکری مدعی شد موسسه تحت مسئولیت گرانپایه مرتکب «جعل و نظرسازی»، «فروش اطلاعات به بیگانگان»، «بکارگیری عناصر نفوذی معاند» و «ارسال اطلاعات به عناصر ضدانقلاب» شده است و از این رو، «مقام قضایی» حکم بازرسی و پلمپ موسسه را در دو مرحله صادر کرده است. نماینده مدعی‌العموم افزود در بازرسی‌های هشتم و دهم مهرماه از محل موسسه مذکور اسناد فراوانی ضبط شد و بهروز گرانپایه مدیرعامل موسسه در روز ۲۴ مهرماه بازداشت و به زندان منتقل گردید.

تشکری در ادامه گفت احمد برقانی معاون وقت مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مبلغ ۲۰۰ میلیون ریال از بودجه وزارت ارشاد را به موسسه تحت مسئولیت گرانپایه داده و از این رو او نیز طی سه جلسه مورد بازجویی قرار گرفته است.

به گفته نماینده مدعی‌العموم در جریان بازجویی از متهمان و مطلعان پرونده موسسه ملی پژوهش افکار عمومی، ارتباطات خارجی موسسه دیگری به نام آینده نیز مطرح شد و قاضیان مدیرعامل این موسسه نیز بازداشت گردید. منزل قاضیان نیز مورد تفتیش قرار گرفت و پس از آن عباس عبدی عضو هیئت مدیره موسسه آینده نیز به اتهام داشتن اطلاع از چگونگی فروش اطلاعات به یکی از موسسه‌های منطقه‌ای موسسه گالوپ آمریکا بازداشت شد و «تحقیقات در خصوص دیگر متهمان پرونده نیز ادامه دارد و پرونده مفتوح است».

در کیفرخواست دادگستری تهران، اتهامات قاضیان بدین شرح اعلام شده است:

«الف ـ ارتباط مخفیانه و غیرمجاز با موسسات و عوامل وابسته به سرویسهای اطلاعاتی و امنیتی بیگانه و جمع‌آوری و فروش اطلاعات به زیان کشور و به نفع دشمنان نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و دریافت کمکهای مالی از آنان»

در این زمینه نماینده مدعی‌العموم ارتباط با گالوپ، یک موسسه فرانسوی، بنیاد زاگبی، دفتر کمیساریای حقوق بشر، گری سیک، یکی از دانشگاههای انگلستان، دانشگاه کلمبیای آمریکا و سفارت انگلستان در ایران را به عنوان «جرایم» قاضیان برشمرده است. جالب توجه است که نظرسنجی در مورد نظر مردم پیرامون آمریکا تنها در ایران صورت نگرفته و شامل ده‌ها کشور بوده است. در روز ۱۴ آذر صدا و سیمای جمهوری اسلامی به نتایج یکی از این نظرسنجی‌ها استناد کرد که طبق آن، نظرات منفی در باره اهداف و سیاستهای ایالات متحده در کشورهایی مانند ترکیه و پاکستان رو به گسترش نهاده است. در ایران همه شواهد حاکی از روندی معکوس است که دلیل آن را می‌توان در واکنش مردم نسبت به تبلیغات شبانه روزی ضدآمریکایی در جمهوری اسلامی جستجو کرد. به عبارت دیگر، تقریبا در همه کشورهای اسلامی، مردم تمایلاتی در جهت مخالفت مشی دولت کشور خود دارند و این امر، شامل ایران نیز هست. حکومت جمهوری اسلامی آنجاکه این واقعیت را می‌تواند به سود خود مورد بهره‌برداری قرار دهد، آن را در بوق و کرنا می‌دمد و آنجاکه به ضررش است گزارش‌دهندگان را به زندان می‌افکند، به مصداق همان مثل معروف قربانی‌کردن آورندگان اخبار بد... نکته دیگر جالب توجه، اینجاست که نتایج نظرسنجی‌های فوق، به مذاق افراطی‌های دولت جرج دبلیو بوش نیز خوش نمی‌آید.

آوردن نام کمیساریای حقوق بشر به عنوان یک «موسسه بیگانه» نمایانگر آنست که گردانندگان قوه قضائیه در ایران، به شدت نسبت به بازتاب حقایق مربوط به ایران در گزارش‌های کمیساریای حقوق بشر سازمان ملل حساسند و می‌کوشند با ارعاب و سرکوب، مانع رسیدن اخبار از ایران به این کمیساریا شوند. دلیل این تلاش نیز کاملا روشن است. اگر کارنامه حقوق بشری دادگستری ایران این قدر سیاه نبود، تا این حد از تماس پژوهشگران ایرانی با نهادهای بین‌المللی پاسدار حقوق بشر نمی‌هراسید.

دانشگاه بریتانیایی مورد اشاره نماینده مدعی‌العموم، موسسه مطالعات خاورمیانه دانشگاه لندن است که با دولت ایران همکاری رسمی دارد و حتی جلسات عمومی مشترکی با نماینده خامنه‌ای در لندن برگزار کرده است. اگر ارتباط با این موسسه جرم باشد، باید بورسیه‌های دولت ایران در این موسسه که شماری از آنها از مقامات عالی‌رتبه نهادهای وابسته به ولایت فقیهند بلافاصله بازداشت شوند.

مورد دوم اتهامات عبارتست از:

«ب ـ ارتباط غیرمجاز با عناصر بیگانه و ضدانقلاب خارج از کشور و دریافت کمکهای مالی از آنها» این مورد شامل شرکت در جلسات در کشورهای آمریکا و انگلیس، وصل خارج از کشور با مراکز و نشریات و افراد داخل کشور، شرکت در جلسه‌ای در پاریس و ارتباط با شماری از محققان ایرانی مقیم خارج از کشور است. پس از محاکمه شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین، این دومین یورش بزرگ قوه قضائیه جمهوری اسلامی برای سرکوب و زندانی‌کردن کسانی است که تنها گناهشان، حفظ ارتباط با هموطنانشان در خارج از کشور است، ارتباطی که در بسیاری از موارد، سیاسی نیست و در مورد قاضیان نیز عمدتا در زمینه‌های پژوهشی بوده است.

همچنین «تشویق به آشوب» از طریق «جلسات مشترک با یکی از مسئولان سابق وزارت کشور»، «نگهداری غیرمجاز اسناد طبقه‌بندی‌شده» و «تبلیغ علیه نظام» از موارد اتهامی قاضیان است. قوه قضائیه می‌خواهد با طرح این گونه اتهامات، بازداشت‌شدگان را برای چندین سال به زندان بفرستد. حداقل دو نفر از متهمان (عبدی و علوی تبار) سابقه طولانی خدمت به نظام حاکم دارند و اکنون باید به خاطر نظرسنجی از مردم کوچه و بازار به زندان بیافتند. چراغ سبز این محاکمه رسوا را شخص علی خامنه‌ای صادر کرد که اخیرا در یک اقدام غیرقانونی، قبل از احراز و ثبوت جرم، کار متهمان را «جعل» و آنان را عوامل بیگانگان نامید. با این سابقه، به هیچ عنوان نمی‌توان امید داشت که دیوان بلخ به ریاست مرتضوی، در صدور احکام سنگین علیه متهمان، لحظه‌ای درنگ کند.

جالب اینجا بود که جلسه اول محاکمه با کسانی پر شد که در طول جلسه در خواب بودند. البته آنها که چرت می‌زدند، فقط از روی خستگی نبود که به خواب رفتند. لالایی «نماینده مدعی‌العموم» هم موثر بود. این جناب، ظاهرا مامور بود پنج ساعت جلسه پر کند و اواخر کار وقتی دید تند تند خوانده است، هر جمله را سه بار می‌خواند.

حسین شریعتمداری گرداننده روزنامه کیهان که از او به نام یکی از خط‌دهندگان اصلی جناح اقتدارگرا در جمهوری اسلامی یاد می‌شود، روز ۱۳ آذر در یادداشتی در این روزنامه مدعی شد «یکی از اصلی‌ترین پایگاه‌های جاسوسی آمریکا و ستاد عملیاتی ستون پنجم دشمن در داخل کشور کشف شده است». وی از «طرح براندازی خاموش» سخن به میان آورد و محاکمه اخیر را با اشغال سفارت آمریکا در سال ۱۳۵۸ مقایسه کرد. لازم به یادآوری است عباس عبدی متهم ردیف دوم، از طراحان و مجریان اشغال سفارت آمریکا بود و اکنون یکی از اتهامات او و قاضیان، شرکت در جلسه مشترکی در پاریس همراه با باری روزن از گروگانهای آمریکایی است. این جلسه چند سال پیش برگزار شد و معلوم نیست قود قضائیه چرا اکنون آن را مطرح کرده است.

شریعتمداری از این احتمال سخن گفته است که متهمان از مصادیق بارز مفسد فی‌الارض شناخته شوند. این نوشته شریعتمداری را باید نشانه‌ای تلقی کرد که حضرات، حداقل نقشه زندانی‌کردن طولانی متهمان را در سر دارند.

شریعتمداری پروژه «خروج از حاکمیت» را با پرونده نظرسنجی مرتبط دانسته است. لازم به یادآوری است که عباس عبدی نخستین کسی بود که از ضرورت خروج اصلاح‌طلبان از حاکمیت سخن گفت و سپس در کنگره حزب مشارکت، این تاکتیک به عنوان یکی از راه حل‌های ممکن مطرح شد. شریعتمداری می‌پرسد: «کدام حزب با جدیت بر آن اصرار ورزید؟ آیا این پروژه برای اولین بار توسط یکی از متهمان همین پرونده که اکنون اسناد ارتباط پنهان وی با سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا و انگلیس فاش شده است، مطرح نشده بود»؟ این نوشته باید زنگ خطری برای حزب مشارکت باشد که بارها شایعه زدن آن در ماه‌های اخیر پخش شده است. بارها ثابت شده است چیزی که شریعتمداری می‌نویسد، چند روز یا هفته بعد از زبان خامنه‌ای نیز شنیده می‌شود.

بیماری ایدز در ایران:

ادامه از صفحه اول

دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر علی هاشمی اعلام کرد که در حال حاضر شانزده‌هزار معتاد تزریقی، به بیماری ایدز مبتلا هستند. در حالی که تلاش می‌شود بیماران ایدزی را عمدتا به معتادان تزریقی محصور کنند، و از خطر گسترش این بیماری در روابط جنسی سکوت می‌شود، و در این زمینه آموزشی داده نمی‌شود. آمار رسمی تعداد بیماران ایدز را ۴ هزار تن می‌داند در حالی که آگاهان تعداد مبتلایان را بین ۲۰ هزار تا ۳۰ هزار برآورد می‌کنند که با وجود پنهان‌کاری و عدم آموزش در زمینه چگونگی انتقال این بیماری خطر آن وجود دارد که تعداد مبتلایان به طرز وحشتناکی افزایش یابد.

اخیرا انجمنی برای حمایت از مبتلایان به بیماری ایدز در ایران در حال تشکیل است. احمد قویدل عضو هیئت موسس این انجمن می‌گوید در اساس‌نامه پیشنهادی این انجمن تامین رفاه و آسایش مبتلایان، تلاش برای بهبود دارو و درمان، آموزش و راهپیمایی بیماران و تلاش برای عدم انتقال بیماری، چاپ کتب و نشریات برای آشناکردن مردم از اهداف این انجمن ذکر شده است.

گسترش فحشا

سرهنگ پاسدار غلامحسین دزفولی فرمانده اجرایی بسیج و مسئول امر به معروف و نهی از منکر گفت: از فروردین ماه سال جاری یک‌صد و هفت فاحشه‌خانه در تهران شناسایی و اشغال شده است.

او گفت که در شش ماه گذشته بیست و چهار هزار و نهصد تن را به اتهام روسپیگری و تن‌فروشی و یا دائرکردن فاحشه‌خانه‌ها دستگیر شده‌اند. او گفت که جمع اماکن فاسدی که سال گذشته بسته شد، ششصد و هفتاد خانه بود که طی آن چهل و هشت هزار و نهصد تن بازداشت شدند.

پدیده فحشا و تن‌فروشی که چند سال اخیر به طرز وحشتناکی رو به گسترش داشته است. جمهوری اسلامی به جای بررسی و ریشه‌یابی این پدیده با افراد قربانی آن مبارزه می‌کند.

انحصار چای هم بخشی از برنامه اصلاحات است؟

چندی پیش اعلام شد که انحصار پخش سیگار از حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی سلب شده است. تا آن روز من هم مانند دیگر مردم کوچه و بازار، گمان می‌کردم که وظیفه سازمان تبلیغات اسلامی، چنان که از نامش برمی‌آید، تبلیغات دینی و در نتیجه تلطیف روح مردم، بخشیدن آرامش به آنان در این جهان پرغوغا و خلاصه معطوف‌کردن نظر مردم از «پول‌گرایی» به «معنویت» است. اما با خواندن خبر مزبور در روزنامه‌ها، متوجه شدم که مدتی است این سازمان زیر نام مقدس، سرگرم پخش سیگار و نابودکردن جسم هم‌میهنان است.

نکته جالب نظر در این میان، دخالت حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی در امر انحصار پخش سیگار است. هنر زائیده روح لطیف انسان است. اما نمی‌توان هیچ‌گونه رابطه‌ای میان هنر با سرطان ریه، مری، زبان و نیز سکته قلبی و... برقرار کرد. شاید هنر جدیدی به هنرهای هفت‌گانه افزوده شده و شاید مسئولان سازمان مزبور بتوانند دست‌کم جامعه‌ای هنر و هنرمندان را در داخل و خارج توجیه کنند.

چند روز پیش در اخبار بود که یک بانوی آمریکایی از هفده سالگی شروع به کشیدن سیگار کرده و در سن بالا دچار سرطان ریه شده بود، از شرکت سازنده سیگار، به دادگاه شکایت کرده و دادگاه شرکت مزبور را کمابیش به ۲۰۲ میلیارد دلار جریمه محکوم کرده است.

آیا کسانی هم که در ایران بر اثر کشیدن سیگار به سرطان ریه مبتلا شده و خواهند شد، می‌توانند از شرکت دخانیات که تولید انحصاری سیگار را در اختیار دارد و سازمان تبلیغات اسلامی و حوزه هنری آن که انحصار پخش این کالای زیان‌بار را به عهده داشته، به دادگاه شکایت برده و تقاضای ضرر و زیان کنند؟ البته تا مدنی‌شدن قوانین در ایران هنوز راه درازی در پیش است. اما به هر حال امید آن که روزی مردم بتوانند تولیدکنندگان و پخش‌کنندگان سیگار در کشور را به دادگاه بکشانند.

هم‌زمان با اعلام خبر سلب انحصار پخش سیگار از سازمان تبلیغات اسلامی (حوزه هنری) اعلام شد که پخش، صادرات و واردات انحصار چای به سازمان مزبور واگذار شده است.

حیرت مردم کوچه و بازار از سلب یک انحصار برقراری انحصاری به مراتب نیرومندتر و سودآورتر، زیاد به درازا نکشید. ابتدا شایعه لغو انحصار دخانیات به گوش رسید و سپس روزنامه‌ها نوشتند که دولت لایحه لغو انحصار دخانیات را به مجلس داده است. آن وقت روشن شد که چرا سازمان تبلیغات اسلامی، انحصار پخش سیگار را کنار گذاشت و چنگ بر روی انحصار پخش چای، همراه با انحصار واردات و صادرات افکند.

در دنیایی که همه‌جا برای آزادسازی اقتصاد و ایجاد رقابت آزاد، انحصارات را درهم می‌شکنند و با تنظیم قوانین و نهادهای نظارت‌کننده از ایجاد و رشد آن جلوگیری می‌کنند، در کشور ما حتی در رشته‌هایی که انحصار وجود ندارد، انحصار، به وجود می‌آورند. آن هم با هزینه کردن از وجهه دین.

کسانی که بر اثر بوسه مادرانه بانوی محترم پنجاه و چند ساله، بر پیشانی جوانی، این گونه برآشفته شده و غیرت دینی‌شان به جوش می‌آید، آیا توجه دارند که واردکردن سازمان تبلیغات اسلامی به پهنه انحصار و تولید و کسب سود و درآمد و آلوده‌کردن نام اسلام به «پول»، چه زیانی بر بنیان‌های باور مردم کوچه و بازار وارد می‌کند؟

از یاد نبرید که امروز، قیمت چای داخلی به ازای هر نیم‌کیلو میان ۶۰۰ – ۴۰۰ تومان یعنی کیلویی ۱۲۰۰ – ۸۰۰ تومان است. بدون تردید به زودی بر اثر ایجاد انحصار در امر پخش، واردات و صادرات چای، قیمت‌ها به بیش از دو برابر افزایش خواهد یافت. این نفس انحصار است که تا آن جاکه بتواند، کالای بد را با قیمت گران به بازار عرضه کند. سازمان تبلیغات اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست. اکنون که توانسته است انحصار پخش، واردات و صادرات چای را در کشور به دست آورد، در اثر نبود رقیب، بدترین کالا را با گران‌ترین قیمت به بازار عرضه خواهد کرد.

پرسش این جاست که آیا انحصار چای و واگذارکردن آن به سازمانی که می‌بایست نقش روحانی و مقدسی داشته باشد، بدون اطلاع دولت اصلاحات و مجلس اصلاح‌طلب و یا این که ایجاد انحصار، آن هم در این دوره و زمانه، عین اصلاحات است؟! انحصار به هر شکل و گونه، مذموم و محکوم است. حال پرسش این است که چه کسانی اجازه داده‌اند که برای ایجاد انحصار از پوشش «اسلام» بهره گرفته شود.

نگذارید، پهنه‌ای سازشود که
زیان کسان از پی سود خویش
بجویند و دین اندر آرند پیش

منبع: WWW.ParsPejvak.com

مصباح یزدی:
اگر آقاجری اعدام نشود، سال دیگر ده تا مثل او پیدا می‌شوند.

مصباح یزدی در سخنرانی در قم در دفاع از حکم اعدام آقاجری گفت:

در مرکز انقلاب اسلامی به مقدسات دینی و به ائمه دین جسارت بشود و در دادگاه محاکمه بشود و محکوم به اعدام بشود آن وقت کسانی آن حکم را ننگین بنامند شرم کجا رفته! دین کجا رفته؟ اگر این حکم شکسته بشود چه راهی مانده تا این که حکم امام هم شکسته بشود. فردا می‌گویند در کشور خودتان شما مرتد را تبرئه کردید، آن‌وقت توقع دارید یک کسی از یک کشور دیگری محاکمه نشده اعدام بشود.

کسی صریحا بیاید بگوید: دین نه تنها افیون توده‌هاست بلکه افیون حکومت‌ها هم هست، زشت‌ترین توهین‌ها را به مقدسات دینی بکند آن وقت کسانی در این کشور اسلامی در پست‌های مختلف رسمی و غیررسمی از این متهم کافر مرتد مهدورالدم حمایت کنند، آن‌وقت جواب حکم امام را چه خواهند داد. زبان دنیا به روی ما باز نمی‌شود که این شخص با سلمان رشدی چه فرق دارد؟ با این که این شخص در دادگاه کشور خود شما محکوم به اعدام شده اما سلمان رشدی، هیچ‌جا محاکمه هم نشده، اقلا یک فرصت دفاع به او می‌دادید.

فردا کسانی جرات پیدا خواهند کرد که بگویند دموکراسی باید به جایی برسد که هر وقت مردم خواستند هر حکومتی را عوض کنند.

امروز ضروریات اسلام در نشریات پرتیراژ در کتاب‌ها در سخنرانی‌ها در دستگاه‌ها صریحا انکار می‌شود احکام دین مسخره می‌شود و نفس از کسی درنمی‌آید. این بیشتر رنج‌آور است. فکر می‌کنید این نوبری که حالا پیدا شده محکوم به اعدام شد تمام می‌شود قضیه. والله اگر این حکم اجرا نشود. سال آینده اقلا ده تا مثل آن پیدا خواهند شد.

زنان ایران

مخبر کمیسیون اجتماعی:

طرح اجازه اقامت دائم به همسران غیرایرانی زنان ایرانی، در کمیسیون اجتماعی رد شد.

ماده واحده طرح اجازه اقامت دائم به همسران غیر ایرانی زنان ایران –که طبق این ماده فقط در رابطه با اتباع افغانی است – در کمیسیون اجتماعی رای نیاورد.

بهیار سلمانی، مخبر کمیسیون اجتماعی مجلس شورای اسلامی با اعلام این خبر به ایسنا گفت: بر اساس رای امروز کمیسیون، طرح اجازه اقامت دائم به همسران غیر ایرانی زنان ایرانی که طبق ماده واحده طرح، تنها مشمول اتباع افغانی می‌شود منتفی شد. وی در خصوص دلائل رد این طرح از سوی کمیسیون گفت: ورود و ادامه توقف این افراد غیرقانونی است و حال نیز زمانی است که آن‌ها باید کشور را ترک کنند و بر اساس قانون فعلی، زن حق دارد که با مرد خارجی ازدواج کند، اما تقاضای اقامت موقت در ایران را داشته باشد.

دیدار با مسئولین فدراسیون جهانی سندیکایی (F.S.M)

هیئت نمایندگی کمیسیون روابط سندیکایی کارگران ایران در روزهای اول و دوم دسامبر ۲۰۰۲ در شهر پراگ پایتخت جمهوری چک با مسئولین فدراسیون جهانی سندیکایی در محیط دوستانه‌ای ملاقات کردند. دیدار رسمی روز دوم دسامبر در مرکز F.S.M انجام شد. مسئولین F.S.M در این دیدار عبارت بودند از:

الکساندر ژاریکوف دبیر کل فدراسیون جهانی از روسیه

یان نمودری معاون اول فدراسیون جهانی از لهستان

میروادیبت خزانه‌دار فدراسیون جهانی از سوریه

جبار ایانی مسئول خاورمیانه فدراسیون جهانی از جمهوی چک (اصلیت عراقی دارد)

گفتگوها در محیط دوستانه به مدت سه ساعت جریان داشت و دستور جلسه که از طرف کمیسیون روابط سندیکایی کارگران ایران پیشنهاد شده بود به قرار زیر بوده است:

۱ – اوضاع کلی در جمهوی اسلامی (درگیری جناح‌های حکومتی رشد جنبش‌های اعتراض توده‌ای و تاثیر اوضاع سیاسی در میان کارگران و زحمتکشان؟

۲ – بررسی نظر کارشناسان سازمان بین‌المللی کار در باره نبود تشکل‌های مستقل سندیکایی در ایران

۳ – ارزیابی عملکرد خانه کارگر و نقش آن در کنترل حرکات کارگری ایران

در ابتدای جلسه دبیر کل F.S.M ضمن خوش‌آمدگوئی به هیئت نمایندگی کمیسیون روابط سندیکایی کارگران ایران از همکاری هیئت باF.S.M قدردانی کرد و به گسترش ارتباطات متقابل تاکید نمود و کمیسیون روابط سندیکایی را پیگیرترین تشکل ایرانی در دفاع از حقوق کارگران نامید. الکساندر ژاریکوف که چندی پیش در راس هیئت F.S.M به دعوت خانه کارگر به ایران مسافرت کرده بود با علاقمندی آمادگی خود را به شنیدن انتقادات ما از سیاستهای کارگری جمهوری اسلامی اعلام کرد. او گفت که کمیسیون روابط سندیکایی کارگران ایران تنها عضو رسمی از طرف کارگران ایران در F.S.M می‌باشد و ما نظریات کمیسیون را در تصمیم‌گیری‌های خودمان در باره ایران مبنا قرار می‌دهیم.

به دنبال سخنان دبیر کل F.S.M یکی از اعضا کمیسیون اوضاع سیاسی روز ایران را تشریح کرد. او ضمن اشاره به رشد جنبش دانشجویی بعد از صدور حکم اعدام یک استاد دانشگاه در ایران و همچنین تشدید اختلافات درون حکومت راکه تمام نهادهای حکومتی را در برگرفته گفت بحران روز به روز شدید می‌شود و انتظار می‌رود که طی ماه‌های آینده جنبش اعتراضی با بهره گیری از اختلافات درون حکومت وارد فاز جدیدی شود و شرایط جدیدی در کشور ایجاد بکند که ما فکر می‌کنیم هرگونه تغییر در شریط فعلی زمینه رشد جنبش طبقه کارگر را فراهم خواهد ساخت و احتمال پیوند جنبش کارگری با جنبش دانشجویی و جنبش‌های محلی که در گوشه و کنار ایران وجود دارد ممکن خواهد شد.

در حال حاضر عامل عمده بازدارندگی اعتراضات کارگری وجود شوراهای اسلامی و خانه کارگر است که می‌کوشند اعتراضات کارگری را به حمایت از این یا آن جناح حکومتی محدود کند و در مقاطعی که اعتصابات و اعتراضات خودجوش بوجود می‌آید به بهانه غیرقانونی بودن آن‌ها را سرکوب می‌کند.

دبیر کل F.S.M ضمن تحسین تحلیل‌های ما گفت که ایران کشور بزرگی است و ما به اهمیت آن در منطقه ارزش قائل هستیم. خیلی‌ها می‌کوشند با ایران رابطه داشته باشند و ما هم قبل از این که درها بسته شود به دعوت آن‌ها جواب مثبت دادیم و رفتیم از شهرهای تهران، اصفهان و شیراز صحبت کردیم. استراتژی F.S.M عبارت است از گردآوری هر چه بیشتر نیرو و جذب تشکل‌های کارگری، حمایت از سندیکا و اتحادیه‌های مستقل مخالفت با سلطه جهانی آمریکا و مبارزه با اقتصاد لیبرالی و دفاع از فلسطین.

یکی از اعضای هیئت در جواب ژاریکوف گفت:

ما وضعیت شما را درک می‌کنیم و به نظریات شما احترام می‌گذاریم. در ضمن یادآوری می‌کنیم که نه شوراهای اسلامی و نه خانه کارگر سندیکا و اتحادیه به معنای واقعی کار نیستند. از نظر ما آن‌ها شکل‌های حکومتی برای کنترل کارگران می‌باشند. آنچه که به مخالفت جمهوری اسلامی با آمریکا مربوط می‌شود باید توجه داشت که طی ۲۳ سال بعد از انقلاب ایران تمام سیاست‌های جمهور اسلامی به نفع آمرکا تمام شده و موقعیت آمریکا را در منطقه تثبیت کرده است. در باره مبارزه با لیبرالیسم نیز آنچه که ما در جامعه ایران می‌بینیم تشدید اختلاف طبقاتی و فقیرترشدن کارگران است.

ژاریکوف در جواب گفت:

ما نظریات شما را می‌فهمیم: «باید قبول کرد که همه شما و ما یک تشکل جهانی هستیم که در ۱۲۰ کشور عضو داریم. طبیعی است که هرکدام از آن‌ها نظریات متفاوت و حتی مخالف با دیگران داشته باشند. باید از مجموع آن‌ها نقاط مشترک را برگزیده و به آن استناد کرد. ما هم به نقاط ایدئولوژیک توجه داریم و نه به اختلافات.

به دنبال سخنان ژاریکوف یکی دیگر از اعضا و هیئت نمایندگی کمیسیون روابط سندیکایی کارگران ایران توضیحات مفصلی در باره ماهیت خانه کارگر داد که اطلاعات دقیق نامبرده مسئولین F.S.M را به تعجب واداشته بود. بویژه توضیحات مستند در باره یکایک اعضا رهبری خانه کارگر حزب اسلامی کار و وزارت کار بیانگر آن بود که اعضا هیئت نمایندگی کمیسیون روابط سندیکایی شناخت کاملی از ساختار سیاسی – امنیتی جمهوری اسلامی در نهادهایی دارند که به نام کارگران ساخته شده‌اند. این صحبت‌ها که حدود نیم‌ساعت ادامه یافت دبیر کل F.S.M را تحت تاثیر قرار داده بود.

در ادامه صحبت این عضو هیئت نمایندگی یکی دیگر از اعضا هیئت به اطلاع مسئولین F.S.M رساند که از تاریخ ۲۷ سپتامبر تا سوم اکتبر سال جاری مسیحی ده نفر از کارشناسان سازمان بین‌المللی کارشناس تشکل‌های صنفی وکارن کرتیس مسئول بخش امور سندیکایی از ایران بازدید کردند و نتایج تحقیقات خود را به مسئولین ایران و سازمان بین‌المللی ارائه دادند که بر اساس نظریه کارشناسی آن‌ها شوراهای اسلامی کار سندیکا محسوب نمی‌شوند و در ایران هیچ‌گونه تشکل صنفی مستقل کارگری وجود ندارد. جمع‌بندی نظریات ایشان توسط خبرگزاری دانشجویان منتشر شده در مطبوعات ایران بازتاب یافته است.

دبیر کل F.S.M در پایان این دیدار یک بار دیگر از آمدن هیئت ایرانی و مذاکرات صریح و دوستانه آن تشکر و شوراهای گسترش همکاری‌ها و افزایش دیدارها در آینده باشد.

پس هیئت اعزامی کمیسیون ارتباط سندیکایی ایران به طور جداگانه با میر و ادیب نماینده اتحادیه‌های کارگر سوریه و جبار ایانی مسئول خاورمیانه فدراسیون جهانی سندیکایی در ملاقات در مورد مسائل سیاسی منطقه و ایران با یک‌دیگر گفتگو کردند.

کمیسیون ارتباطات سندیکایی ایران ۲۰۰۲/۱۲/۴

فدائیان خلق ایران (اکثریت)

اطلاعیه کمیسیون

کارگری سازمان

با کمال تاسف اطلاع یافتیم که رفیق حسین سمنانی یکی از رهبران سندیکایی کارگران کفاش درگذشته است. رفیق سمنانی یکی از پرکارترین و علاقمندترین فعالین جنبش سندیکایی و کارگری کشورمان بود که تمام عمر برای سازمان‌یابی و رفاه کارگران مبارزه کرد و در این راه متحمل رنج‌ها و مشقت‌های بسیار زیادی شد. گرچه فعالیت حزبی نیز داشت اما همواره از تداخل فعالیت حزبی و سندیکایی اجتناب و همواره از زمره کسانی بود که از استقلال سندیکاهای کارگری حمایت می‌کرد. ما درگذشت این مبارز دلیر و پیگیر جنبش سندیکایی و کارگری کشورمان را به خانواده ایشان، فعالین جنبش کارگری و سندیکایی و به حزب توده ایران تسلیت می‌گوییم.

کمیسیون کارگری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۲۰۰۲/۱۱/۲۰

بخش‌هائی از نامه سرگشاده قاسم شعله سعدی به خامنه‌ای

ادامه از صفحه اول

رابطه با آمریکا تعیین کنید و اگر از فرصت استفاده نکنید یا از دست‌دادن فرصت، بعدا آمریکا برای شما شرایط تعیین می‌کند، سئوال من اینستکه با گذشت نزدیک به ۱۰ سال از آن تاریخ و اتخاذ مواضعی توسط آقای بیل کلینتون و مادلین آلبرایت مبنی بر انتقاد از عملکرد گذشته آمریکا در قبال ایران، از فرصتهای نسبی بدست آمده چه استفاده‌هائی برای تامین منافع ملی کرده‌اید؟

۳ ـ کسانیکه الفبای سیاست را می‌دانند، سیاست را بازی و سیاستمداران و رهبران و دولتها را بازیگر می‌نامند و کار آنها را بازیگری، اگر این عبارات درست باشد، بازی‌کردن با دشمن برای دفاع از منافع ملی وظیفه و هنر حکام و حکومتهاست و بدیهی ست که انجام این وظیفه و هنر نیاز به مهارت دارد لذا آیا بهتر نیست برای دفاع از منافع ملی در خصوص آمریکا بجای پاک‌کردن صورت مسئله و منع مذاکره که شاید ناشی از ضعف دستگاه دیپلماسی و عدم مهارت دیپلماتها و بازیگران جمهوری اسلامی ایران و یا ناشی از ترس طرح حجم عظیمی از مطالبات و ادعاها توسط آمریکا باشد، به کسب مهارت دیپلماتیک و ارتقاء توان بازیگری همت گماشت؟ آیا قرارست بازیگران فقط با دوستان بازی کنند؟! و از بازی با دشمنان عاجز باشند؟ و اگر چنین است آیا دولتهائی مثل انگلستان اول دوست شده‌اند و سپس روابط با آن برقرار شده؟! آیا اصول سه گانه عزت حکمت و مصلحت فقط در مورد دوستان قابل اعمال است و در خصوص دشمنان فاقد اعتبار و کارائی هستند؟

۴ ـ آیا اینهمه توهین به بخش عظیمی از مردم ایران و بسیاری از دلسوزان دگراندیش که جرمشان فقط اینستکه سیاستهای شما را در خصوص آمریکا منطبق با منافع ملی ایران ارزیابی نمی‌کنند ناشی از توهم توطئه نیست؟ آیا استعمال واژه‌هائی از قبیل بی‌غیرت، احمق، مرعوب... موجب وهن ادبیات سیاسی ملت ایران که در تاریخ فرهنگ و تمدن جهانی دارای مرتبه والائی بوده نمی‌شود؟ و به شخصیت خود شما آسیب نمی‌رساند؟

۵ ـ شما به درستی موضعگیری رئیس جمهور آمریکا راکه گفته بود کشورها یا با ما هستند یا با تروریستها مورد اعتراض قرار دادید و گفتید ایران نه با شما هست نه با تروریستها و لذا شق سومی قابل تصورست که یک کشور نه طرفدار آمریکا باشد و نه طرفدار تروریستها. چگونه شما این منطق خود را قبول ندارید و می‌گوئید کسانیکه از مذاکره با آمریکا دفاع می‌کنند یا الفبای سیاست نمی‌دانند یا الفبای غیرت! آیا در منطق شما هم شق سومی قابل تصور نیست؟ و آیا ممکن نیست کسی هم الفبای سیاست بداند هم غیرتمند باشد و هم در عین حال با سیاست شما در مورد آمریکا کاملا مخالف باشد؟ و آنرا منطبق با منافع ملی ایران ارزیابی نکند؟ آنچه به شخص من مربوط می‌شود علاوه بر بیش از ۳۰ سال زندگی و کار سیاسی دارای بالاترین مدرک علمی در سیاست هستم و این برای دانستن الفبای سیاست کافی است و آنچه مربوط به غیرت من می‌شود سراپای وجودم را غیرت فراگرفته آنهم غیرتی حسینی و به همین دلیل است که علیرغم پیش‌بینی خطرات عظیم ناشی از ناخشنودی احتمالی شما از این سطور که ممکن است منجر به بریدن سر من توسط محافل خودسر شود غیرتم اجازه نداد در برابر توهین شما سکوت کنم و لذا علیرغم آن خطرات اعلام می‌کنم هم الفبای سیاست می‌دانم هم الفبای غیرت و هفت شهر غیرت را و نه فقط هفت شهر عشق را گشته‌ام و هم با سیاست شما در خصوص آمریکا کاملا مخالفم و آنرا در چهارچوب منافع ملی ایران ارزیابی نمی‌کنم. همانطور که طبق نظرسنجی‌های به عمل آمده توسط موسسات عمومی جمهوری اسلامی که صحت آنها مورد تاکید مجلس شورای اسلامی و وزارت ارشاد قرار گرفته، حدود سه چهارم مردم ایران سیاست آمریکایی شما را رد می‌کنند و مذاکره با آمریکا را تایید می‌نمایند، در حالی که طبق نظر شما این سه چهارم مردم ایران یا الفبای سیاست نمی‌دانند یا الفبای غیرت و این در حالی است که جهانیان هوش سیاسی و غیرت ملی ایرانیان را مورد تاکید قرار می‌دهند اما شما که مدیریت این ملت را قبضه کرده‌اید آنها را بی‌سیاست و یا بی‌غیرت می‌دانید. چگونه ممکن است از یک طرف شما اکثریت سه چهارم ملت را بی‌غیرت و یا بی‌سیاست بشناسید و در عین حال به مدیریت خود بر همین مردم بزعم شما بی‌غیرت و یا بی‌سیاست ادامه دهید و اگر نظر شما درست نباشد که البته نیست و آنچنان که ما معتقدیم این مردم در عین برخورداری از درجه بالایی از غیرت ملی و هوش سیاسی مذاکره با آمریکا را تایید می‌کنند که در اینصورت این امر چیزی جز مخالفت آشکار با سیاست‌های شما نیست و در چنین فرضی نیز ادامه مدیریت شما منطقا، قانونا، شرعا و اخلاقا مجاز نیست.

۶ ـ راستی شما نمی‌دانید طبق اصل ۳۹ قانون اساسی حتی هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر و بازداشت و زندانی یا تبعید شده باشد به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است چه رسد به دلسوزان کشور که هدفی جز دفاع از منافع ملی این مملکت ندارند؟! چگونه بخود اجازه می‌دهید به کسانیکه نظر شما را بر نمی‌تابند اینهمه توهین روا دارید؟!

۷ ـ آیا جنابعالی وقوع یک جنگ جدید را مغایر اهداف و برنامه‌های نظام ارزیابی نمی‌کنید؟ البته اگر منافع ملی ایران ایجاب کند که با هر کشوری و از جمله امریکا وارد یک جنگ تمام عیار هم شویم من آمادگی خود را از هم اکنون برای حضور در جبهه جهاد و شهادت اعلام می‌کنم اما خاطره ناخوشایندی در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و دوران دفاع مقدس مرا آزار می‌دهد و آن خاطره اینستکه درست در زمانی که هزاران برادر دینی و میهنی‌ام در کنار برادرم شهید اصغر شعله سعدی شعر بلند جهاد و شهادت را در جبهه‌ها می‌سرودند، خواهر مکرمه جنابعالی به دشمن بعثی صیهونیستی عراق پناهده شدند و متاسفانه به منزلت و موقعیت جنابعالی لطمه زدند دلم نمی‌خواهد در صورت وقوع یک جنگ جدید تکرار این قبیل مسائل به حیثیت حضرتعالی خدای ناکرده لطمه وارد کند.

۸ ـ لابد استحضار دارید که ملت بزرگ ایران مارگزیده است و از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد و حق دارد از وقوع یک جنگ جدید نگران باشد. آیا صلاح نمی‌دانید در چند مورد به آنها اطمینان دهید تا رفع نگرانی شود؟ از جمله آنکه ملت اطمینان یابد که حکومت در جنگ فقط مامور به تکلیف نیست بلکه مامور به نتیجه نیز می‌باشد یعنی حکومت مسئولیت نتیجه جنگ را می‌پذیرد. دیگر آنکه حافظه تاریخی ملت با مواضع متغیر آسیب نبیند زیرا دهها خاطره از مواضع متغیر حکومت حافظه ملت ما را آزرده‌اند از جمله آنکه گفته می‌شد اگر صدام دست به دریا بزند دریا نجس می‌شود و اگر با صدام صلح کنیم جواب پیامبر اکرم را چه بگوئیم؟ جواب قرآن را چه دهیم؟ و اگر این جنگ ۲۰ سال هم طول بکشد، ایستاده‌ایم... بالاخره با صدام صلح کردیم. یا وقتی که فاجعه مکه رخ داد گفتیم اگر از صدام هم بگذریم از آل سعود نخواهیم گذشت ولی بعدا عربستان تبدیل شد به بال اسلام و یا در مورد اشغال سفارت آمریکا در ایران و به گروگان‌گرفتن دیپلماتها و پرسنل سفارت آمریکا که آنها را تهدید به محاکمه می‌کردیم وقتی که فرصتهای طلائی را از دست دادیم و در آستانه آغاز به کار آقای ریگان بیانیه ننگین الجزائر را پذیرفتیم.

۹ ـ البته توقع ندارم که در خصوص جنگ شما هم مانند من فکر کنید چون من فقط الفبای سیاست را می‌دانم و حضرتعالی علامه هستید. من هیچ جنگی را رحمت نمی‌دانم از جمله جنگ تحمیلی عراق علیه ایران راکه بقول آقای رفسنجانی که خود مسئول بسیاری از بدبختی‌های ملت و ناپسامانی‌های کشور و نیز یکی از مسئولین ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر می‌باشد و باید پاسخگوی عملکرد خود در قبال ملت مظلوم ایران باشد، این جنگ ۱۰۰۰ میلیارد دلار خسارت مادی داشت و خسارات غیرمادی آن قابل ارزیابی نیست و هنوز هزار هزار شهید گرانقدر کشف و تشییع و دفن می‌کنیم. اگر امروز اسرائیل چنان جنایاتی در سرزمین‌های اشغالی مرتکب می‌شود یکی از دلائل آن متلاشی‌شدن دو قدرت بزرگ منطقه خاورمیانه و صدماتی که دو ارتش بزرگ جهان اسلام متحمل شدند، می‌باشد. و اگر امروز میلیونها مرد و زن ما دچار تباهی و فقر و فساد شده‌اند لااقل بخشی از آن معلول جنگ و آثار آن است لذا من اصلا جنگ را رحمت نمی‌دانم ولی برای حضور در جنگ لازم نیست که حتما آنرا رحمت بدانند بلکه بخصوص بازیگران سیاسی در بسیاری از موارد علیرغم میل خودشان ناچار به انتخاب و اقدام هستند به هرحال چنانچه حضرتعالی نظر دیگری راجع به جنگ دارید آن نظر محترم است و اگر فکر می‌کنید که چنان جنگی قطعا رخ نخواهد داد که ما نیز چنین آرزو می‌کنیم، ولی یادآوری این نکته بی‌فایده نیست که حتی در زمان جنگ سرد و وجود سیستم دو قطبی جهان تعارض ابرقدرتها مانع وقوع جنگ ۸ ساله تحمیلی نشد و نیز اخیرا حکامی مانند ملا محمد عمر، میلوسویچ و صدام نه تنها خود را با مسائل پیچیده و تعقیب بین‌المللی مواجه کردند بلکه مهمتر از آن ملت و کشور خود را در معرض جنگهای ویرانگر قرار دادند البته من از درایت شما در جلوگیری از تحمیل یک جنگ دیگر در زمان حمله آمریکا به عراق در ۱۹۹۰ تقدیر می‌کنم بخصوص که دوستانی مانند جناب آقای خاتمی و جناب آقای محتشمی‌پور در آن زمان بی‌طرفی ایران را برنمی‌تابیدند و اگر اشتباه نکنم ظاهرا طرفدار دخالت ایران در جنگ علیه آمریکا و له عراق بودند.

۱۰ ـ چنانچه امکان‌پذیر باشد تدبیری اتخاذ فرمائید که منافع ملی ایران با منافع ایدئولوژیک در تعارض قرار نگیرند زیرا تعارض ایندو عموما به ضرر منافع ملی تمام می‌شود. مثلا در مورد افغانستان سالها بخاطر منافع یا احساسات ایدئولوژیک برای دفاع از گروههای جهادی در مقابل ارتش سرخ و ابرقدرت جهنمی شرق هزینه پرداختیم و چه حمایتها که از آقای ربانی و حکمتیار... نکردیم و چه پاسخ‌ها که توسط سام‌ها و میگ‌های شوروی سابق در جبهه‌های جنگ تحمیلی عراق علیه ایران دریافت نکردیم و عاقبت هم نتیجه کار را در تشکیل دولت موقت افغانستان دیدیم اگر چه بعضی از دوستان جنابعالی حسرت فقدان امنیت طالبانی را در دل داشتند ولی به هر حال طالبان سقوط کردند و آقای کرزای را شما خود به حضور پذیرفتید.

۱۱ ـ در مورد فلسطین که البته یک سرزمین اسلامی است و ملت مسلمان آن بیش از نیم قرن در آوارگی و مشقت بسر می‌برند آیا لازم است تا این حد با سرنوشت ملت ما گره بخورد؟ آیا بین مسلمان چچن و هند و فلسطین تفاوت هست؟ مگر مسلمانان چچن توسط ارتش روسیه سرکوب نشدند؟ چرا منافع ایدئولوژیک ایجاب نکرد که به حمایت مجدانه از آنها برخیزیم؟ ضمنا آنچه با الفبای سیاست استنباط می‌شود اینستکه در حذف آقای یاسر عرفات، بین سیاستهای آریل شارون، شما و جورج بوش چندان تعارضی نیست. اگر چنین استنباطی صحیح است چرا باید این همسوئی یا لااقل عدم تعارض برقرار باشد؟

۱۲ ـ آیا زمان آن نرسیده که در انتخاب متحدان استراتژیک تجدید نظر کنیم؟ تا آنجاکه ما می‌دانیم دولتهای سوریه و روسیه و لبنان و سودان از متحدان استراتژیک ما محسوب می‌شوند و فعلا لبنان را مورد بحث قرار نمی‌دهم و سودان نیز با حدود چهار صد میلیون دلار بدهی ظاهرا بلاوصول به ایران مورد نظر نیست تنها در مورد سوریه و روسیه سئوال می‌کنم. سوریه از اول انقلاب تاکنون از حمایتهای بیدریغ ایران چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی و سیاسی برخوردار بوده و عموما در مجامع بین‌المللی علیه ایران موضعگیری می‌نماید. موضع اخیر آن در اجلاس بیروت که هم از ادعای امارات در خصوص جزائر سه گانه ایرانی در خلیج فارس حمایت کرد و هم با رد حمله آمریکا به یک کشور عرب! و نه مسلمان تلویحا از حمله آمریکا به ایران به جای عراق پشتیبانی نمود... و روسیه نیز که تعهدات خود راجع به نیروگاه بوشهر را به اتمام نمی‌رساند و از این رهگذر هم از غرب ارتزاق می‌کند و امتیاز می‌گیرد و هم از ایران و بالاخره در دریای خزر ضمن امضاء قرارداد دوجانبه راهی راگشود که نتیجه قهری آن کاهش سهم ایران در دریای مازندران است و با اعلام مانور نظامی در واقع نشان داد که حرف اصلی را در این منطقه روسیه می‌زند. آیا داشتن چنین متحدان استراتژیکی ما را از داشتن دشمن بی‌نیاز نمی‌کند؟!

۱۳ ـ آیا انتقال انرژی بخشی از آسیای میانه از طریق آذربایجان و جیحان و انتقال انرژی بخش دیگری از آن از طریق ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و دورزدن ایران و محروم‌نمودن جمهوری اسلامی ایران که مسیر کوتاه، ارزان، اقتصادی و اصلی بود معلول سیاستهای خود شما نیست؟ آیا پاسخ اینهمه ضرر و عدم‌النفع را چه کسی می‌دهد؟ آیا عدم حمایت بین‌المللی از ایران ما را در خصوص حاکمیت بر جزائر سه گانه در خلیج فارس با مشکل مواجه نمی‌کند؟

ب ـ سیاست داخلی

۱ ـ آیا اصل ۱۵۹ قانون اساسی راکه مقرر می‌دارد تشکیل دادگاهها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است را مطالعه فرموده‌اید؟ و آیا اصل ۱۱۰ قانون اساسی که اختیارات رهبر را احصاء نموده بررسی فرموده‌اید؟ اگر آری با چه مجوز قانونی یک دستگاه عریض و طویل به عنوان دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت ایجاد کرده‌اید؟ و آیا شما می‌دانید که دادگستری گوش بفرمان حتی نظر شما را به مثابه قانون آنهم

ادامه در صفحه ۶

۴) جوانان دانشجو و اپوزیسیون داخل و خارج از کشور:
برای وارد شدن به این بحث ضروری است کسی به عقب برگردیم. با بسته شدن دانشگاه‌ها در سال ۵۹، وضعیت سازمان‌های اپوزیسیون و تشکل‌های دانشجویی وابسته به آن‌ها در دوران انقلاب فرهنگی به شدت تغییر کرد. بعد از باز شدن تدریجی مراکز آموزش عالی، بخش بزرگی از نیروهای فعال دانشجویی هوادار گروه‌های اپوزیسیون حکومت از سطح دانشگاه‌های کشور پاک‌سازی شدند و آن تعداد هم که توانسته بودند سالم از این تصفیه‌ها بگذرند به اشکال گوناگون تحت فشار ارگان‌های گزینش، حراست و انجمن‌های اسلامی دانشجویی بودند و هر حرکتی در جهت دفاع از احزاب دگراندیش به پاک‌سازی آن‌ها از دانشگاه منجر شد.

در ضمن بعد از انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها اغلب تشکل‌های دانشجویی هوادار یا وابسته به احزاب غیرحکومتی، فعالیت‌های خود را از دانشگاه به بیرون از دانشگاه انتقال دادند و خود را در احزاب مادر حل نمودند. به طوری که بعد از انقلاب فرهنگی در سطح مراکز آموزش عالی، تشکل‌های دانشجویی همچون سازمان دانشجویان پیشگام، سازمان دانشجویان مسلمان، سازمان دانشجویان مبارز، سازمان دانشجویان پیشگام با سازمان دانش‌آموزان پیشگام و بخش‌های محلی سازمان فدائیان خلق ایران، اقدام به تشکیل سازمان جوانان پیشگام نمودند و بدین طریق فعالیت‌های خود را از سال ۵۹ در این سازمان جدید دنبال کردند. اغلب تشکل‌های دیگر دانشجویی دست به اقداماتی مشابه زدند.

در تمام سال‌های دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰، فعالیت‌های دانشجویی در انحصار انجمن‌های اسلامی دانشجویی طرفدار نظام درآمده بود. اما از سال ۷۶، جنبش دانشجویی با توان و نیرویی تازه نفس وارد کارزار سیاسی کشور شد. البته شاید یکی از دلایل اوج فعالیت‌های جدید دفتر تحکیم وحدت این بود که این تشکل دانشجویی از مقطع ریاست جمهوری رفسنجانی به دلیل مواضع‌اش به حاشیه حکومت رانده شد و این امر باعث این گردید که در طی این چند سال این تشکل تا حدودی به فعالیت‌های گذشته خود بیاندیشد و سپس با سیمایی نسبتا تازه‌تر از گذشته به فعالیت به فعالیت جدید بپردازد. این جریان در اوایل سال ۷۶، به دفاع از جامعه مدنی و دیگر شعارهای انتخاباتی آقای خاتمی روی آورد و بدین طریق توانست نیروی زیاد از دانشجویان را در آن زمان به سمت خود بکشد و در ادامه این نیروی دانشجویی با کار توضیحی توانست نیروی زیادی از جوانان، دانشجویان و دیگر اقشار جامعه را تحت تاثیر خود قرار دهد و بدین ترتیب سهم زیادی در به پیروزی رساندن آقای خاتمی به قدرت ایفا کرد. البته یکی از مشکلات دفتر تحکیم وحدت این بود که وابسته به یک جناح از حاکمیت بود و مسائل و مشکلات اجتماعی و فردی جوانان برای آن‌ها چندان مورد توجه نبود و بیشتر مسائل سیاسی و جناحی برایشان اهمیت داشت. بعد از به قدرت رسیدن خاتمی، دفتر تحکیم وحدت در ائتلاف با یک جناح نتوانست به مشکلات و مسائل دانشجویان و جوانان بپردازد و این امر به شکاف و فاصله دانشجویان و جوانان بیشتر دامن زد. اگر به حرکت‌ها و اعتراضات دانشجویان در دانشگاه‌های سراسر کشور نظری بیاندازیم خواهیم دید هیچ‌گاه بخش‌های دیگر جوانان به حمایت از خواست‌های برحق دانشجویان برنخواستند و این از مشکلات بزرگ جنبش دانشجویی و جوانان است.

نگاهی به روحیات و تمایلات جوانان نسل سوم

علی صمد

بخش پایانی

جنبش دانشجویی در ادامه فعالیت خود توانست به صورت وسیع مردم را بار دیگر در انتخابات شوراها فعال کند. این نیروی وسیع دانشجویی با فعالین خود در تمام صحنه‌های پس از دوم خرداد ۷۶ به صورت فعال شرکت داشته است. در واقع این نیرو از سال ۷۸ - ۷۷ با حضور وسیع در صحنه سیاسی جامعه به مناسبت‌های گوناگون چون برپاکردن جلسات سخنرانی، کنفرانس‌ها و همایش‌ها، برخورد فعال با موضوعات روز در جامعه، اعلام مواضع پیرامون رویدادهای مختلف سیاسی در جامعه و انتشار بیش از هزار نشریه دانشجویی توانسته کیفیتی نوین در شرایط و فضای تازه جامعه ایجاد کند. سجموع این فعالیت‌ها باعث شد که جناح راست و نیروهای انصار حزب‌الله وابسته به آن، نسبت به دانشجویان موضع و برخورد تندتری بگیرند و با انواع توطئه‌ها جلوی فعالیت‌های جنبش دانشجویی را بگیرند.

در جریان جنبش ۱۸ تیر و رویدادهای پس از آن، بخشی از اصلاح‌طلبان حکومتی که پی‌گیری منافع نظام و از دغدغه‌های اصلی‌شان است، در هراس از رادیکالیسم موجود در جنبش دانشجویی و غیرقابل کنترل بودن آن، بر سرکوب خونین و سبعانه دانشجویان چشم‌پوشاندند و از سیاست فشار از پایین دست برداشتند و به سیاست آرامش فعال روی آوردند و نیز بر تلاش‌های خود برای وابسته نگه‌داشتن تشکل‌های دانشجویی به دولت یا جناحی از حاکمیت و دنباله‌رو کردن این تشکل‌ها به ویژه دفتر تحکیم وحدت افزودند. چشم‌پوشی از سیاست فشار از پایین و گاه مقابله با آن و روآوری به سیاست «آرامش فعال» سرآغاز عقب‌نشینی‌های بعدی و رکود جنبش اصلاحات شد. اصلاح‌طلبان به جای سمت‌دادن رادیکالیسم جنبش دانشجویی برای مبارزه علیه تمامیت‌گرایان و استقرار دمکراسی در جامعه در جهت مهار و آرام کردن آن حرکت نمودند. دفتر تحکیم وحدت مجددا آن اعتماد اولیه را که در دو سال اول حکومت آقای خاتمی توانسته بود در میان دانشجویان و بخشا جوانان به دست آورد، از دست داد و به رابطه جنبش دانشجویی با جنبش جوانان از این مقطع به شدت ضربه خورد. و علاوه بر این بخشی از نیروهای این تشکل دست از فعالیت کشیدند و گرایش و تمایل به احزاب غیرحکومتی قانونی و نیمه‌قانونی در میان آنان افزایش پیدا کرد. بعد از حادثه ۱۸ تیر، برای دانشجویان فعال در دانشگاه‌ها مشخص شد که جنبش دانشجویی بازتاب گوناگونی تمایلات سیاسی - اجتماعی موجود در کشور نیست و به هیچ‌وجهی در یک قالب نمی‌گنجد. در این دوره بین دانشجویان گرایش‌های سیاسی متفاوت در جهت استقلال و اتخاذ مواضع مستقل از دفتر تحکیم وحدت و یا جناح‌های حکومتی افزایش یافت و بدین ترتیب دانشجویان به دیدگاه‌ها و نظرات سایر جریان‌های سیاسی توجه بیشتری کردند و به یک عبارت این امر به تقویت جنبش دانشجویی منجر شد. نهضت آزادی در اوایل و اواسط دهه ۷۰ خواست تا حدودی در میان دانشجویان به اشکال گوناگون فعالیت کند و موفق شد بر نفوذ خود در میان دانشجویان بیفزاید ولی در ادامه این جریان توانست به دلیل گوناگون شرایط فوق را حفظ کند. از خرداد ۷۶ به بعد فعالیت‌های بخش دانشجویی حزب ملت ایران افزایش پیدا کرد و با قتل ناجوانمردانه زنده‌یادان داریوش و پروانه فروهر نفوذ این جریان در میان دانشجویان رشد بیشتری یافت و این تا بعد از ۱۸ تیر ۷۸ ادامه یافت ولی با سرکوب شدید این جریان فعالیت‌های دانشجویی حزب ملت ایران کاهش پیدا کرد. فعالیت‌های این دو جریان اغلب به صورت نیمه علنی و مخفی انجام می‌شد و لازم است تاکید شود که دستگاه‌های امنیتی حکومت، نسبت به این دو حزب تا ۱۸ تیر ۷۸، حساسیت نسبتا کمتری از خود نشان می‌دادند و به یک عبارت آن‌ها را تحمل می‌کردند. بعد از مدتی بخصوص در انتخابات مجلس ششم، نیروهای ملی - مذهبی با سیاست شرکت در انتخابات و گذاشتن جلسات سخنرانی در سراسر کشور و بخصوص در محیط دانشگاه‌ها تا حدود زیادی توانستند بخشی از فعالین دفتر تحکیم وحدت و دیگر دانشجویان دگراندیش را به حول برنامه خود جلب کنند. جریان ملی - مذهبی در اواخر ریاست جمهوری دوره اول خاتمی مورد تهاجم جناح راست قرار گرفت و رهبر حکومت ملی خامنه‌ای با تائید سرکوب این جریان، دست نیروهای امنیتی را برای زندانی و سرکوب‌کردن اعضای فعال ملی - مذهبی بازگذاشت و بدین ترتیب شخصیت‌های اصلی این جریان روانه زندان شدند. تمام حرکات سرکوبگرانه حکومت حاکی از این است که رژیم قصد این را داشته و دارد که جریانات دانشجویی منتقد حکومت هر چه بیشتر فعالیت‌شان محدود و محدودتر شود.

علاوه بر دفتر تحکیم وحدت و دگر جریانات دانشجویی وابسته به حزب ملت ایران، نهضت آزادی و ملی - مذهبی‌ها، بخشی دیگر از فعالین دانشجویی از جنبه فکری به نیروهای چپ و دموکرات لائیک تعلق دارند و در محیط دانشگاه بیشتر در عرصه‌های صنفی، علمی و فرهنگی فعالیت می‌کنند. در حال حاضر این نیروها به همراه تشکل‌های دیگر دانشجویی بیش از ۲۴۰۰ نشریه دانشجوئی را در دانشگاه‌های کشور انتشار می‌دهد. متوسط تعداد صفحات نشریات دانشجویی ۳ صفحه A4 بوده است که از حاصل ضرب تعداد نشریات در متوسط صفحات، رقم ۷۲ هزار صفحه به دست می‌آید. بنابراین می‌توان گفت که در هر ماه ۷۲ هزار صفحه مطلب در نشریات دانشجویی منتشر شده است و اگر بخواهیم عدد ۱۰ را به عنوان تعداد متوسط دست‌اندرکاران هر نشریه در نظر بگیریم رقم ۲۴ هزار نفر برای مجموع دست‌اندرکاران نشریات به دست می‌آید. اگر فرض کنیم که هر نشریه را حداقل به ۱۰ نفر دیگر منتقل می‌کنند جمع خوانندگان نشریات به چندین میلیون نفر بالغ می‌شود که این رقم قابل توجهی است. در باره محتوای نشریات دانشجویان می‌توان گفت که موارد به ظاهر مقدس روز به روز کم‌رنگ‌تر می‌شوند و در عوض عرفی شدن عرصه‌های فکری و اجتماعی افزایش زیادی یافته است. در سال‌های اخیر به بحث قومیت‌ها به طور جدی در نشریات دانشجویی پرداخته می‌شود و دیگر بحث در باره کتاب‌های دکتر شریعتی و نظایر آن به شدت کاهش پیدا کرده و در عوض موضوع‌هایی چون حقوق زنان و بحث‌های معرفتی با اقبال روبرو است. آمار و گفته‌ها و تحلیل‌ها نشانگر فعالیت و حرکت دانشجویان در عرصه‌های مطبوعاتی، فکری می‌باشد. حتی یکی دو حرکت در جهت‌دادن نشریات سراسری دانشجویی صورت گرفت ولی به دلیل مشکلات و محدودیت‌های مالی و سیاسی یا از انتشار بازماندند، یا به طور نامرتب به چاپ می‌رسند.

این بخش از دانشجویان دموکرات، چپ و لائیک به همراه تشکل‌های دیگر دانشجویی با تشکیل شوراهای صنفی در دانشگاه‌ها و دانشکده‌های مختلف کشور که به مثابه یکی از اشکال نهادهای مدنی است در جامعه دانشگاهی کشور عمل می‌کنند. آنان در جهت ارتقا سطح علمی موسسات آموزش عالی و مشارکت در برنامه‌ریزی‌های آموزشی و دمکراتیزه کردن مناسبات دانشجویان با مدیریت دانشگاه‌ها، ارتقاء نقش نظارتی دانشجویان در امور دانشگاه، بالارفتن میزان مشارکت دانشجویان در امور صنفی و حل معضلات دانشجویان گام برمی‌دارند. البته مدیریت دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها و وزارت علوم در مقابل نظارت دانشجویان بر امور دانشگاه‌ها مقاومت می‌کنند و اجازه نمی‌دهند که دانشجویان نقش‌آفرین باشند. پس بدین ترتیب شوراهای صنفی چنان که پیشتر متذکر شدیم به عنوان یکی از نهادهای مدنی در جامعه دانشگاهی کشورست و می‌توانند و باید در امور دانشگاه‌ها نظارت کند، پیرامون تصمیم‌گیری‌ها به مشورت خوانده شود و امکانات ضرور در اختیار آن قرار گیرد. با شرکت مستقیم دانشجویان شرایط مساعدتری برای حل معضلات آن‌ها فراهم خواهد آمد.

متاسفانه فعالیت این نهادهای صنفی، علمی و فرهنگی توسط بخشی از دانشجویان نتوانسته تا امروز به یک سازمان سراسری دانشجوئی در دانشگاه‌ها تبدیل شود. ولی شرایط برای تبدیل شدن به یک جریان سراسری صنفی - سیاسی برای این جریان فکری دانشجویی بوجود آمده است و باید در این جهت اقدامات اساسی بکند بخصوص این که بعد از انشعاب در دفتر تحکیم وحدت، ویژگی اصلی جنبش دانشجویی، نقد و روشنگری، نقد ایدئولوژی و نقد دولت است بسیار برجسته و تقویت شده است و می‌دانیم که شرط انجام این کار، در واقع استقلال سیاسی این جنبش است. هویت مستقل جنبش دانشجویی به تفکرات متنوع در میان دانشجویان، امکان فرصت و گسترش را می‌دهد. این جنبش به تنهایی نخواهد توانست به اقدامات اساسی برای ایجاد تغییرات و تحولات در جامعه بپردازد. این جنبش چنان که پیشتر گفتیم باید با بخش‌های دیگر جنبش جوانان ارتباط وسیع و گسترده بگیرد و از مبارزات آنان در جامعه در تمام اشکال دموکراتیک‌اش با تمام نیرو پشتیبانی کند.

در این میان سازمان‌های اپوزیسیون جمهوری‌خواه چپ و دموکرات و لائیک به دلیل سرکوب شدیدشان در جامعه و دانشگاه‌ها، متاسفانه ارتباط وسیع و گسترده در حال حاضر با جریانات دانشجویی و نیز دانشجویان در کل ندارند و به یک عبارت تاثیر آن‌ها در میان دانشجویان در سطح بسیار پایینی است. هر چند که دانشجویان از اقشاری هستند که چنان‌چه شرایط تا حدودی مهیا شود به نظرات اپوزیسیون چپ، دموکرات، جمهوری‌خواه پیش از جریانات دیگر توجه خواهند کرد. در حال حاضر جمهوریت و دمکراسی گسترده‌ترین گرایش سیاسی و اجتماعی در میان دانشجویان است. باید این گرایش را روز به روز در میان دانشجویان و جوانان تقویت کرد.

نیروهای اپوزیسیون جمهوری‌خواه و دمکرات بسیار در جامعه گسترده هستند ولی پراکندگی در میان آن‌ها توان و قدرت آن‌ها را به هدر می‌برد. زبان و عمل مشترک اپوزیسیون جمهوری‌خواه می‌تواند یک نیروی بزرگ اجتماعی چون دانشجویان را در عرصه سیاسی به سمت خود جلب و جذب کند. باید به سمت حرکت و همکاری‌های مشترک پیش رفت زیرا نیروی جوان و دانشجو از اپوزیسیونی حمایت خواهد کرد که به خواست‌ها و تمایلات آن‌ها، راه‌کار امروزی ارائه دهد. چنان‌چه اپوزیسیون جمهوری‌خواه و دمکرات بتواند با اتحاد خود به ارائه برنامه دقیق و روشنی بپردازد می‌تواند به راحتی بخش بزرگی از نیروی دانشجویی را به سمت خود جذب کند. دانشجویان در حال حاضر آمادگی و قابلیت جذب ایده‌های دمکراتیک را بیش از گذشته دارند. باید اپوزیسیون دمکرات از این شرایط برای ترمیم رابطه خود با دانشجویان نهایت استفاده را بکند. امکاناتی چون ماهواره، اینترنت و نوار ویدئو و غیره می‌تواند به این روند کمک رساند. دستگاه‌های امنیتی حکومت با تمام حساسیت و هوشیاری مواظب پیشرفت چنین روندی هستند و به شدت به اشکال گوناگون چنین روش‌هایی که به ارتباط‌های مستقل اپوزیسیون جمهوری‌خواه و دمکرات با دانشجویان منجرشود مقابله خواهند کرد ولی در عین حال باید در نظر داشت رژیم نسبت به گذشته امکان سرکوب گسترده و سراسری را ندارد و امکانات و وسائل ما برای ارتباط با دانشجویان بسیار گسترده‌تر است. نباید از سرکوب هراس داشت بلکه با درایت سیاسی دانشجویان را در پیشبرد مبارزه‌شان یاری رساند. حرکات مشترک اخیر دانشجویان در سراسر کشور برای آزادی هاشم آغاجری نشان‌دهنده هوشیاری و آگاهی دانشجویان برای اقدامات بعدی است. اپوزیسیون دموکرات می‌بایست با هوشیاری به این روندها توجه کند. کشاندن جنبش دانشجویی به حرکت‌های کور کمکی به روند دمکراتیزاسیون کشور نمی‌کند. بلکه در حال حاضر تشویق به همکاری میان بخش‌های متنوع جنبش دانشجویی و جوانان می‌تواند توان و تاثیر جنبش دانشجویی را بالا ببرد و ما هم با اتحاد میان خود در روندها می‌توانیم تاثیرگذار باشیم. □

بخش‌هائی از نامه...

ادامه از صفحه ۵

قانون جزا تلقی می‌کند و مخالفین نظر شما را مجرم می‌شناسد؟ و تهدید به تعقیب آنها می‌کند؟ برای نمونه ۱۰اطلاعیه مورخ ۱۳۸۱/۳/۴ دادگستری تهران کسانی راکه برخلاف نظر شما دم از مذاکره با آمریکا بزنند به عنوان متهم قابل تعقیب کیفری و مصداق ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی می‌شناسد در حالیکه شما طبق ذیل اصل ۱۰۷ قانون اساسی باید در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی باشید یعنی نه تنها مافوق قانون اساسی نیستید و نه تنها مافوق قانون عادی هم نیستید بلکه مثل سایر شهروندان این کشور باید تابع قانون باشید. پس چرا با این شیوه‌های دیکتاتورپرور مبارزه نمی‌کنید؟ آیا سکوت شما در برابر این امور تنفیذ و تایید آن تلقی نمی‌شود؟!

۲ ـ مگر شما نفرمودید که تضعیف مجلس جایز نیست؟ آیا دخالتهای رسمی شما در امر قانونگذاری مهمترین عامل تضعیف مجلس نیست؟ شما با تجویز کدام اصل قانون اساسی به مجلس نامه نوشتید و نمایندگان را از قانونگذاری در مورد مطبوعات منع کردید؟ شما می‌دانید که شورای نگهبان حضرتعالی را عین موازین شرع تلقی می‌نماید و مصوبات مجلس را بعضا به علت مغایرت با نظر شما رد می‌کند؟ آیا واقعا شما و نظر شما موازین شرع هستید؟ حضرتعالی به تجویز کدام قانون در امر انتخاب حقوقدانان شورای نگهبان دخالت نمودید؟ آیا این امر واقعا معضل نظام بود؟ و اگر هم معضل تلقی می‌شد آیا برانگیختن مخالفت بیش از دو سوم نمایندگان منتخب مردم در مجلس تدبیر شما را زیر سئوال نبرد؟ آیا اینگونه حل معضل می‌کنند؟ آیا رای منفی بیش از دو سوم نمایندگان در واقع رای منفی به نظر و تدبیر شما نبود؟

۳ ـ احتمالا استحضار دارید که مجلس خبرگان به دلیل فقدان یک انتخابات کاملا دموکراتیک و آزاد و توام با رقابت کامل و نیز به دلیل اعمال نظارت استصوابی توسط فقهای شورای نگهبان که منصوب جنابعالی هستند و نیز به دلیل آنکه اکثریت اعضای آن عملا ائمه جمعه و نمایندگان حضرتعالی در ارگانهای مختلف هستند و از این نظر حقوق‌بگیران حضرتعالی به حساب می‌آیند عملا قادر نیستند بر شما و شرایط شما و استمرار شرایط شما نظارت واقعی کنند مع‌الوصف ظاهرا جنابعالی آنها را از نظارت بر امور سیاسی و امور نیروهای مسلح هم منع کرده‌اید و اگر این درست باشد آیا چنین امری بر جایگاه خود شما لطمه نمی‌زند؟

۴ ـ حضرتعالی به جناب آقای احمد چبرئیل بخاطر شهادت فرزند گرانقدرشان تسلیت گفتید آیا انتظار یک تسلیت به خانواده شهدای قتل‌های زنجیره‌ای که به دست محافل خودسر که به هر حال از عناصر نهادهای رسمی جمهوری اسلامی ایران که نهایتا تحت مسئولیت جنابعالی هستند صورت گرفت یک انتظار بی‌جاست؟ آیا این تسلیت پاسخی به شایعات مبنی بر آمریت خود شما در آن قتل‌های نفرت‌انگیز نبود؟

۵ ـ جنابعالی از بدو جنبش اصلاح‌طلب ایران با آن سرسختانه مخالفت کردید. مطبوعات مستقل را پایگاه دشمن خواندید و دادگستری گوش بفرمان بصرف موضعگیری شما حجت را بر خود تمام دید و مبادرت به بستن فلهای آنها نمود. در مورد جنبش دانشجوئی هم فرمودید حسینی عمل می‌کنم و بر سرنوشت دانشجویان و جنبش دانشجوئی آن رفت که می‌دانید و هیچکس هم جرات نکرد بپرسم مگر دانشجویان مظلوم ماکه ۴۰ در صد از رزمندگان اسلام و درصد بالائی از آنها را خانواده‌های ایثارگران و فرزندان معظم شاهد تشکیل می‌دهند یزیدی بودند که شما در برابر آنها حسینی عمل کنید؟ مجلس اصلاحات را هم به منفعل‌ترین شکل ممکن درآوردید و علاوه بر موانع متعدد بر سر راه قانونگذاری آن و نفی مصونیت پارلمانی و تعقیب و محکومیت و بازداشت بعضی از نمایندگان اخیرا به صراحت تهدید کردید که در مقابل رئیس جمهور و نمایندگان مجلس می‌ایستید. مگر رئیس جمهور و نمایندگان مجلس با رای مستقیم اکثریت قاطع مردم ایران انتخاب نشده‌اند؟ و مگر مقابله با آنها مقابله با ملت بزرگ ایران تلقی نمی‌شود؟ آیا شما در مقابل ملت عظیم‌الشان ایران می‌ایستید؟ اینست سزای ملتی که بیش از ۲۳ سال سنگر جهاد و تحمل را رها نکرده است؟ اینست معنی مردم‌سالاری دینی؟ اینست معنی آزادی در شعار محوری استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی؟

۶ ـ حضرتعالی بر مبارزه با فساد اقتصادی در مقام سخن تاکید می‌فرمائید ولی آیا فساد نتیجه سیستمی که بوجود آورده‌اید نیست؟ آیا نمی‌دانید چه کسانی از نزدیکان شما و از اعضاء دفتر خود شما در این مساله متهم هستند؟ آیا نمی‌دانید آقازاده‌ها به اتکاء قدرت حاجی‌آقاهایشان که پست‌های کلیدی در شورای نگهبان، مجلس خبرگان، قوه قضائیه، مجمع تشخیص مصلحت... را اشغال کرده‌اند بر سر اقتصاد این کشور چه آورده‌اند؟ و آیا نمی‌دانید که حاجی‌آقاها بعضا دست کمی از آقازاده‌هایشان ندارند؟ آیا نمی‌دانید تمدید حکم آقای رفیق‌دوست توسط جنابعالی در بحبوحه رسیدگی به پرونده اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی و در حالیکه هنوز مدت ماموریت وی تمام نشده بود به معنی حمایت از ایشان و اصولا به معنی چراغ سبز برای این امور تفسیر می‌شد؟! و خود شما سالانه صدها میلیارد درآمد نهادهای عمومی مانند ستاد اجرائی فرمان امام، بنیاد مستضعفان... را بدون اینکه مجلس یا دولت بر درآمدها و هزینه‌ها کوچکترین نظارتی داشته باشند و کمترین اطلاع‌رسانی به مردم ارائه شود هزینه می‌کنید و جنابعالی که در پاسخ آیت‌الله طاهری فرمودید هرکس مبارزه با فساد را از خود و از نزدیکان خود شروع کند آیا این نسخه‌ای را که نوشته‌اید در مورد خود شما قابل اجرا نیست؟ و آیا بهتر نیست حضرتعالی گزارشی کامل از درآمد و هزینه‌های مزبور را به اطلاع ملت رشید ایران برسانید؟ ملتی که امکانات یک قاره را دارد اما بخش عظیمی از مردمش زیر خط فقر زندگی می‌کند و جوانانش که سرمایه‌های ارجمند فکری این کشورند گروه گروه به دیار کفر پناه می‌برند و در مسیر این پناهندگی طعمه هزاران مصیبت از غرق‌شدن در رودخانه‌ها تا منجمدشدن در کانتینرهای سردخانه‌ای می‌شوند و ثروت آنها در خوشبیتانه‌ترین فرض‌ها در اختیار سوریه، سودان، حماس، سید حسن‌نصرالله، حکمتیار... قرار گرفته. راستی مسئول فرار این مغزهای گرانقدر کیست؟ بگذریم از فرار سرمایه‌ها که خود حدیث غم‌انگیز دیگری است!

۷ ـ آیا تایید نمی‌فرمائید که حضرت علی علیه‌السلام با آنکه شایسته‌ترین چهره تاریخ بشریت بود و علیرغم نصب الهی، وقتی که به هر دلیل از رای اکثریت محروم ماند از این رای (ولو ناآگاهانه مردم) تمکین نمود و افسار شتر خلافت را رها کرد و تلخی روزگاری که چون خار در گلو و چون خاک در چشمش می‌گذشت را با شیرینی پایه گذاری سنت حسنه رجحان رای مردم بر حق خود جبران کرد تا پرچم مردم‌سالاری و آزادی در همه عصرها و برای همه نسل‌ها در اهتزاز باشد و فقط زمانی حکومت را پذیرفت که مردم مصرانه از او خواستند و در مدت کوتاه زمامداری علیرغم عصمت هرگز خود را از اشتباه مصون نمی‌انگاشت و پیوسته از مردم می‌خواست تا به او تذکر و هشدار دهند؟ و آیا تایید نمی‌فرمایید که رای آقای خاتمی در دوم خرداد ۷۶ بیش از آنکه به معنی آری به ایشان باشد به معنی نه به جنابعالی بود؟! زیرا برخلاف نظر شما که طبق آن اکثریت سه چهارم مردم ایران بی‌غیرت یا بی‌سیاست تلقی می‌شوند، ملت هوشمند ایران علیرغم آگاهی از نظر حضرتعالی مبنی بر انتخاب کاندیدای دیگوی، آقای خاتمی را برگزید و در چند مورد دیگر این رای را به نحوی آشکار و معنی‌دار تکرار کرد، هر چند آقای خاتمی نسبت به ماهیت این رای که برای وی سخت تعهدآور بود تجاهل نمود زیرا ایفای آن تعهدات مستلزم مبارزه‌ای بود که اصولا آقای خاتمی مرد آن مبارزه نبود و بخاطر پذیرش مسئولیتی که توان ایفای آنرا نداشت در پیشگاه ملت مظلوم و عظیم‌الشان ایران مواخذه خواهد شد. حتی اگر فرض کنیم که تصاحب کرسی مدیریت این کشور توسط شما در سال ۱۳۶۸ منطبق با قانون بوده باشد لااقل از دوم خرداد ۶۷ به بعد، مردم ایران در همه موضع‌گیریها به سیاست شما و جناح مورد حمایت شما رای عدم اعتماد داده‌اند که آخرین آنها همان نظرسنجی اخیر در مورد آمریکاست. بگذریم از نظرسنجی دیگری که طبق آن شما و سیستم حکومتی شما فقط از شش درصد حمایت مردم برخوردار بوده و نود و چهار درصد دیگر خواهان تغییرات اساسی هستند. لذا اگر این ادعا درست باشد که لااقل از دوم خرداد حضرتعالی رای اعتماد ملت ایران را از دست داده‌اید آیا ادامه حکومت شما با سیره علوی مغایرت ندارد؟ و اگر این واقعیات را انکار می‌فرمایید آیا انجام رفراندم و مراجعه به آراء عمومی نسبت به ادامه مدیریت جنابعالی راه حل قابل قبولی نخواهد بود؟

۸ – می‌پرسم آیا پاره‌ای از رفتارهای شما بیش از آنکه نمایانگر مدیریت شما بر کشور باشد نمایشگر مالکیت شما بر این ملت نیست؟ بخصوص اهانتهای شما به مردم آیا انسان را بیاد رفتار مالکان دوره فئودالیته نسبت به رعایا و حتی بیاد رفتار برده‌داران نسبت به بردگان نمی‌اندازد؟ با آنکه دوره برده‌داری و فئودالیته دیر زمانی است که بسر آمده، تازه من بعید می‌دانم که حتی برده‌داران نسبت به بردگان واژه‌هائی مانند بی‌غیرت را بکار برده باشند. به هر تقدیر نتیجه قهری و منطقی چنین رفتار و چنان چهره خشنی از حکومت دینی و بالاخره نتیجه حتمی تجربه شکست خورده حکومت مذهبی شما پیدایش رنسانس، سقوط حکومت دینی و نهایتا استقرار نظامی لائیک و سکولار در قالب یک جمهوری تمام عیار خواهد بود.

در پایان از حضرتعالی می‌خواهم بجای هرگونه واکنش ناشی از توهم توطئه که خودبخود مجوزی برای اقدام محافل خودسر خواهد بود این کلام را منصفانه بررسی فرمائید و نسبت به هر مقدارش که حق تشخیص دهید تسلیم گردید.

دو سیاست و دو گفتمان دربرابر هم

بحثی پیرامون مدل‌های مختلف تاکنون ارائه شده برای تغییر و دگرگونی سیاسی

فریدون احمدی

شرایط و وضعیت سیاسی در کشور ما، با شتاب دم‌افزون، به سمت مراحل تعیین‌کننده خود سیر می‌کند و به آن نزدیک می‌شود. انباشت تدریجی کمیت‌ها، ایجاد کیفیتی نوین را آبستن است. همگان رقص مواج شبح و سایه سنگین رویداد و رویدادهایی را در فضای سیاسی ایران می‌بینند و احساس می‌کنند. در هر جبهه، بی‌تاب‌تران که شاید هوشیارتران باشند به تکاپو افتاده‌اند. محافظه‌کاران و بنیادگرایان کاربرد گسترده سرکوب و سرنیزه را چرتکه می‌اندازند و هزینه‌سنجی می‌کنند، اصلاح‌طلبان حکومتی آخرین فرصت‌ها و شانس‌هایشان را برای نجات آنچه که نجات‌دادنی است می‌آزمایند. روند تجزیه و انفکاک اصلاح‌طلبان اسلامی و دوم خردادی گسترش می‌یابد.

در صفوف بخشی از اپوزیسیون بحث اتحاد و آلترناتیو و جبهه بار دیگر بالا گرفته و حاد می‌شود و این ندا و نیاز که «باید کاری کرد». و برخی نیز با وجدانیات خود دست به گریبانند که چه شد و چه خواهد شد؟

کاربرد مفاهیم و عباراتی چون آغاز روند فروپاشی جمهوری اسلامی، آغاز پایان، اضمحلال، سرنگونی، تغییر جدی شرایط، توفان فراگیر و ... حتی به نشریات محافظه‌کار در ایران نیز راه پیدا کرده، سخن از آن دیگر تابو نیست.

و طبعاً مانند همیشه گروهی نیز در خواب گران اصحاب کهف.

و دیگر اینکه آینده نشان خواهد داد که روزگار، بار دیگر، دیرآمدگان را مجازات خواهد کرد.

* * *

در چنین اوضاع و احوالی داشتن سخن و نگاه روشن و ارائه مدل و تصویر شفاف ضرورت بیشتری یافته است. از یک سو نشانه‌ها و شواهد شکست راهبردها و مدل‌هایی بارز و بارزتر شده و امکان ارزیابی و سنجش هر راهبرد و مدل در صحنه زندگی واقعی پدیدار شده است و از سوی دیگر مجال برای درهم‌اندیشی و مبهم‌گویی و ارائه راهکارهایی در غالب هم این و هم آن کمتر شده است.

مدل‌هایی که تاکنون ارائه شده‌اند

برای دگرگونی، پیشبرد اصلاحات و تحولات بنیادی و یا انقلاب و البته هر نیرو با تعریف و تفسیر و ترمینولوژی خاص خود تاکنون چهار مدل در صحنه سیاسی و اجتماعی کشور ما نمود داشته و عرض وجود کرده است. در این تقسیم‌بندی فقط راهبردهای سیاسی ارائه شده مد نظر است و بطور مثال مدل مبتنی بر مبارزه مسلحانه و نظامی با جمهوری اسلامی که سیاست و مشی سازمان مجاهدین خلق بر آن متکی است منظور نشده و باید آن را در چارچوب دیگری، مورد ارزیابی قرار داد. و همچنین بر تفاوت‌های گاه جدی که میان طرفداران و ارائه‌دهندگان یک مدل در سایر زمینه‌ها وجود دارد چشم‌پوشی شده است. طبعاً در این تقسیم‌بندی و تشریح ویژگی‌های هر یک از مدل‌ها، نگاه و قضاوت نگارنده دخالت دارد و نوشته جانب‌دارانه است.

۱ – مدل سرنگونی:

این مدل تقریباً قدمتی به درازای عمر جمهوری اسلامی دارد. خطوط عمومی این مشی و نگرش تاکنون عبارت بوده است از:

اجتناب‌ناپذیر دانستن انقلاب از طریق یک خیزش توده‌ای که خواسته و ناخواسته با اعمال قهر همراه خواهد بود و در تقابل دانستن پیشرفت روندهای اصلاحی با تغییرات بنیادی و انقلاب. در این مدل تاکتیک، هدف سیاسی و برنامه اتحادها بر مبنای شعار سرنگونی تنظیم شده‌است. در سال‌های گذشته تاکنون این مدل در ایجاد همزبانی با جنبش مردم و تماس با سطح خواسته‌ها و مبارزات آنان و از درک گفتمان مسالمت‌جویانه و قهرستیز کنونی که توسط مردم و نخبگان سیاسی – اجتماعی کشور انتخاب شده است و همچنین توجه به عدم آمادگی و روحیه مردم برای مبارزات همراه با فداکاری و هزینه زیاد ناتوان بوده است. این مشی پیش از آنکه کنش‌گر باشد، عمدتاً در نفی و واکنش در برابر منش و مواضع بخش راست اپوزیسیون که در باره توان و ظرفیت اصلاح‌طلبان حکومتی در ایران توهم‌آفرینی می‌کرد عملکرد و حضور داشته است. در ضمن باید تاکید کرد نفی کلیت نظام جمهوری اسلامی که در تمام دو دهه گذشته در غالب شعار سرنگونی تجلی یافت، اکنون با فاصله گرفتن میلیونی مردم بویژه جوانان از مجموعه حکومت در اذهان بسیاری بعنوان نقطه قوت این مدل و موضع تجلی دارد. بعلت سرکوب و اختناق شدید این مدل در ایران امکان تجلی مستمر و حضور علنی سیاسی نداشته است.

۲ – مدل مشروطه کردن نظام جمهوری اسلامی

هدف این مدل، «مشروطه» کردن ولایت فقیه، اصلاح ساختار سیاسی، عملکرد و سیاست در جمهوری اسلامی بوده است. گروهی با نیت اصلاح و حفظ نظام جمهوری اسلامی و گروهی با نیت بازکردن فضای سیاسی و گشایش و فرج از این ستون به آن ستون، ارائه‌دهندگان این مدل بوده‌اند.

بعد از برآمد جنبش مدنی مردم در دوم خرداد و بازتاب علنی – حکومتی – قانونی آن در شکل و بنام جنبش و جبهه دوم خرداد، نیروهای شکل‌دهنده جبهه برای حفظ آن و در هراس از ایجاد انشعاب و تجزیه از ترسیم خطوط واقعی مدل و یا مدل‌هایی که در راه استقرارش می‌کوشیدند و خطوط و چارچوب اهداف دورتر، گاه با دقت تمام تن‌زده و فقط به طرح خواست‌هایی کلی و عمومی بسنده کردند. این رویه که در آغاز، نقطه قوت و حافظ یکپارچگی این جبهه تلقی و عنوان می‌شد، بتدریج و آشکارا به نقطه ضعف و از عوامل شکست و بن‌بست جبهه دوم خرداد تبدیل شد. این ضعف که عبارت باشد از عدم اعلام و یا نداشتن هدف روشن به نداشتن خط قرمز و حد نهایی برای عقب‌نشینی منتهی شد. گستردگی طیف شکل‌دهند جبهه دوم خرداد که از کروبی و خاتمی و روحانیت مبارز و ... از سویی و جنبش دانشجویی و روزنامه‌نگاران مستقل و اصلاح‌طلبان رادیکال از سوی دیگر را شامل می‌شد، امکان توافق عمومی حول هدف‌ها و خط و مرزهای معین را ایجاد نمی‌کرد. پس از جنبش دانشجویی ۱۸ تیر ۷۸ این ویژگی آشکارتر شد و روند انشقاق تندی گرفت.

در نگاهی کلی خطوط عمومی این مدل بر مبنای شعار ولی فقیه ولایت کند و نه حکومت، عبارت بود از تغییر توازن قوا میان نهادهای غیر انتخابی و وابسته به ولایت فقیه، به نفع نهادهای انتخابی مجلس و ریاست جمهوری، محدودکردن اختیارات ولی فقیه. مخالفت عملی با برآمد مستقل جنبش و حرکات مستقل گروه‌های اجتماعی و هر نیروی خارج از جناح‌های حکومت، تلاش برای تمرکز و انحصار قدرت و کشمکش‌های سیاسی میان دو جناح حکومتی، حفظ حکومت دینی و مبانی ایدئولوژیک و سیاسی نظام و ساختار سیاسی منشاگرفته از آن، تغییر و تفسیر اصلاح‌طلبانه از قانون اساسی جمهوری اسلامی، کاهش فشار اجتماعی – سیاسی بر دگراندیشان و دگرباشان و درجات محدود و کنترل شده‌ای از گشایش فضای سیاسی و مطبوعاتی که در این زمینه موفقیت‌هایی نیز بدست آمد.

بخشی از نیروهای اپوزیسیون با نیات و ترمینولوژی دیگری همین مدل را ارائه و یا طرفداری کردند. توسط این گرایش، جامعه، مردم و حکومت به دو بخش جبهه محافظه‌کاران و جبهه اصلاحات و در حاشیه و در کنار آن دو، نیروی طرفدار سرنگونی تقسیم شد. خطی عمودی که از صدر تا ذیل جامعه و حکومت را در مسی‌نوردید ترسیم و بر مبنایی ساختارگرایانه و تقلیل‌گرایانه حکومت به دو بخش نهادهای جمهوریت و نهادهای وابسته به ولایت تقسیم شد. هدف سیاسی، گسترش دموکراسی و تغییر توازن قوا میان جناح‌های حکومتی قرار داده شد و گرانیگاه مبارزه سیاسی در درون حکومت معرفی گردید. خواست تحولات بنیادی و انقلابی گناه کبیره، تلاش برای رادیکال‌کردن شعارها و اتکا به جنبش‌های اعتراضی، چپ‌روی و دنباله روی، واقع‌گرایی تصویر شد. مدل مشروطه کردن نظام سیاسی حاکم در ایران (اصلاح و حفظ آن) بنام مدل حجاریان معروف است. این مدل در میان فعالین و جریان‌های اپوزیسیون با اهداف و فرهنگ گفتاری متفاوت اما با حفظ مهمترین ویژگی‌های آن، طراحان و قوام‌دهندگان و چهره‌های شاخص خود را دارد.

با بن‌بست و شکست اصلاح‌طلبی حکومتی این مدل به شکست کامل نزدیک می‌شود. سر برآوردن یک جریان گسترده مدافع «جمهوری خواهی تمام عیار و انتخابی» و معترف به «اصلاح‌ناپذیربودن نظام» از درون نیروهای جبهه دوم خرداد ضربه سختی بر مدافعین این سیاست و مدل و پیش‌فرض‌ها و توهمات آن وارد آورده است.

۳ – مدل جمهوری لائیک – دمکراتیک

مدلی که هدف سیاسی خود را استقرار یک جمهوری لائیک متکی بر دموکراسی و حقوق بشر، جدایی دین از حکومت و بر مبنای برابر حقوقی کامل زنان و مردان، بجای جمهوری اسلامی قرار داده است و بر شیوه‌های مسالمت‌آمیز مبارزه متکی است.

این مدل نگاهش به جنبش‌ها و سازمان‌یابی و حرکات اعتراضی مردم است و بر جنبش رشدیابنده تحول طلب و دگرگون‌خواه متکی است. به تفاوت‌ها و تعارض‌های جناح‌های حکومتی توجه دارد، اما در مورد توان و ظرفیت اصلاح‌طلبان حکومتی متوهم نیست و توهم نمی‌آفریند. بر اساس اهداف، برنامه، سیاست و منش اصلاح‌طلبان آنها را فاقد اراده و توان برای پاسخ‌گویی به نیازهای تحول‌طلبانه جامعه می‌بیند. در پی ایجاد زمینه‌های شکل‌گیری نیروی آلترناتیو دمکراتیک در بیرون حاکمیت و در برابر جمهوری اسلامی است. اصلاحات را در تقابل با انقلاب نمی‌داند و در پی ایجاد تحولات بنیادین سیاسی است. موضوع نفی ساختار سیاسی و قانون اساسی جمهوری اسلامی متکی بر درهم‌آمیزی دین و دولت و ولایت فقیه و نفی حکومت دینی را مسئله امروز جامعه ما می‌شناسد و آن را در راهکارهای سیاسی خود از جمله رفراندوم برای تغییر قانون اساسی بازتاب می‌دهد.

این مدل تاکنون بیشترین حد انطباق بر روندهای سیاسی را به نمایش گذاشته و ظرفیت ایجاد ارتباط، همزبانی و هماهنگی میان بخش‌های مختلف اپوزیسیون در داخل و خارج از کشور را دارا است. این مدل مدتهاست که از سوی بخشی از اپوزیسیون مطرح شده و اکبر گنجی اخیراً به آن نام «جمهوری تمام‌عیار و انتخابی» داده است. شماری از شخصیت‌ها و تحلیل‌گران سیاسی در داخل و خارج از کشور بخشی از فدائیان خلق اکثریت و سایت اینترنتی اخبار روز و اکثریت نویسندگان آن، از جمله ارائه دهندگان این مدل و سیاست بوده‌اند.

**۴ – مدل دیگر که شاید درست‌تر باشد آن را نیمه مدل دانست، مبین کارآکتر، سیاست و روشی است که در سطح برنامه و هدف سیاسی خواهان جمهوری لائیک ـ دموکراتیک و ایجاد تغییرات بنیادین است و به سترونی و بی‌معنی بودن مدل‌هایی چون مردم‌سالاری دینی معترف است، اما آن اهداف را به عرصه سیاست نمی‌کشاند، بین برنامه و سیاست، استراتژی و تاکتیک دیواری بلند می‌کشد. سیاست را در لحظه می‌فهمد و آن را برای پاسخگویی به نیازها و امکانات لحظه معرفی می‌کند. سیاست‌اش فاقد استراتژی و دورنگری است. دچار دنباله‌روی هم از حوادث و هم از جریانات سیاسی است و لاجرم از ترسیم سیمای مشخص سیاسی هم در منظر توده‌های مردم و هم در دیده فرهیختگان و روشنفکران و فعالان سیاسی عاجز است. این طیف از تحلیل‌گران و نیروهای سیاسی در معرض نوسانات و تغییرات تند در عرصه سیاست‌اند. بطور مثال در انتخابات دور اخیر ریاست جمهوری به خاتمی رای می‌دهند و با اوج‌گیری جنبش اعتراضی مردم از طرفداران جنبش تحول و دگرگون‌خواهی می‌شوند و در هر دو حال آن را ظرافت و هنر سیاست می‌دانند. دارندگان این کارآکتر و روش و مدل در عمل سیاسی روزمره بسته به شرایط و وضعیت سیاسی اگر با کلمات رایج روز بیان کنم به مدل مشروطه (جمهوری اسلامی اصلاح و مشروط شده) و یا به مدل جمهوری‌خواهی تمام‌عیار و دمکراتیک نزدیک می‌شوند.

* * *

در اینجا قصد نقد و بررسی هر یک از مدل‌ها نیست و این را به فرصتی دیگر وامی‌گذارم، اما تاکید بر چند نکته را ضروری می‌دانم:

– برای طرفداران و ارائه دهندگان الگو و مدل سرنگونی این واقعیت شایسته توجه ویژه است که در داخل کشور زبان و فرهنگ و شعارهای متناسب با این الگو تنها شاید در «شرایط و موقعیت انقلابی» و آن هم فقط از جانب توده‌های عصیان‌زده قابل تصور است که اتخاذ شود. حول چنین مدلی هیچگاه امکان گردآمدن نیرویی سیاسی، موثر و دگرگون‌ساز و در عین حال سازنده متشکل از همه نیروهای خواهان دگرگونی دمکراتیک کلیت نظام که قطعاً نیروی اصلی آن نیز می‌باید در درون کشور باشد (و در نتیجه زیر تیغ مستقیم نیروهای امنیتی رژیم)، فراهم نخواهد شد. تجربه تاکنونی خود به اندازه کافی گویای این امر است. دیگر اینکه این مدل متناسب با روحیه قهرگریز و فرهنگ قهرستیز کنونی مردم بویژه نخبگان عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی کشور نیست. اینکه فرجام کار به اعمال قهر و در چه اشکالی از آن بیانجامد بحث دیگری است و «نه تو دانی و نه من».

– شکست و بن‌بست اصلاح‌طلبی حکومتی، آشکارا نیروهایی از اصلاح‌طلبان درون اپوزیسیون را که سیاست تغییر توازن قوا میان جناح‌های حکومتی و تقویت نهادهای انتخابی در مقابل نهادهای انتصابی و ولایی را بعنوان مدل و سیاست مقطعی و تاکتیکی خود در شرایط کنونی انتخاب کرده‌اند در مقابل سئوالات معینی قرار داده است:

آیا کماکان می‌خواهند در مردم این امید را ایجاد کنند که اگر اصلاح‌طلبان حکومتی چنین و چنان کنند مسئله پیش خواهد رفت؟ آیا همچنان به اصلاح‌طلبان درون حکومت توصیه‌های کلی می‌کنند که به مردم متکی شوید، راه را برای تشکل مردم بگشایید؟

آیا از بحران سیاسی جامعه و حدت و شدت‌یابی آن می‌هراسند و می‌هراسانند که هلا حکومتیان اگر چنین نکنید انقلاب خواهد شد و این آلترناتیو و یا آن آلترناتیو ضد دمکراتیک، قدرت خواهد گرفت؟ و یا خود به سهم خود مشوق، نیرو و کوشنده راه گسترش اعتراضات، اعتصابات، تظاهرات و حرکت‌های مردمی هستند؟

روانشناسی‌شان با روانشناسی کدام بخش مردم همسو است؟ با توده ناامید از مجموعه حکومت احساس همبستگی می‌کنند و بیشتر مسائل و حرکت‌هایش ذهنشان را مشغول می‌کند و یا مردمی که هنوز از امام‌زاده اصلاح‌طلبان حکومتی امید معجزه دارند؟ به آن نیمه هنوز امیدوار چه توصیه می‌کنند؟ همچنان به آن نیمه حکومت امیدوار بمانید، توکلت علی‌الله و یا هشدار می‌دهند که «چاه است و بیم موج و گردابی چنین هائل».

– نیاز زمانه اکنون صراحت و روشنی اندیشه، بیان، برنامه و راهکارهای سیاسی را می‌طلبد. روندها هرچه پیش‌تر می‌رود، امکانات برای ارائه راهکارهایی در چارچوب هم این و هم آن کمتر می‌شود.

در این میان بسیار خوب و جای امید است که برخی تحلیلگران سیاسی اپوزیسیون در زمینه ارزیابی از توان و ظرفیت اصلاح‌طلبان حکومتی و مواضع نسبت به آنها در حال تغییر و فاصله گیری از گفتار دیروزیشان هستند، اما متاسفانه در مواردی، متدها همان، مضامین و نتیجه گیری‌ها کمابیش همان، اما فقط قالب‌ها و شعارها در فرم متناسب با تغییر شرایط دگرگون شده است. از جمله نمونه‌های بارز و اخیر آن عبارت است از پذیرش رفراندوم اما نه بعنوان راهکاری برای تغییر ساختار سیاسی و قانون اساسی، بلکه بعنوان سازوکاری قانونی و پیش‌بینی شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی (و لاجرم با تائید ولی فقیه) و یا رفراندم برای کشاندن مردم پشت دو لایحه و بویژه لایحه بشدت ضد دمکراتیک آقای خاتمی در مورد انتخابات که فرجامش در صورت پیروزی، حداکثر نشاندن نظارت استصوابی وزارت کشور است بجای نظارت استصوابی شورای نگهبان. نمونه دیگر:

با بالا گرفتن بحث اتحادها و تشکیل جبهه و جبهه آلترناتیو شاهد طرح مفاهیم کشدار و قابل تفسیری هستیم تحت عنوان «جبهه جمهوریت و دمکراسی» که با همه آلترناتیوهای غیر دموکراتیک محتمل خط مرز محکم و سرخ دارد بجز با آلترناتیو عینی و واقعاً موجود و مستقر جمهوری اسلامی (البته با بخش وابسته به نهادهای جمهوری آن!).

* * *

این حکم که شرایط و وضعیت سیاسی با شتاب دم‌افزون به سمت مراحل تعیین‌کننده خود سیر می‌کند، بدین معنی است که از یک سو بازبینی مدل‌های ارائه شده و سیاست‌های اتخاذ شده از سوی طرفداران آنها بیش از پیش ضرورت یافته و از سوی دیگر داده‌های عینی لازم برای محک‌زدن هرکدام از آنها فراهم آمده است. در ایران و در سطحی وسیع و به شکل یک پدیده اجتماعی این بازبینی چه در شکل تجربی و حسی و چه در شکل تحلیلی و نظری آن در جریان است و نمودهای آن را از جمله در بیانیه اکبر گنجی می‌بینیم که اعلام گسست از یک الگو و مدل، و پیوستن به مدل و سیاست دیگر است. آنچه بویژه آموختنی است شهامت و صداقت در بیان نتیجه وارسی‌ها و مقابله با نیروی عادت، چسبندگی و عشق به متدها و روش‌های تحلیلی دیروزین است.

از میان طرفداران الگوها و مدل‌های برشمرده اگر آنهایی را که آگاهانه مدل مشروطه، مدل اصلاح و حفظ جمهوری اسلامی را برگزیده‌اند، به کناری نهیم، دیگران با تلاش برای همگرایی و کوشش در راستای انطباق مواضع و متدهای خود بر شرایط می‌توانند و موظفند به سطوح معینی از همنوایی و همسویی و هماهنگی دست‌یابند. اکنون در موقعیتی بسر می‌بریم که شرایط و امکانات پیش از هر زمان برای همزبانی مدافعین مدل‌های گوناگون و میان فعالین سیاسی در داخل و خارج از کشور فراهم آمده است. شرایط خطیر، وظایف خطیری را در این زمینه بر عهده همه نیروهای دموکرات برای پی‌ریزی و زمینه‌سازی شکل‌گیری آلترناتیو دموکراتیک جمهوری اسلامی و کانون‌های هماهنگی‌های سیاسی در داخل و خارج از کشور قرار داده است.

هم‌اکنون شاهدیم که هر رسانه فارسی زبان می‌کوشد بنابر سیاست و ارتباطات خود برای جنبش ما نماینده و شخصیت سیاسی بیافریند. این روند هم در سطوح خرد و هم در سطوح کلان و از سوی دولت‌ها ادامه خواهد داشت و تشدید خواهد شد. اگر خود، کانون‌های مرجع از نیروهای دمکراتیک اپوزیسیون ایجاد نکنیم، برایمان این کانون‌ها و نمایندگان و شخصیت‌ها، حامد کرزای و کرزای‌ها را تعیین خواهند کرد.

*** بسیار خوب و جای امید است که برخی تحلیلگران سیاسی اپوزیسیون در زمینه ارزیابی از توان و ظرفیت اصلاح‌طلبان حکومتی و مواضع نسبت به آنها در حال تغییر و فاصله گیری از گفتار دیروزیشان هستند، اما متاسفانه در مواردی، متدها همان، مضامین و نتیجه گیری‌ها کمابیش همان، اما فقط قالب‌ها و شعارها در فرم متناسب با تغییر شرایط دگرگون شده است**

توضیح

در شماره ۲۹۱ نشریه کار در مطلبی تحت عنوان «در پاسخ به ضرورت‌های سیاسی روز»، چند خطای نگارشی وجود داشت که بدینوسیله تصحیح می‌شود.

۱ – در سطر ۱۵ ستون اول قبل از جمله «تا پیش از کنگره هفتم هدایت سیاسی سازمان را....»، عبارت «از کنگره ششم تا پیش از...» جا افتاده و منظور دوره زمانی بین ۲ کنگره ششم تا هفتم بوده است.

۲ – در سطر ۵ ستون پنجم عبارت «رفراندم، رفراندم برای قانون اساسی» نادقیق و رفراندم (رفراندم برای قانون اساسی) درست و مد نظر بوده است.

۳ – در ستون دوم سطرهای ۹ و ۱۰، نگارش عبارت «رای‌های سرگردان و گاه غیر سیاسی»، برخی رفقا را آزرده کرده است. قصد آزردن کسی را نداشته‌ام از این نظر متاسفم. می‌خواستم بر این واقعیت تاکید کنم که برای بعضی از رفقا در برخی رای دادن‌ها، پارامتر سیاست در اولویت نخست قرار نداشته است.

چه باید کرد؟

نجات ما در اتحاد ماست

پیش بسوی تشکیل جبهه سکولار ـ دمکرات ایران

کیانوش توکلی

بخش اول

مقدمه

اگر بخواهم مختصر و در عین حال شفاف، در باره اوضاع کنونی جهان سخن بگویم، اوضاع چنین‌است که گلوبالیزاسیون، مرحله نوینی‌از تحول تاریخی سرمایه داری بوده که از دو دهه پیش آغاز شده است. این مرحله از رشد سرمایه‌داری، بر خلاف تئوری مارکس موجب فقر، بدبختی و فلاکت در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته نشده و در عین حال موجب رشد حیرت‌انگیز نیروهای تولیدی شده است. در حال حاضر میلیون‌ها انسان از سراسر جهان آرزوی چنین زندگی‌ای را در سر می‌پرورانند و با تمام وجود سعی می‌کنند که خود را به غرب برسانند!

از سوی دیگر واقعیت این است که منافع ملی کشورهای در حال توسعه نه در جهت مقابله و خلع ید از شرکتهای چند ملیتی بلکه در اشتراک منافع آنان است که می‌توان بسرعت به عقب‌ماندگی تاریخی این کشورها خاتمه داد.

واقعیت این است که جهان در حال پوست‌اندازی است و ما با دنیایی مواجه هستیم که در آن نقش سنتی دولت ـ ملت هر روز کم‌رنگ‌تر می‌شود و شرکت‌های چندملیتی که پایه اصلی اقتصاد جهانی را بنا نهاده‌اند، دنیا را یک پارچه می‌بینند و نوع جدیدی از سیاست را ارائه کرده‌اند. بنابراین معنی و مفهوم استقلال دگرگون شده است. و درک امروزین از استقلال کشورها چندان سنخیتی با درک مصدقی از مقوله استقلال ندارد.

واقعیت این است که، جهان درست در میانه یک تحول اساسی قرار گرفته است. امروز پیش از هر زمان دیگر بویژه در منطقه خاورمیانه، گلوبالیزاسیون با سکولاریسم پیوند خورده است. آمریکا که در راس جهانی‌شدن قرار دارد، بعد از ۱۱ سپتامبر به عنوان تنها ابرقدرت جهان، دشمن اصلی خود را بنیادگرایی اسلامی نامیده است و قصد تغییر فضای سیاسی منطقه را بسود جریان سکولار ـ دمکرات دارد. خلاصه درک شرایط کنونی جهان شاه‌کلید حل مسایل ایران امروز است.

اما در باره اوضاع ایران می‌توان گفت که: پایگاه رژیم‌اسلامی در کلیت‌اش بویژه جناح فاشیستی ـ مذهبی آن به حداقل کاهش یافته، بیش از ۹۰ درصد مردم‌ایران خواهان تغییر ساختار سیاسی کشور هستند. مجموعه رژیم دچار بحران ناکارآمدی شده است. رژیم مشروعیت داخلی و بین‌المللی‌اش را از دست داده است و قادر به دفاع از منافع ملی ایران نیست و در منازعات منطقه‌ای و بین‌المللی همواره بازنده اصلی است. از این رو خسارات جبران‌ناپذیری به منافع سوق‌الجیشی کشور وارد ساخته است.

چه باید کرد؟

قبل‌از چیز بایستی بدانیم اساسی‌ترین خواست مردم در شرایط کنونی چیست؟ در کجای جهان ایستاده‌ایم؟ آیا نجات ملت ایران از ستم حکومت‌اسلامی و همینطور رهایی از مشکلات اقتصادی و سیاسی بدون کمک جامعه جهانی امکان‌پذیر است؟ آیا جهان دنباله انقلاب فرانسه است یا انقلاب اکتبر، بعبارتی دمکراسی با سرمایه‌داری پیوند دارد یا با نابودی آن امکان وقوع می‌یابد؟ براستی چرا تلاش تاکنونی اپوزیسیون ایرانی برای گردآوری مردم به دور یک جبهه یاائتلاف با شکست مواجه شده‌است؟ دلایل‌این همه انشعابات در اپوزیسیون ایرانی چیست؟ چرا به جای رقابت سالم سیاسی، این همه حسادت و کینه در بین اپوزیسیون نسبت بهم وجود دارد و دهها سئوال دیگر....

مهم این است که از کلی‌گویی دست برداریم، شفاف و روشن بی رو در بایستی حرف دل‌مان را بزنیم و نترسیم از اینکه فکر امروزمان با دیروز، آرمان‌ها و خیالات دیروزمان با واقعیت کنونی متفاوت است. بطور مثال نگاه کنید به مانیفست اکبر گنجی(۱) که ایشان بر خلاف سکوت جبهه جمهوریخواهان چپ، ملی و مذهبی آشکارا اعلام کرده است که دمکراسی بدون بازار آزاد و اقتصاد سرمایه‌داری محال است و یا در رابطه با پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول و پذیرش مقررات آنان از جانب ایران بطور شفاف سخن گفته است در حالی که مبهم‌گویان حرفه‌ای در جبهه چپ دمکرات علیرغم تائید و تشویق آقای گنجی در همان فورمول‌های کلی جمهوری‌خواهی باقی مانده‌اند.

من البته ادعا ندارم که پاسخ همه سئوالات را در جیب دارم اما به اندازه بضاعتم و بدور از فضای سیاسی اطرافم آنچه راکه فکر می‌کنم، به زبان آورده و نمی‌ترسم از اینکه دیگران چه قضاوتی نسبت به من خواهند داشت. مهم این است که فکر و زبان هرکسی یکی باشد! آنوقت انسانها مجددا همدیگر را باز خواهند یافت! بنابراین از انقلاب می‌آغازم:

در باره انقلاب‌اسلامی ایران!

کاملا روشن است که بدون پرداختن اساسی به گذشته و بطور مشخص بدون نقد انقلاب نمی‌توان به آینده پرداخت. یعنی گذشته چراغ راه آینده است! در واقع هم، هیچ چیزی خلق‌الساعه ایجاد نمی‌شود و آینده در اشکال و حالات کیفی مختلف می‌تواند ادامه گذشته باشد. بنابراین به قول آقای مارک فرورو نویسنده کتاب شوک اسلام: «ایرانی‌ها بیش از هر زمانی به تاریخ خودشان ـ بخصوصا تاریخ انقلاب خودشان توجه کنند. آن وقت می‌فهمند که در جایی می‌لنگند و باید در مواردی تجدید نظر اساسی کرد».

اکنون پس از یک ربع قرن، از گذشت انقلاب اسلامی، بخش بزرگی از انقلابیون چپ و چپ‌های اسلامی ـ که اکنون اصلاح‌طلب شده‌اند ـ دیگر بر جنبه ضدامپریالیستی و خلقی‌انقلاب تاکید نمی‌کنند اما همچنان آنرا شکوهمند می‌خوانند و هنوز گرفتار روحیه ضد آمریکایی‌اند و اعتقاد دارند که انقلاب اجتناب‌پذیر بود!

اما من برخلاف تحلیل‌گران چپ، ملی و مذهبی‌ها که دلایل‌انقلاب را در بحران اقتصادی، شکاف طبقاتی در زمان شاه می‌دانند، اعتقادم بر این است که وضعیت اقتصادی ایران در سالهای ۵۶ و ۵۷ در حالت شکوفایی قرار داشت و وضع اقتصادی اقشار و طبقات زحمتکش به مراتب بهتر از امروز بود و علیرغم استبداد سیاسی، یک نظام سکولار مقتدر که آزادی اجتماعی را پاس می‌داشت، بر سر کار بود. علت‌العلل انقلاب را بایستی در جنبه‌های ذهنی انقلاب، بطور مشخص نقش الیت جامعه، روشنفکران و سیاسیون چپ، ملی، مذهبی دانست که خلایق را گمراه ساخته و آنان را به دنبال انقلابی که رهبرش یک ملای بنیادگرا اسلامی بود، کشاندند. به هر حال برای این انقلاب هر دلیلی که بتراشیم از آنجا که حکومت دینی ـ استبدادی را از دل خود بیرون داد یک خطای ملی شمرده می‌شود. اما دلایل بروز انقلاب اسلامی را چنین می‌دانم.

ـ انقلاب اسلامی‌از آنجا نطفه بست که رژیم شاه در مسیر مدرن‌کردن ایران به سرکوب نهادهای سنتی روحانیت پرداخت و موجب تولد اسلام سیاسی شد و فعالیت ۷۰ ساله روشنفکران دینی و حمایت آنان از خمینی، زمینه‌ساز تئوریک پیدایش جمهوری‌اسلامی شد!

ـ استبداد سیاسی نظام سلطنتی که در واقع هیچ مخالفتی را حتی از درون هم تحمل نمی‌کرد.

ـ از سوی دیگر کودتای ۲۸ مرداد که با حمایت آمریکا صورت گرفت موجب بهره‌برداری کمونیستهای طرفدار شوروی شد نظریه‌پردازان حزب توده نقش بنیادی در زمینه انقلاب و خشونت را در فرهنگ سیاسی چند نسل سیاسی ایران ایفا نمودند آنان فرمول‌هایی در باره دوره‌بندی یک خطی تاریخ، رابطه یک‌جانبه میان زیربنا و روبنا، ماتریالیسم در برابر ایده‌آلیسم، مارکسیسم در برابر لیبرالیسم تاثیر مخربی بر سه نسل سیاسیون ایران بر جا گذاشته‌اند.

ـ عدم وجود روشنفکران سکولار ـ دمکرات و درک ایدئولوژیک از دمکراسی در هر دو بخش روشنفکران چپ و مذهبی که دمکراسی را با پسوند خلقی، توده‌ای و دینی می‌فهمیدند.

ـ جنبش دانشجویی‌ایران تحت تاثیر انقلاب جهانی و مبارزه مسلحانه و نیز تحت تاثیر بنیانهای نظری حزب توده پرچم‌دار عملی خشونت و انقلاب گردید و جنبش چریکی، جامعه روشنفکری را بشدت تحت تاثیر خود قرار داد.

ـ در چنین شرایطی حقوق بشر کارتر و شکاف در هیئت حاکمه رژیم پهلوی مورد بهره‌برداری خمینی قرار می‌گیرد و متاسفانه تقریبا مجموعه جنبش روشنفکری و چپ ایران، نه تنها خودشان بلکه موجب فریب توده‌های مردم ایران می‌شوند و خلق را به دنبال‌روی از خمینی می‌کشانند و در این قطار انقلاب هر زمانی که از آن پرتاب می‌شوند، آن نقطه را زمان شکست انقلاب می‌نامند.

چنین بود که برای اولین بار در تاریخ جهان روشنفکران چپ و لائیک در مبارزه با رژیم مستبد اما سکولار شاه، دست اتحاد به ارتجاع سیاه مذهبی می‌دهد!

برخی ملاحظات در باره انقلاب و اصلاحات!

واقعیت این است که امروز فقط رژیم اسلامی نیست که به بن‌بست رسیده است، بلکه اپوزیسیون هم بطور جداگانه و هم در ارتباط با هم به بن‌بست رسیده‌اند. پیچیدگی مسایل ایران بگونه‌ای است که هر گروه، دسته، حزب و سازمانی فقط خودش و حداکثر رفیق سمت چپی خود را به رسمیت می‌شناسد. چشم را بر سمت راست و راست‌تر از خودشان بسته‌اند. اشتباهات گذشته را بشکل دیگری تکرار می‌کنند. هنوز بعد از ۲۳ سال در مسایل کلی جامعه معلق می‌زنند. از کمونیسم و سوسیالیسم به سوسیال دمکراسی رسیده و جا و بی‌جا از دمکراسی آنهم از شکل نابش حرف می‌زنند. به قول گنجی فکر می‌کنند که دمکراسی را می‌توان بدون زیرساخت سرمایه‌داری و بدون احزاب بورژوایی و احزاب راست و راست میانه، به منصه ظهور رساند. هنوز نخبگان سیاسی، فرهنگی، گرفتار تراژدی ۲۸ مردادند و درک‌شان از استقلال قدیمی بوده و مبتنی بر خودکفایی و حمایت از بورژوازی ملی استواراست. استقلال در جهان عمیقا بهم وابسته کنونی، معنی و مفهوم دیگری دارد که بایستی آنرا بازیافت.

احزاب چپ و جمهوریخواه اصلاح‌طلب تا چند ماه پیش اصرار می‌ورزیدند که رژیم اصلاح‌پذیر است و از خاتمی چهره‌ای همچون ماندلا درست کرده بودند وقتی مانیفست جمهوریخواهی اکبر گنجی بیرون آمد، انگار که فراموش کردند که تا دیروز همین حرف‌های امروز آقای گنجی را تندروی و چپ‌روی ارزیابی می‌کردند.

در حالی که انقلاب ۲۲ بهمن را شکوهمند و سیاهکل را حماسه‌اش می‌خوانند و در عین حال به هر چه بوی انقلاب و مبارزه جدی می‌دهد، مارک خشونت می‌زنند. این در حالی است که روز به روز بر تعداد جوانان کشور که از اصلاحات خاتمی ناامید می‌شوند، افزوده می‌شود. از سوی دیگر به تجربه ثابت شده است که جمهوری اسلامی تنها زبانی را که می‌فهمد زبان زور است!

و علیرغم ادعاهای آنچنانی، در ادبیات سیاسی نسل انقلاب درجا می‌زنند همه چیز را سیاه و سفید می‌بیند و آن زمان که انقلابی دوآتشه بودند هر حرکتی که بوی انتخابات و رفرم داشت، مارک کائوتسکی خائن می‌خورد و حالا که اصلاح‌طلب شده‌است هر حرکتی که بوی مبارزه جدی علیه رژیم می‌دهد، مارک قهر و خشونت می‌خورد.

اصولا به تجربه‌های ۱۰ ـ ۱۵ سال گذشته اروپای شرقی توجهی نشان نمی‌دهند که این مفاهیم گاها می‌توانند وجوه مشترک داشته باشند و در شرایطی قابل تبدیل به یکدیگر باشند. گارنر جامعه‌شناس و متخصص(۲) در جنبش‌های اجتماعی در رابطه با نقش بینابینی این دو مقوله می‌نویسد:

«جنبش‌های انقلابی می‌توانند با اصلاحات کنار بیایند، جنبش‌های اصلاح‌گر نیز می‌توانند بذر انقلاب را بکارند، بدین ترتیب در هر لحظه معین مشکل است که میان جنبش‌های خواهان دگرگونی کیفی و جنبش‌هایی که هدف خود را تغییرات محدودتری قرار داده‌اند فرق گذاشت»، چنین نمونه‌هایی را می‌توان در تحولات اروپای شرقی دهه ۹۰ به فراوانی دید. بغیر از رومانی که به خشونت گرائید در بقیه تحولات در اروپای شرقی انقلابهای مخملی رخ داد.

یکی دیگر از متخصصین مسایل اروپای شرقی بنام ـ می‌نویسد: «...آنچه که در لهستان و مجارستان به وقوع پیوست را به دشواری می‌توان انقلاب نام نهاد. در واقع آن ترکیبی از اصلاحات و انقلاب بود. در آن هنگام آن را نامیدم. در این پدیده یک عنصر نیرومند و بنیادین تغییر از بالا وجود داشت که تحت رهبری اقلیتی روشن‌بین درون احزاب کمونیست عمل می‌کرد. اما یک عنصر زنده فشار توده‌ای از پائین نیز حضور داشت. ... رابطه متقابل میان این دو عنصر عمدتا به میانجی مذاکرات میان نخبگان حاکم و مخالف صورت گرفت». بنابراین در اروپای شرقی ساختارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تغییر یافتند ولی در عین حال از خشونت دوری گزیده شد و بعلاوه مذاکرات با حکومت نقشی مهم در روند گذار ایفا کرد. آنها را می‌توان انقلاب آرام و یا «اصلاحات متداوم» ساختاری نامید.

بر طبق نظر جامعه‌شناسان ایرانی، سطح خشونت در بین جوانان ایران بالا رفته است و نسبت به نسل انقلاب خشن‌تر شده است و کاملا قابل پیش‌بینی است نسل سوم انقلاب با رژیم درگیری جدی پیدا خواهد کرد و آنطور که ماجرای آغاجری نشان داد، جامعه جهانی دست روی دست نخواهد گذاشت و با کلیه اهرم‌ها وارد عمل شده و شورش‌های احتمالی را به سمت یک انقلاب سکولار هدایت خواهد کرد و مانع از آن خواهد شد که منطقه دچار هرج و مرج شود. بنظر من در چنین شرایطی اصلاح‌طلبان چپ قیام مردم را باور خواهند کرد.

بنابراین اصلاح‌طلبان و سرنگون‌طلبانی که خواهان ایجاد یک دولت سکولار ـ دمکرات باشند، طبیعی است که در یک جبهه قرار گیرند. پس دیوار چینی مابین اصلاحات و انقلاب نیست و این دو در شرایط ایران هم می‌توانند بهم تبدیل شوند.

از سوی دیگر عامل بین‌المللی بویژه وسایل ارتباط جمعی غربی نقش مهمی در انقلابهای مخملی اروپای شرقی به عهده داشتند. بگونه‌ای که کسانی آن را با طنز، انقلابهای تلویزیونی نامیدند. امروز خوشبختانه عامل خارجی به ویژه نقش حرکت سیاسی ـ رسانه‌ای دولت بوش که در انطباق با مبارزه دمکراتیک مردم ایران قرار داده است عمدا از سوی اپوزیسیون چپ و جمهوریخواه نادیده گرفته می‌شود و یا ترس دارد حتی به آن فکر کند. بطور مثال دستگیری آغاجری و تظاهرات دانشجویان و حمایت قاطع وزارت خارجه آمریکا از مبارزات مردم ایران!

واقعیت این است که این امکان عظیم سیاسی ـ رسانه‌ای که اکنون مورد استفاده طرفداران نظام پادشاهی قرار دارد می‌تواند در خدمت همه نیروهای سکولار ـ دمکرات‌ایران قرار گیرد. ولی به دلیل تعصب انقلابی‌گری دوران انقلاب و روحیه ضدآمریکایی به راحتی از آن صرف‌نظر می‌شود. عدم بکارگیری، این‌گونه امکانات ناکارآمدی نیروهای اپوزیسیون جمهوریخواه و چپ را می‌رساند. این ترس از بکارگیری این امکانات، ریشه در گذشته انقلابی‌گری این اصلاح‌طلبان دارد. و جمهوری اسلامی بر اساس چنین ترسی است که تاکنون بر جا مانده است. به یاد داشته باشیم مبارزه با بنیادگرایی مذهبی خوشبختانه جنبه بین‌المللی بخود گرفته است. وظیفه ماست از این امکانات عظیم برای تغییر ساختار سیاسی ایران، بهره گیریم. ما سکولار ـ دمکرات‌های ایران تنها نیستیم، جهان با ماست!

طرفداران نظام پادشاهی

این جریان که در بین مخالفین خود به سلطنت‌طلب‌ها، مشهور است به عنوان قدیمی‌ترین آلترناتیو جمهوری اسلامی محسوب می‌شود و همزمان با استقرار جمهوری اسلامی شکل گرفت! هدف خود را بازگشت سلطنت به ایران گذاشته است و شامل چندین گروه، سازمان و حزب است. هر چند به لحاظ سازمانی بسیار ضعیف عمل می‌کند و دچار چنددستگی است، ولی به لحاظ تبلیغاتی قوی هستند، دارای چندین فرستنده رادیویی، تلویزیونی و نشریاتی که بدون نام عمل می‌کنند، می‌باشند. تاکنون اقدامات آنان برای بدست‌گیری قدرت از راه کودتا به شکست انجامیده است و به لحاظ اقامت طولانی هواداران آن در خارج‌از کشور و به علت ناکامی در وعده‌های بازگشت، بیشتر سر خورده‌اند ولی بعد از ۱۱ سپتامبر و احتمال حمله نظامی آمریکا به رژیم‌اسلامی، بر شدت تبلیغاتی آنان افزوده و امیدی در دل هواداران آن ایجاد شده است. بنا به گزارش‌های داخل کشور برخی گرایش‌های سلطنت‌طلبی در بین جوانان ایران رو به گسترش بوده است.

تفرقه در بین سلطنت‌طلبان بشدت ادامه دارد و اکنون بیش از ۱۰ سازمان، گروه و دسته سلطنت‌طلب موجود است که همگی خود را منتسب به رضا پهلوی می‌دانند.اما آقای رضا پهلوی از هیچ جریان مشخصی دفاع نکرده است. با وجود دو گرایش افراطی محافظه‌کارانه و گرایش لیبرال ـ دمکرات در آن اما گرایش راست میانه انعکاس بیرونی چندانی ندارد. حزب مشروطه ایران از گرایش دوم پیروی می‌کند و نزدیکترین نیرو به احزاب چپ و جمهوریخواه است تئوریسین این حزب آقای داریوش همایون است و تاکنون یگانه جریان سلطنت‌طلبی‌است که با گذشته استبدادی سلطنت محمدرضا شاه و همچنین وقایع ۲۸ مرداد برخورد صریح و روشنی نموده است. این جریان بشدت زیر ضرب جناح افراطی سلطنت می‌باشد. متاسفانه این موضوع از جانب چپ دمکرات و جمهوریخواه نادیده انگاشته می‌شود. ولی شخص رضا پهلوی هر چند در غرب بزرگ شده و گفته می‌شود، دارای دکترای علوم سیاسی است بنظر می‌رسد دارای گرایش لیبرال ـ دمکرات باشد، ولی در اختلافات داخلی سلطنت‌طلب‌ها، سیاست بیطرفی اختیار کرده است و این موضوع به جریانات شاه‌اللهی افراطی امکان ترک‌تازی می‌دهد. سلطنت‌طلبان به لحاظ سازمانی بسیار ضعیف عمل کرده‌اند. بیشترین نیروی سازمانی این جریان در ارتش بود که با شکست کودتای نوژه اساسا قدرت سازمانی خود را در ارتش از دست داده‌اند. بیشترین فعالیت این جریان استفاده گسترده از وسایل ارتباط جمعی و فعالیت بین‌المللی است.

تلاش پیگیر و صمیمانه جناح لیبرال ـ دمکرات سلطنت برای اتحاد با جریانات جمهوریخواه و چپ به جایی نرسیده و موفقیتی در بر نداشته است.این جریان بدون اتحاد با دیگر نیروهای چپ و جمهوریخواه شانس چندانی برای مهار گرایش افراطی شاه‌اللهی‌ها ندارد. قابل پیش‌بینی است اگر سناریو افغانی در ارتباط با ایران شکل بگیرد. توازن قوای ملی و بخصوص عامل بین‌المللی بسود گرایش لیبرال ـ دمکرات عمل خواهد کرد. بعبارتی تاریخ مصرف حکومت‌های افراطی بسر رسیده است. بنابراین جناح شاه‌اللهی‌های سلطنت، آینده چندانی نخواهند داشت.

لازم به ذکر است که هواداران سلطنت متشکل از همه طبقات اجتماعی و سیاسی است، و منتسب‌کردن این جریان به بورژوازی کمپرادور و وابستگی به آمریکا، از اساس غلط است. اصولا در ایران طبقات به لحاظ سیاسی از آنچنان رشدی برخوردار نیستند که احزاب خود را یافته باشند. بنابراین در طیف سلطنت، از کارگر تا سرمایه‌دار از گرایش سوسیال دمکرات تا گرایش لیبرال دمکرات و کنسرواتیو و خلاصه افراطی‌ترین جریانات نژادپرست در آن حضور دارند. بنابراین یک‌کاسه کردن جریان سلطنت‌طلبان و منتسب‌کردن آن به آمریکا و جریان استبدادی سابق یکسر خطاست. چپ دمکرات و جمهوریخواهان بایستی تاثیرگذار باشند(۳). با حزب مشروطه ایران و با شخص آقای رضا پهلوی رابطه برقرار کرده و از گرایش لیبرال ـ دمکرات این جریان حمایت علنی نمایند، تا بدین طریق بتوان جناح افراطی سلطنت را ایزوله کرد. این بود دمکراتیزه‌کردن جامعه سیاسی ایران است و چه خوب است این کار به ابتکار چپ دمکرات ایران صورت گیرد.

شورای ملی مقاومت

ـ عمده نیروهای این شورا را مجاهدین تشکیل می‌دهند، که بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ پا گرفت. آنان هدف خود را برپایی جمهوری دمکراتیک اسلامی به رهبری مجاهدین اعلام کرده‌اند. مجاهدین که در انقلاب اسلامی هم‌پیمان خمینی محسوب می‌شدند، پس از انقلاب نه تنها سهمی از قدرت در اختیار آنان قرار نگرفت بلکه بیرحمانه زیر ضرب قرار گرفتند و متقابلا هم مجاهدین با خشونت بسیار سازمان‌یافته به مبارزه تا پای جان و سرسختانه با رژیم پرداخته‌اند و برای ادامه حیات خود به عراق و صدام حسین مراجعه نمودند.

در ابتدا شورا متشکل از طیفی از نیروهای دمکرات و جمهوریخواه بود که بسرعت حمایت‌های بین‌المللی زیادی بسود شورا جلب کرد و زمانی این شورا، رژیم اسلامی را به وحشت می‌انداخت.

علیرغم مبارزه تا پای جان هواداران این سازمان که همراه با سازماندهی، خط تدارکاتی و قدرت مالی بی‌نظیر همراه بود و حمایت بی‌دریغ بین‌المللی که از آن صورت گرفت، ولی به دلیل دارابودن ایدئولوژی اسلامی ـ چپ، توسل به تروریسم، عدم پایبندی به دمکراسی، ضدیت کینه‌توزانه با مخالفین سیاسی خود، استقرار در عراق، همکاری با صدام حسین و سازمان امنیت آن کشور همه اینها دست به دست هم داد و بعداز ۱۱ سپتامبراین سازمان در لیست سازمانهای تروریست قرار گرفت. بنابراین شورای ملی مقاومت نه تنها جای مناسبی در تحولات آتی نخواهد داشت بلکه

ادامه در صفحه ۱۱

گزارش سالانه سازمان ملل از گسترش بیماری ایدز

* ۴۲ میلیون تن در جهان به ایدز مبتلا هستند.

* درصد مبتلایان به ایدز در برخی از کشورهای آفریقایی بالای ۳۰ درصد است.

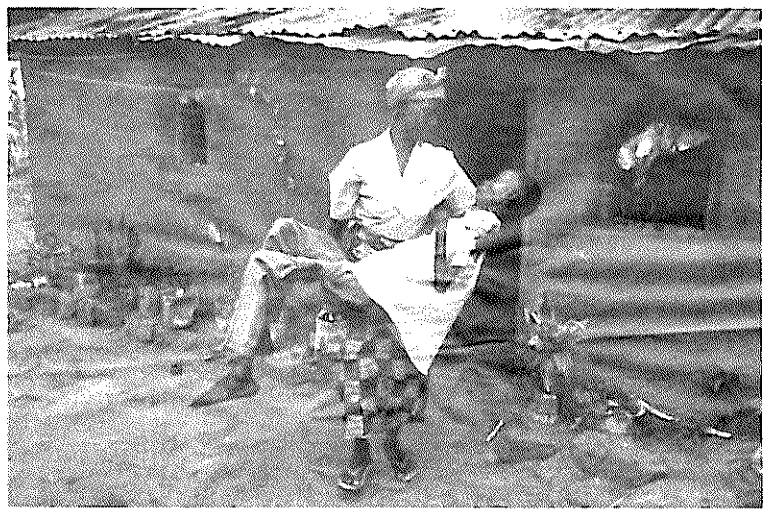

بیماری ایدز در جهان هم‌چنان در حال گسترش است. بر طبق گزارش برنامه مبارزه با ایدز سازمان ملل، ۴۲ میلیون نفر در جهان به این بیماری مبتلا هستند. این تعداد ۲ میلیون بیش از سال قبل می‌باشد. تعداد کسانی که در سال گذشته به این بیماری مبتلا شدند، ۵ میلیون تن می‌باشد، این تعداد به نسبت سال گذشته ثابت ماند.

در سال گذشته ۳/۱ میلیون تن در جهان از بیماری ایدز درگذشتند، این تعداد در سال ۲۰۰۱، ۳ میلیون تن بود.

درصد مبتلایان به این بیماری در بین بزرگسالان، به غیر از آفریقا که ۸/۸ درصد است و در کشورهای کارائیب ۲/۴ درصد، در بقیه نقاط دنیا زیر یک درصد می‌باشد.

این گزارش ذکر می‌کند، تعداد بیماران جدید تا سال ۲۰۱۰ به ۴۰ میلیون خواهد رسید و ۴۰ درصد مبتلایان جدید در آسیا خواهند بود. این بیماری در چین، برخی کشورهای عربی، کشورهای سابق اتحاد شوروی گسترش بیشتری داشته است. طبق این گزارش رشد مصرف هروئین و پایین آمدن استاندارد زندگی در گسترش این بیماری دخالت داشته است. در ازبکستان تعداد کسانی که در شش‌ماهه گذشته به این بیماری مبتلا شدند، بیش از تعداد کسانی بود که در دهسال گذشته به این بیماری مبتلا شدند.

در مناطقی مانند جنوب آفریقا که از بحران‌های شدید اجتماعی و بحران گرسنگی رنج می‌برند، شیوع ویروس این بیماری شدیدتر است. گزارش سازمان ملل بر پیوند بین شیوع این بیماری در بحران گرسنگی تاکید دارد. و می‌افزاید که چگونه بر اثر ضعف بدنی ناشی از بیماری و پایین رفتن سطح درآمد مبتلایان سریع‌تر به نابودی کشیده می‌شوند. آن‌هایی که از ایدز ضعیف شده‌اند، دیگر قادر نیستند با متدهای سنتی در مقابل تهدیداتی مانند کشمکش‌های مسلحانه، از بین‌رفتن محصولات کشاورزی و فجایع طبیعی مقاومت کنند. این مسئله در جنوب آفریقا قابل ملاحظه است.

درصد مبتلایان به این ویروس در برخی کشورهای فاجعه‌آمیز است: در زیمبابوه ۳۳/۷ درصد، در سوالی‌لند ۳۳/۵ درصد و در لسوتو ۳۱ درصد.

شیوع ایدز - به نوبه خود بر گسترش گرسنگی تاثیر دارد. به دلیل ضعف ناشی از بیماری در خانواده‌های دهقانان، آنان بیشتر به کشت محصولاتی که در موقع درو پول بیشتری بدهد، روی می‌آورند بدین ترتیب به دلیل ذخیره کردن نیروی انسانی از کشت محصولات غذایی خودداری می‌کنند، که خود هم عامل پایین آمدن درآمدها است و هم باعث می‌شود تا در مواقع کمبود مواد غذایی و گرانی آن‌ها، قدرت خرید را از دست داده و به گرسنگی گرفتار آیند.

در جنوب آفریقا در سال گذشته ۱/۱ میلیون تن از این بیماری درگذشتند. بر اساس گزارش سازمان جهانی مواد غذایی ملل، در ۲۵ کشور که در معرض این بیماری هستند، از سال ۱۹۸۵ تاکنون هفت میلیون دهقان و کارگر کشاورزی درگذشتند و ۱۶۰ میلیون تن در بیست سال آینده بر اثر این بیماری می‌میرند.

بر اساس این گزارش در زیمبابوه بر اثر درگذشت هر بیمار ایدزی از خانواده دهقانی، ۶۱ درصد محصولات ذرت و ۴۹ درصد محصول سیزیجات این خانواده افت می‌کند.

شیوع این بیماری برخلاف شهرهای بزرگ آفریقا، در مناطق کوچک و روستایی به دلیل روابط جنسی فعال مردان جوان نیست. بیشتر مبتلایان به ایدز در آفریقا زنان هستند. حتی در روستاها نیز وقتی زنان می‌میرند، خانواده از هم می‌پاشد. در بهترین حالت زنان و کودکان ناچارند برای سیرکردن خود، سکس عرضه کنند. گزارش می‌افزاید، کودکان در ابعاد عظیمی مدارس را برای سیرکردن خود ترک می‌کنند - در این حالت فروپاشی، ایدز هر چه بیشتر گسترش می‌یابد.

به نقل از روزنامه تاتس آلمان

اپوزیسیون عراقی در مورد حمله آمریکا

و وضعیت عراق چگونه می‌اندیشد؟

برای جواب به این سئوال، اعلامیه بخشی از مبارزین دمکرات عراقی را می‌آوریم.

چرا ما جنگ علیه عراق را رد می‌کنیم؟

۱ - سرنگونی رژیم عراق فقط مربوط به مردم عراق و نیروهای اپوزیسیون رژیم است.

۲ - دلایل فراوانی وجود دارد که حمله نظامی علیه عراق نه به خاطر مبارزه با تروریسم بین‌المللی بلکه تامین هژمونی آمریکا بر عراق به دلیل موقعیت ژئوپلیتکی و ذخایر نفت آن و کنترل تحولات عراق است، مشخص است که آن کس با حربه جنگ، توازن قدرت را تغییر می‌دهد، رژیم آینده را نیز مطابق منافع خود تعیین می‌کند. شواهدی وجود دارد که بخشی از نیروی نظامی آمریکا بعد از پایان جنگ نیز در قلمرو عراق مستقر خواهند ماند.

۳ - جنگ ویرانی عظیم اقتصاد، صنعت و زیرساخت‌های عراق را در پی خواهد داشت، و از آن بدتر عواقب آن بر زندگی مردم است که آوارگی میلیونی را به همراه خواهد داشت. تجربیات تاکنونی در هیروشیما، ناکازاکی، دوسدن و عراق، وحشی‌گری در حملات نظامی آمریکا را به اثبات می‌رساند.

۴ - آمریکا این جنگ را مقدمه‌ای برای جنگ علیه کشورهایی که آن‌ها را «محور شرارت» می‌نامد، می‌داند و به بهانه «جنگ علیه ترور» می‌خواهد آن را در جامعه جهانی عادی جلوه دهد.

۵ - بوجود آمدن موقعیت متزلزل و خطرناک در منطقه و عواقب آن بر مردم منطقه.

۶ - بوجود آمدن اتحاد نظامی متشکل از ترکیه، اسرائیل و برخی کشورهای آسیای میانه به رهبری آمریکا، با به وجود آمدن چنین اتحاد نظامی علایق و منافع مردم منطقه به کلی به دست فراموشی سپرده خواهد شد.

۷ - به خطر افتادن دستاوردهای کردهای عراق که عواقب مشخصی بر کردهای ایران و ترکیه خواهد داشت.

۸ - احتمال به کارگیری سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی از جانب رژیم عراق و هم‌چنین سلاح‌های مشابه از طرف آمریکا چنانچه در جنگ قبلی آمریکا علیه عراق نیز «اوران» استفاده شده است.

چرا ما خواهان سقوط دیکتاتوری هستیم؟

۱ - رژیم عراق دیکتاتور و خونریزی است که علیرغم حقوق بین‌المللی و حقوق بشر، حقوق خلق عراق را زیر پا می‌گذارد. نه صدام و نه هیچ بخشی از حکومت مشروعیت حکومت کردن را ندارند.

۲ - در عرض یک دهه این رژیم دو جنگ را در منطقه به راه انداخت، یکی جنگ هشت ساله علیه ایران و دیگری جنگ خلیج. در این جنگ‌ها ۱/۲۵ میلیون انسان قربانی شدند.

۳ - این رژیم در مدت تسلط خود بر این کشور حقوق مردم این کشور را به طور کلی و حقوق خلق کرد را به طور اخص زیر پا گذاشته است. در این رابطه استفاده از سلاح شیمیایی در حلبچه قابل ذکر است. تعداد قربانیان این کشتار به ۲۵۰ هزار تن می‌رسد. بایستی تعداد ناپدیدشدگان و دستگیری‌های این رژیم که توسط عوامل آن مانند بارزانی انجام شده است، را به آن اضافه کرد.

۴ - از جنگ این رژیم علیه خلق عرب مناطق جنوبی کشور باید نام برد.

غیر از سرکوب این خلق‌ها توسط رژیم در سال ۱۹۹۱، باید از سرکوب خلق‌های منطقه «مور» نام برد. ادامه استقرار چنین رژیمی خطر برای مردم عراق و مردم منطقه است.

۵ - آوارگی در اخراج بیش از نیم میلیون، کرد و عرب به بهانه این که آن‌ها اصلیت ایرانی دارند. این اخراج‌ها خطرات مرگ برای این مردم داشته است. دارایی آن‌ها ضبط شده است. جوانان خانواده دستگیر شده‌اند. از بسیاری از آنها اثری هنوز به دست نیامده است.

۶ - زیر پا گذاشتن حقوق بشر و حق زندگی در مورد اپوزیسیون و ترور و کشتار اپوزیسیون.

۷ - تلاش رژیم برای تولید سلاح‌های هر چه پیشرفته‌تر تولید سلاح‌های بیولوژیکی و شیمیایی غیرمحتمل نیست. با وجودی که رژیم از امکان تولید سلاح اتمی فاصله دارد، به شدت برای بدست آوردن آن تلاش می‌کند.

۸ - ضرر جبران‌ناپذیری که به اقتصاد مملکت وارد آمده است و هم‌چنین مبالغ عظیمی به مصارف نظامی در جنگ‌ها رسیده است و باعث ورشکستگی اقتصادی شده است.

چگونه جامعه جهانی می‌تواند مردم عراق را در راه رهایی از دیکتاتور کمک کند!

۱ - خواستار پایان بخشیدن به تحریم مردم عراق و کردستان عراق شود.

۲ - مسکوت گذاردن عضویت عراق در سازمان ملل و اتحادیه عرب و دیگر سازمان‌های بین المللی

۳ - فراخوانی سفیران عضو کشورهای سازمان ملل از بغداد و اخراج سفیران عراق از کشورهای دیگر

۴ - تهیه لیستی از جنایات صدام به منظور ارائه به دادگاه جنایات جنگی این لیست باید شامل بکارگیری سلاح‌های کشتار جمعی از طرف این رژیم، زیرپا گذاشتن حقوق بشر در عراق، بکارگیری سیاست شووینیستی و نژادی و تبعیض مذهب، قومی سیاسی و ایدئولوژیکی باشد.

۵ - تقاضای دستگیری تمامی بلند پایگان این رژیم، حتی اگر در کشورهای خارجی باشند.

۶ - رد تقاضای آمریکا مبنی بر کاربرد جنگ به منظور حل‌شدن مسئله عراق. اولین قربانیان این جنگ نه رژیم، بلکه مردم عراق خواهند بود. دیگر قربانیان آن اقتصاد و محیط زیست و نسل‌های آتی می‌باشند.

۷ - تقاضای اجرای قطع‌نامه ۶۸۸ سال ۱۹۹۱ سازمان ملل که مربوط به پایان ترور و احترام به حقوق بشر در عراق می‌باشد.

۸ - حمایت از اپوزیسیون عراق مبارزه عادلانه‌ا برای عراق دمکراتیک فدراتیو بر اساس یک جامعه مدرن و دمکراتیک مدنی، حمایت سیاسی، مادی و معنوی از اپوزیسیون از سوی جامعه جهان و هم زمان باید تمامی نیروهای صلح و دموکراسی جهانی علیه هر نوع حمله و دخالت نظامی خارجی موضع بگیرند. از سویی دخالت قیم‌مآبانه خارجی اتحاد اپوزیسیون عراقی را دچار تزلزل می‌کند. اتحاد اپوزیسیون عراقی اما شرط پیروزی در مبارزه برای عراق دمکراتیک و فدراتیو است.

جمعیت صلح عراقی (علیه جنگ و دیکتاتوری)

سلسله گفتارهائی در باره دمکراسی

فصل سوم - تقسیم قدرت میان نهادهای متمرکز و غیرمتمرکز

سهراب مبشری

دولت ایران، یک دولت متمرکز است. طبق اصل ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی، اعمال قوه مجریه جز در اموری که در این قانون مستقیما بر عهده رهبری گذارده شده، از طریق رئیس جمهور و وزراء است. با اینکه فصل هفتم این قانون، به شوراهای محلی اختصاص دارد، اما اصل یکصدم قانون اساسی، تعیین وظایف و اختیارات این شوراها را به قانون دیگری واگذار می‌کند. طبق اصل یکصد و سوم، استانداران، فرمانداران، بخشداران و سایر مقامات کشوری از طرف دولت تعیین می‌شوند.

بدین ترتیب، در نظام سیاسی کنونی شوراهای محلی تنها نقش مشورتی دارند. این نظام سیاسی، از متمرکزترین نظام‌های سیاسی دمکراتیک نیز تمرکزگراتر است. شاید جمهوری فرانسه در میان دمکراسی‌های پیشرفته، از همه تمرکزگراتر باشد. اما حتی در فرانسه نیز مردم محل‌اند که شهرداران را بر می‌گزینند.

یک نظام دمکراتیک، می‌تواند به درجات مختلف متمرکز یا غیرمتمرکز باشد، اما یک نظام استبدادی تنها می‌تواند بر اساس تمرکز دوام یابد. از این رو است که در کشور استبدادزده ما، تصمیم‌گیری متمرکز در باره همه امور، حتی تعیین شهرداران و بخشداران، سنتی دیرینه دارد. در رژیم جمهوری اسلامی نیز مانند رژیم شاه، از تهران به همه مناطق استاندار و شهردار می‌فرستند، بودجه را تقسیم می‌کنند و تقسیم‌بندی‌های کشوری را به دلخواه تغییر می‌دهند.

دیگر کمتر کسی است که منکر شود این نظام به شدت متمرکز، بحران‌زاست. در کشوری که تنوع قومی از ویژگی‌های آنست، در سرزمین پهناوری که در بزرگترین استان آن، فاصله برخی شهرها تا مرکز استان نزدیک به هزار کیلومتر است، در ایران که ده‌ها سال استبداد، مردم را نسبت به قدرت مرکزی بدبین و از آن بیگانه کرده است، تداوم پافشاری بر تمرکزگرایی نظام سیاسی، همانند ترمز و مانعی عمل می‌کند که از آهنگ رشد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌کاهد و نمی‌گذارد در میان مردم، احساس «از خود دانستن» دولت که از شرایط بنیادین ثبات و توسعه است، شکل گیرد.

عامل دیگری که تاکنون در قانونگذاری ایران به کلی بدان بی‌اعتنایی شده است، مسئله ملی است. واقعیت این است که بخش بزرگی از مردم ایران، از تبعیض ملی رنج می‌برند. یک کودک آذربایجانی یا کرد، هنوز در سن شش سالگی به مدرسه‌ای می‌رود که زبان مادری او در آن تدریس نمی‌شود. زمان می‌برد تا به زبان فارسی که برای او حکم زبان دوم را دارد، عادت کند و آن را بفهمد. همین یک عامل زبان، کافی است تا مانع ایجاد شرایط برابر رشد شخصیت اجتماعی گردد. هرچند اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی، استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس را آزاد دانسته است، اما به موجب این اصل، دولت وظیفه‌ای در قبال حفظ زبان و فرهنگ ملیت‌ها بر عهده ندارد. بر اساس همین اصل، همه کتب درسی باید به زبان و خط فارسی باشد. بدین ترتیب، تبعیض ملی در قانون اساسی جمهوری اسلامی تثبیت شده است. انتخابات شوراهای محلی که در اوج رونق جنبش اصلاح‌طلبی در سال ۱۳۷۷ برگزار شد، می‌توانست گامی در جهت انتقال بخشی از اختیارات نهادهای مرکزی قدرت به نهادهای غیرمتمرکز باشد. اما تجربه نزدیک به چهارساله شوراها نشان داد هنوز حتی مقامات دولت اصلاح‌طلب نیز حاضر نیستند الزامات عدم تمرکز را بپذیرند. شوراها هنوز محلی از اعراب ندارند و بهترین گواه این ادعا، وضعیت شورای شهر تهران است که اختیار کنترل سیاست‌ها و عملکرد شهرداری را ندارد. قانون انتخابات شوراها، موضوع اختلاف دولت و مجلس از یک سو و شورای نگهبان از سوی دیگر است. در این شرایط، نمی‌توان امید داشت که با نظام سیاسی کنونی، گشایشی در امر تقویت شوراها و انتقال اختیارات بیشتری از نهادهای متمرکز به آنها ایجاد شود.

در این فصل به تشریح مدلی می‌پردازیم که می‌تواند الگوی مناسبی برای نظام سیاسی مبتنی بر تعادل میان نهادهای متمرکز و غیرمتمرکز قدرت باشد.

۳ - ۱ - حوزه اختیارات دولت مرکزی

اختیارات دولت مرکزی که خود بر اساس اصل تفکیک قوا عمل می‌کند، باید شامل موارد زیر باشد:

سیاست خارجی و تصمیم‌گیری در باره واگذاری هر گونه حق مربوط به حاکمیت ملی به نهادهای بین‌المللی و پیوستن به هر گونه معاهده بین‌المللی

دفاع از مرزها و امنیت ملی

تصمیم‌گیری در باره به رای مردم محل گذاشتن تقسیمات کشوری

سیاست مالی و پولی، وضع قوانین مالیاتی، چاپ اسکناس و ضرب سکه و استقراض

مقررات تابعیت و مهاجرت

تعیین استانداردهای ملی در عرصه‌های مختلف آموزش عمومی و حرفه‌ای، صنعت و فن، بهداشت و تغذیه، محیط زیست

کنترل منابع نفت و گاز

امور مربوط به زیرساخت ملی مانند احداث راه‌های سراسری، بنادر و فرودگاه‌های بین‌المللی

تصویب و اجرای قانون احزاب

پاسداری از میراث ملی فرهنگی

۳ - ۲ - نهادهای غیرمتمرکز

تقسیمات کشوری در ایران نیازمند تجدید نظر است. در حال حاضر، در تقسیمات استانی همه ملاحظاتی که باید در نظر گرفته شوند، مورد توجه قرار نگرفته‌اند. این ملاحظات عبارتند از:

کارآیی و راندمان استانداری‌ها

پیوندهای قومی، فرهنگی و زبانی مردم مناطق

همه‌پرسی به تأیید مردم همه استانهایی برسد که تغییرات، شامل آنها می‌شود. تنها از این طریق است که می‌توان بدون گذشتن از بحران‌ها و ایجاد نارضایتی‌هایی که تاکنون هرگونه تغییر تقسیم‌بندی استانی در جمهوری اسلامی ایجاد کرده است، این تقسیم‌بندی را بر الزامات فوق‌الذکر منطبق نمود.

نمایندگان شورای استان در انتخابات مستقیم و مخفی توسط همه رای‌دهندگان واجد شرایط ساکن هر استان برگزیده می‌شوند. نمایندگان شورای استان، باید به صورت حرفه‌ای عمل کنند و بابت کار خود حقوق دریافت کنند.

لازم است مانند سایر کشورها برای تهیه فهرست رای‌دهندگان که در هر انتخابات محلی و ملی، ملاک قرار می‌گیرد، اقدام شود. این کار معمولا در همه کشورها بر عهده شهرداری‌هاست.

شورای استان، اختیار وضع مقررات استانی در امور زیر را دارد:

تصویب بودجه استان که شامل هزینه‌های جاری اداره استان و هزینه‌های عمرانی مربوط به کل استان می‌شود، از جمله احداث راه‌های استان، حفاظت از منابع طبیعی استان و غیره

اداره امور بهداشت و درمان

اداره امور مدارس و دانشگاه‌ها و تعیین برنامه درسی بر اساس استانداردهای ملی و ویژگی‌های فرهنگی و زبانی محلی

اداره امور اجتماعی مانند بیمه‌های دولتی بازنشستگی، بیکاری، بیماری، از کارافتادگی و غیره

امور فرهنگی

امور انتظامی (پلیس)

تقسیم‌بندی استان به شهرستانها بر اساس نظرخواهی از مردم محل

اخذ مالیات بر اساس قوانین ملی و پرداخت سهمی از مالیات به دولت مرکزی

شورای هر استان، استاندار را بر می‌گزیند. مقامات استانداری که اجرای مقررات فوق را بر عهده دارند، از سوی استاندار منصوب می‌شوند.

اختیارات و وظایف شهرداری‌ها و بخشداری‌ها شامل مقررات شهرسازی، حمل و نقل شهری، نظارت بر توزیع سراسری آب، برق، گاز و شبکه فاضلاب، عوارض شهری و نظایر آن می‌شود. شوراهای شهر و بخ را مردم هر محل بر اساس فهرست رای‌دهندگان هر محل بر می‌گزینند. شورای شهر یا بخ ، بخشدار یا شهردار را بر می‌گزینند. در هر شهر یا بخ ، شهردار یا بخشدار عالی‌ترین مقام شهر یا بخ است که مقامات شهرداری و بخشداری را منصوب می‌کند. ادامه دارد

به نقل از نشریه اینترنتی اخبار روز

انترناسیونالیسم: یک خلاصه

نوشته: Perry Anderson برگردان: رامون

برگرفته از: New Left Review, March- April 2000

بخش پایانی

بخش پنجم

تاکنون، بررسی ما، بالاجبار، روی اروپا و آمریکای شمالی تمرکز داشته - نه به خاطر خاصیت ویژه‌ای که برای این سرزمین‌ها قائل هستیم، بلکه به خاطر نقش تعیین کننده‌ای که سرمایه‌داری غربی در تاریخ جهان (از انقلابات آمریکا و فرانسه تا پایان جنگ جهانی دوم) داشته است. پس از ۱۹۴۵ این تصویر به‌تندی تغییر می‌کند. از این پس، بخش بزرگتری از بشریت به عنوان نیروی مرکزی وارد صحنه می‌شود. در عین حال، در فاز جدیدی که از ۱۹۴۵ آغاز شد و تا (مثلاً) ۱۹۶۵ ادامه یافت ما شاهد مبادله ناگهانی و شگفتی میان سرمایه و کار با ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم هستیم. این دوران را می‌توان یک نقطه عطف در قرن بیستم نامید. پیش از این دوره، انواع غالب ناسیونالیسم - از شرافتمندانه‌ترین آرمان‌های میهن‌پرستی روشنگرانه تا جنایت‌های غیر انسانی فاشیسم - همیشه تبلور خواست‌های طبقات دارا بوده است. بر همین منوال، از قرن نوزدهم به بعد انواع متناظر انترناسیونالیسم - جدا از گناهان و یا محدودیت‌ها - بیانگر خواست‌های طبقات زحمتکش بودند. پس از ۱۹۴۵، این رابطه دوگانه - سرمایه/ملی، کارگر/بین‌المللی - واژگون می‌شود. ناسیونالیسم به جنبشی مردمی و فراقراردای علیه استعمار غربی و امپریالیسم متشکل از استثمارشوندگان و تهیدستان تبدیل می‌گردد. همچنین انترناسیونالیسم نیز کم کم اردوگاهش را عوض می‌کند - و نقش جدیدی را در سلسله مراتب سرمایه پیدا می‌کند. این جهش و دگرگونی در زمان سرنوشت‌ساز شد.

گفتار روشنفکری جنبش ضد امپریالیستی پس از جنگ چه بود؟ همان‌گونه که یکنواختی اجتماعی در رهبری جنبش‌های مختلف آزادی بخش ملی وجود نداشت، ایدئولوژی‌های آنان نیز از همه رنگ و پیوندی از عقاید گوناگون بود - که در نهایت ازجریان‌های فکری خردگرایی، رمانتیسم، پوزیتیویسم و خردستیزی در آن واحد تأثیر می‌گرفت. کمالیسم در ترکیه، سوکارنیسم در اندونزی، ایدئولوژی مخلوطی که توسط «ابرگون»، «کالس» و کاردناس در مکزیک به ارث گذاشته شد، از این زاویه نمونه‌وار هستند. مخلوط کردن یا تکرار دکترین‌های قدیمی فراوان بود. بارزترین وجه این جنبش‌های ضدامپریالیستی ظرفیت آنها نه تنها در بهره گیری از ساختارهای فکری با گذشته‌های کاملاً متفاوت در چهارچوب پارامترهای اندیشه کلاسیک بورژوایی بود، بلکه همچنین، استفاده از اندیشه‌های مربوط به عصر پیش از روشنگری و پس از دوران سرمایه‌داری - به عبارتی دیگر، مذهب از یکسو و سوسیالیسم از سوی دیگر. آخرین نمونه از نوع اول انقلاب ایران بود و از نوع دوم انقلاب نیکاراگوئه. پایگاه مردمی این ضدیت با امپریالیسم چه بود؟ از جهت تعداد، مهم‌ترین بخش روستاییان بودند. این پدیده به ویژه در مورد انقلاب‌های کمونیستی این دوره صادق بود - چین، ویتنام و یوگسلاوی که در حاشیه خود اروپا بود. این انقلابات بطور کیفی از انقلاب اکتبر که الگویشان بود متفاوت بودند. چراکه همه اینها زیر درفش «ملت» به پیروزی رسیدند، در حالی که انقلاب اکتبر در ساعت پیروزیش از مفهوم ملی تهی بود.

در این حین در اردوی سرمایه چه می‌گذشت؟ خطوط کلی شرایط جدید پس از ۱۹۴۵ را می‌توان اینگونه برشمرد: اول، ایالات متحده جایگاهی را در جهان سرمایه کسب کرد که تا آن زمان هیچ دولت دیگری از آن برخوردار نبود. آلمان، ژاپن و ایتالیا شکست خورده و ویران شده بودند. بریتانیا و فرانسه فقیر و ضعیف شده بودند. سلطه آمریکا بسیار مؤثرتر از آنی بود که بریتانیا در اوج قدرتش در قرن نوزدهم داشت. دوم، دیگر تنها یک کشور - روسیه - نبود که سرمایه در آن سرنگون شده بود. از درون گردباد جنگ کشورهای متعددی بیرون آمدند که در آنان مالکیت خصوصی بر ابزار تولید ملغی شد - در نیمی از اروپا و در یک سوم آسیا. یک بلوک کمونیستی در ابعاد جهانی به وجود آمد که موجودیت سرمایه‌داری را تحدید می‌کرد. در این شرایط، بناگاه، سرمایه انترناسیونالیسمی از آن خود یافت. اختلافات ملی میان دولت‌های سرمایه‌داری، که موجب دو جنگ جهانی شده بود، فروکش کرد. وجود یک قدرت هژمون، هماهنگی بین‌المللی منافعشان را ممکن ساخت؛ وجود بلوک کمونیستی این هماهنگی را ضروری(۱۰).

نتیجه، پروسه اتحاد بازرگانی، ایدئولوژیک و استراتژیکی بود که با توافق مالی «برتون-وودز» آغاز، با برنامه بازسازی اروپا و ژاپن - برنامه کمک‌های مارشال و داج - و شکل‌گیری ناتو و تشکیل «گت» ادامه یافت و با ایجاد جامعه اقتصادی اروپا با تشویق آمریکا کامل شد. مسیر این رشد همگرایی بین‌المللی از بازسازی عمومی بازرگانی آزاد و پروسه محدود ساختن آشکار حق حاکمیت ملی در «بازار مشترک اروپا» می‌گذشت. این وارونه‌شدن کامل تمایلات حاکم بر سرمایه، به ویژه در دوره میان دو جنگ، در تاریخ سرمایه‌داری بی‌سابقه بودند. اگر بخواهیم واژه‌ای برای این روند اختراع کنیم، شاید «فرا-ناسیونالیسم» مناسب‌ترین باشد که هم موقعیت برتر ایالات متحده بر دیگر ملت‌ها و هم‌جایگاه بالاتر جامعه اروپا نسبت به دولت‌های اروپای غربی را شامل می‌شود.

پیامد کلیدی این دگرگونی یک جابجایی در ایدئولوژی حاکم در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بود؛ جابجایی از دولت ملی به دموکراسی لیبرالی به عنوان شیوه استدلالی حاکم در جذب و تحلیل طبقات زحمتکش در سیستم. ایدئولوژی رسمی غربی دیگر اولویت را به دفاع از ملت نمی‌داد - ارزشی که تا پایان جنگ جهانی دوم از همه نوع والاترین شناخته می‌شد. از این پس «جهان آزاد» مورد ستایش بود. این دگرگونی همزمان با تحکیم و تعمیم دموکراسی پارلمانی بر اساس حق رأی عمومی به عنوان مدل دولت سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته بود. این نوع حکومتی برای اولین بار و از دهه نخست قرن بیستم به این سو در دیدگاه رسمی غرب به الگوی ایده‌آل تبدیل می‌شود.

بخش ششم

از اواسط دهه شصت به بعد، این وضعیت دچار تغییر مهمی می‌گردد چراکه یک سری تغییرات ساختاری رابطه میان دولت‌ها و بازارها را در کشورهای پیشرفته دگرگون ساخت. وقتی بازسازی پس از جنگ پایان یافت، اقتصاد آلمان، ایتالیا، فرانسه و بیش از همه ژاپن بسیار سریع‌تر از اقتصاد آمریکا رشد یافت؛ در نیمه دوم دهه هفتاد. عمر سیستم «برتون - وودز» به سر رسیده بود. همزمان، وزن بنگاه‌های چند ملیتی (که معمولاً پایگاهشان در یک کشور بود اما فعالیتشان از مرز چندین کشور می‌گذشت) هر چه قوی‌تر می‌شدند و رفتارشان تهاجمی‌تر. شیوه‌های مرسوم کنترل ملی روی پروسه انباشت سود ناپایدار می‌گردید. متعاقباً، و شاید مهم‌تر از همه، بازارهای مالی با یکدیگر گره خوردند و به صورت مداری میان‌قاره‌ای برای سرمایه گذاری و بورس‌بازی درآمدند؛ مداری که خارج از حیطه مکانیسم‌های سنتی کنترل ملی قرار داشتند. بنابراین، قدرت‌یابی دوباره سرمایه‌داری آلمان و ژاپن به معنای بازگشت به رقابت‌های شدید میان امپریالیست‌ها نبود (آنگونه که در زمان بین دو جنگ جهانی پیش آمد). در این مرحله، نه تنها ما لغزش به سوی دیوارهای گمرکی و رقابت تسلیحاتی را مشاهده نمی‌کنیم، بلکه دولت‌های عمده سرمایه‌داری به سوی درجات بالاتری از هماهنگی حرکت می‌کنند. این هم‌سویی از هماهنگی پس از پایان جنگ دوم نیز فراتر رفت. جامعه اروپا به سوی بازار مشترک پیش رفت، و در نهایت صاحب واحد پول مشترک و حتی یک پارلمان (اگر چه ضعیف) گردید. آمریکا، ژاپن و دیگر قدرت‌های اقتصادی با انبوهی از گردهمایی‌ها، مقاوله، نامه‌ها، مدیریت مشترک بالا و پایین جهان سرمایه‌داری را تسهیل کردند. در اواسط دهه هفتاد، «جلسات هفت قدرت بزرگ اقتصادی» به صحنه وارد شد؛ چیزی چون «فوق - امپریالیسم» که کائوتسکی از آن سخن گفته بود تحقق یافت. می‌توان این نوع از انترناسیونالیسم را، که ویژه سرمایه در آخرین دهه‌های قرن بیستم بود، فرا - ناسیونالیسم نامید(۱۱) تا بتوان آنرا از اشکال متمایز ساخت. پیوندهای نهادی که سه محور اصلی سرمایه‌داری، آمریکا و ژاپن و اروپا، را بهم گره می‌زد و نمو اشکال جدید از فعالیت اقتصادی و سفته‌بازی میان قاره‌ای که در چهارچوب مرزهای ملی نمی‌گنجید وجوه ممیزه این فرا-ناسیونالیسم بودند.

از زاویه ایدئولوژیک، گفتمان رسمی در این دوره همچنان بر اولویت ارزش‌های دمکراتیک بر ارزش‌های ملی تاکید داشت. پروسه «دمکراتیک‌سازی از راه دور» (۱۲) دیکتاتوری‌های مدیترانه (اسپانیا، پرتقال و یونان) نشانه جدی بودن این اولویت بود. این رژیم‌ها، در فاز تاریخی قبلی، تمام آرمان‌های «جهان آزاد» را بدون رودربایستی، و با مصونیت کامل، زیر پا گذاشته بودند.

در این ضمن، خارج از حوزه سرمایه‌داری پیشرفته، ضدیت با امپریالیسم انگیزه خود را از دست داده بود و از نیمه دهه هفتاد دیگر فرم غالب ناسیونالیسم نبود. نبردهای بزرگ هنوز جریان داشت. اما پیروزی تعویق داده شده انقلاب ویتنام و انحلال امپراطوری پرتقال، زمانی که به وقوع پیوستند، مانند پرده آخر نمایشی پایان یافته به نظر می‌آمدند. در بخشی گسترده از آسیا و آفریقا پروسه استعمارزدایی به انجام رسیده بود؛ در آمریکای لاتین، تلاش کوبا برای برون‌رفت از انزوا شکست خورده بود. مبارزه برای رهایی ملی در آفریقای جنوبی، فلسطین و آمریکای مرکزی ادامه داشت، اما دیگر آن اهمیت جهانی را نداشت. نوعی کاملاً متفاوت از ناسیونالیسم به میان صحنه آمد.

اردوگاه بزرگ کمونیستی که از درون مبارزه با فاشیسم در یورو-آسیا سر بر آورد از اجزای تاریخی متمایزی به وجود آمده بود. در بخش بزرگی از اروپای شرقی - لهستان، مجارستان، رومانی، چکسلواکی و آلمان شرقی - استالین حکومت‌های کمونیستی را از بالا و با فشار نظامی بر جامعه تحمیل کرد. این هاله حکومت‌های دست نشانده پاسخگوی نیازهای اتحاد شوروی و مجری دستورات آن بود. از سوی دیگر، در یوگسلاوی، آلبانی، چین و ویتنام پیروزی انقلاب مردم به ایجاد حکومت‌های مستقل کمونیستی انجامید. با وجود این، تمامی این حکومت‌ها بدست احزابی بودند که در تئوری و عمل از انترناسیونال (استالینی) سوم الهام می‌گرفتند.

ایدئولوژی بنیادی استالینیسم - طرح ایجاد سوسیالیسم در یک کشور- وفاداری بی‌قید و شرطی به اتحاد شوروی را در این احزاب به وجود آورده بود، زمانی که این احزاب در کشورهای خود احزاب غیرقانونی و مورد سرکوب بودند. اما وقتی احزاب کمونیست در کشورهای خودشان به قدرت رسیدند، همین تئوری - بطور منطقی و در عین حال غیر قابل پیش‌بینی - نتیجه معکوس داد: اختلاف شدید با اتحاد شوروی. در واقع، خودپرستی ملی که توسط استالین دنبال می‌شد، عمومی گردید - البته این خودپرستی اغلب به خاطر نخوت استالین و جانشینانش تحریک نیز می‌شد. نتیجه این روند از هم پاشیدگی شتابنده انترناسیونالیسم جنبش کلاسیک کمونیستی بود که با افزایش تعداد احزاب کمونیست شدت هم می‌یافت. اول، در دهه چهل، یوگسلاوی با شوروی درگیر شد و بلافاصله پس از آن آلبانی با یوگسلاوی. اختلاف بعدی، در دهه شصت، میان چین و شوروی رخ داد که به درگیری مسلحانه در مرز مشترک دو کشور انجامید و برای همیشه امکان اتحاد در جنبش کمونیستی را از بین برد. پس از این، تنش‌ها بغرنج‌تر گردید و به جنگ آشکار میان دولت‌های مختلف کمونیستی فرا رویید - جنگ میان ویتنام و کامبوج، جنگ میان ویتنام و چین. از نیمه دوم دهه هفتاد، آشکار بود که فرم غالب ناسیونالیسم در جهان تجزیه همراه با احتمال برادرکشی میان کمونیست‌ها شده بود(۱۳).

ریشه‌های تاریخی این پس‌رفت چشم‌گیر سنت لنینیستی در تقابل کامل با تحول همزمان کشورهای سرمایه‌داری چه بود؟ دو عامل مرتبط به هم اساسی بودند. اول، در چهارچوب بازتولید شده «سوسیالیسم در یک کشور»، نیروهای تولیدی در کشورهای کمونیستی - که از سطحی بسیار پایین‌تر از غرب آغاز کرده بودند - هرگز شانس رسیدن به سطح اقتصاد کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری را نداشتند. کشورهای جهان سرمایه از امکانات بهم تنیده بازرگانی و صنعتی برخوردار بودند که در بلوک شرق غایب بودند. از زاویه تکنولوژی و سازمانی، نیروهای تولیدی در شرق هیچگاه از مرزهای ملی فراتر نرفتند. برای نمونه، بازدهی کار تولیدی در شوروی چیزی حدود دوپنجم سطح آلمان یا فرانسه بود. به دیگر سخن، ریشه مادی تداوم ناسیونالیسم بوروکراتیک در جهان کمونیسم در سطح رشد نیروهای تولیدی قرار داشت (که بطور محسوس از معادلش درجهان سرمایه‌داری کمتر بین‌المللی شده بود). ناسیونالیسم، بنوبه خود، جلوی پرکردن این شکاف را می‌گرفت. پژمردگی رقت‌انگیز «کومکن» در کنار شکوفایی بازار مشترک در اروپا پیآمد مستقیم این عقب‌ماندگی ساختاری بود.

در روبنای سیاسی و ایدئولوژیکی، که بر روی چنین زیربنای اقتصادی محدودی قرار داشت، چه می‌گذشت؟ در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، افول ناسیونالیسم با اوج‌گیری دموکراسی لیبرالی به عنوان نوع برتر مشروعیت‌بخشیدن به نظام اجتماعی و جذب توده‌ها در آن همراه بود. اما در کشورهای کمونیستی، دموکراسی سوسیالیستی وجود نداشت، زندگی سیاسی بطور کامل بوسیله بوروکراسی حاکم مصادره شده بود. در چنین شرایطی، رژیم‌های حاکم برای انضمام مردم در چهارچوب سیاسی هر چه بیشتر به ناسیونالیسم متوسل می‌شدند. زیرا، همانطور که مارکس به درستی فهمید، ملت همیشه می‌تواند همچون یک مفهوم مجازی عمل کند، مفهومی که جایگزین آزادی واقعی و برابری حقیقی شهروندان می‌شود. از این دید، تمایل به تلاشی در جهان کمونیستی در این سال‌ها محصول مستقیم سرکوب حاکمیت مردمی در این کشورها بود. عدم وجود هر گونه اتحادیه آزاد تولیدکنندگان، بطور طبیعی، به ناسیونالیسم زهرآلود در اختلافات میان حکومت‌های کمونیست می‌انجامید.

برای مدتی، این «جایگزین» کمابیش در شوروی، چین، یوگسلاوی، آلبانی یا ویتنام کارآیی داشت، آنجا که احزاب حاکم انقلابی بومی را به پیروزی رسانده و می‌توانستند برای حکومت خود ادعای حقانیت ملی کنند. اما در بیشتر اروپای شرقی، رژیم‌های حاکم چنین مشروعیتی را نداشتند. البته، اینها هم برگ ملی را بازی می‌کردند - نمونه معروف رومانی بود - اما اعتبارش را نداشتند. به عدم وجود دموکراسی مردمی در این کشورها، که با تهدید دائمی دخالت نظامی شوروی نگهداری می‌شدند، تحقیر کامل احساسات ملی نیز افزوده شد - و معمولاً هم در کشورهای کمونیستی که به مرز جهان سرمایه نزدیک بودند و می‌توانستند تفاوت دو سیستم را بهتر ببینند. در اروپای شرقی، زلزله ۱۹۸۹ از مدت‌ها پیش زمینه‌سازی شده بود. پس‌لرزه‌های آن دامنگیر دو کشوری شد که از جهت تاریخی مشروعیت بیشتری داشتند، اما هر دو فدراسیون‌های چندملیتی بودند -اتحاد شوروی و یوگسلاوی. بر زمینه بحران عمیق اقتصادی و سیاسی و بیداری حرکت‌های جدایی‌طلبانه، هر کدام از این دو فدراسیون به ورطه دینامیسم فروپاشی کشیده شدند.

امروز، در آستانه قرن جدید، مهم‌ترین فرم ناسیونالیسم کدام است؟ بنظر می‌آید، که به احتمال زیاد، نوعی که الگوی آن را در درگیری‌های جدایی‌طلبانه پس از سقوط کمونیسم شاهدش بودیم، اما حیطه‌اش به اردوگاه کمونیستی سابق محدود نمی‌شود بلکه شامل دنیای مستعمرات سابق هم می‌گردد: از بالکان تا قفقاز، از شاخ آفریقا تا کانادا، از کشمیر تا میندانائو.

بخش هفتم

اگر چنین است، پس نوع غالب امروزین انترناسیونالیسم کدام است؟ در جدیدترین دگردیسی انترناسیونالیسم تاکنون، پس از محو بلوک شوروی، ما برای نخستین بار رویاروی هژمونی (قدرتی) حقیقتاً جهانی هستیم. ایالات متحده به چنان قله‌ای از توانایی رسیده است که ورای آرزوی بزرگ‌ترین امپراطوری‌ها در طول تاریخ است. انترناسیونالیسم، در واژگان مرسوم، معمولاً نوعی از ناسیونالیسم را در برابر خود داشته، اما، در ایالات متحده، از آغاز قرن بیستم، واژه انترناسیونالیسم متضاد دیگری را با خود حمل می‌کرد: اینجا قطب مخالف «انزواگرایی»(۱۴) بود. تضاد میان دو واژه پیش فرض مشترکشان را آشکار می‌سازد: زمینه مشترک هر دوی این واژه‌ها منافع ملی است و اختلاف بر سر بهترین شیوه تحقق‌یافتن این منافع. منشأ تاریخی این دو قطب، که دوروی یک سکه هستند، محصول مفهوم غربیی در تصور آمریکایی از جمهوریت است. جمهوری به عنوان پدیده‌ای که همزمان خود ویژه و جهان شمول است: خود ویژه به خاطر ساختار و توانایی آن و جهانی به خاطر قدرت جاذبه‌اش. این آرمان دو چهره، یا امکان کیش میهن‌پرستی پرحرارت را می‌دهد و یا جنگ صلیبی برای رستگاری دنیا را - یا بطور واقع گرایانه‌تر، مخلوطی دیپلماتیک از هر دو را. انترناسیونالیسم همیشه جایگاهی والا در این سنت دوگانه داشته است. اما در عمل، انترناسیونالیسم کلمه رمزی برای سیاست سیطره‌طلبانه حکومت آمریکا در جهان بوده است. همانطور که انزواگرایی هیچگاه به معنای کوتاه‌آمدن از حاکمیت مطلق آمریکا بر نیمکره غربی نبوده. پس انترناسیونالیسم آمریکائی را نمی‌توان چیزی جز آمادگی و اراده ایالات متحده برای گسترش قدرتش در همه نقاط جهان دانست(۱۵)؛ خصلتی که از آغاز با خود به همراه داشته.

برای بخش اعظم یک قرن، این برداشت نامأنوس از انترناسیونالیسم یک دیدگاه محلی و مختص به ایالات متحده بود که خارج از آمریکا بردی نداشت. اما امروز که آلترناتیو یا قدرت موازنه دیگری وجود ندارد، هژمونی آمریکا، برای اولین بار، قادر به تحمیل تعاریف خود به عنوان استانداردهای جهانی است. با سازمان ملل چون برگ زیتون، حکومتی حرف شنو در روسیه، سربازان مستقر در آلمان و ژاپن، مستعمره‌ای ساحلی در چین، پایگاه‌های نظامی در لیستی سرگیجه‌آور از کشورهای دست نشانده(۱۶) و قدرت نظامی که چندین برابر مجموع نیروهای رقیبان بالقوه است، خواست ایالات متحده با عبارتی دیگر شناخته می‌شود: «خواست جامعه بین‌المللی». عبارتی که بدون آن هیچ سخنرانی صیقل خورده دبیرکل سازمان ملل، هیچ اعلامیه خودپرستانه ناتو، هیچ سرمقاله پیر از پسند و اندرز در نیویورک‌تایمز یا لوموند یا گاردین، یا برنامه‌های خبری شبانه کامل نیست. انترناسیونالیسم، از این زاویه، دیگر هماهنگی کشورهای سرمایه‌داری عمده تحت رهبری آمریکا علیه دشمن مشترک، یعنی هدف منفی جنگ سرد، نمی‌باشد، بلکه آرمانی مثبت است با هدف بازسازی جهان براساس الگوی آمریکایی. پرچم پیروز اما پاره پاره جهان آزاد پایین آورده شده و به جایش درفش حقوق بشر به اهتزاز درآمده - یعنی، پیش از هر چیز، حق جامعه بین‌المللی در محاصره و بمباران و اشغال مردم و کشورهایی که موجب خشم آنان شده‌اند: کوبا، یوگسلاوی، افغانستان، عراق - و تغذیه و کمک و مسلح ساختن دولت‌هایی که حرف شنو تشخیص داده می‌شوند: ترکیه، اسرائیل، اندونزی، عربستان، پاکستان. و تا آنجا که به چچن‌ها، فلسطینی‌ها، توتسی‌ها، شیراوی‌ها و دیگر مردم درجه پایین‌تر (که غالباً دولت خود را ندارند) مربوط می‌شود: به قول ساموئل برگر مشاور امنیتی کلینتون، خیریه نمی‌تواند همه گیر باشد.

به نظر می‌رسد که مقاومت در برابر نظم نوین حاکم هنوز چون کاه و پوشال در باد است. متحدین اروپایی، به خاطر زیاده‌روی آمریکا در «تک روی» (۱۷) - که منظور کوتاهی ایالات متحده در مشاوره پیش از عمل است که از آن مانند پوششی برای مخفی کردن تبعیت اروپایی‌ها از آمریکا استفاده می‌شود - در صندلی‌شان با ناراحتی جابجا می‌شوند. هر از چندگاهی، روسیه و چین برای منافعشان در شورای امنیت معامله می‌کنند، آنهم از موضع ضعیف. بنیادگران اسلامی و بخشی از کاتولیک‌ها باقی مانده شیوه‌ی دیگری از زندگی هستند که ظاهراً کمتر اسیر زندگی مصرفی‌اند. جنبش‌هایی که در پورتو الگره گرد آمدند شکوفه اپوزیسیون اجتماعی و پراکنده و در حال رشدی هستند که خطوط دیدگاهی آن هنوز مشخص نیست. در این ضمن ما در زیر آسمانی مملو از عدالت و آزادی زندگی می‌کنیم! اما اگر ممکن باشد که برای گذشته‌ای نه چندان دور که تمدن سرمایه با تقدس‌نمایی کمتری راه خود را می‌رفت دلتنگ باشیم، پس دلیلی نیست که تصور کنیم که این پایان راه برای آنچه که انترناسیونالیسم می‌تواند باشد است. تاریخ انترناسیونالیسم پر از وارونه نمایی‌ها، پیچ و خم‌ها، و شگفتی‌ها بوده. بعید است که ما پایان ماجرای انترناسیونالیسم را دیده باشیم. ▣

۱۰) انواع انترناسیونالیسم کمونیستی که پس از انحلال انترناسیونال سوم باقی ماندند (که منسجم‌تر از اتحاد غرب ولی شکننده‌تر از آن بودند) به تحکیم این پروسه کمک کردند. نامرگ استالین اطاعت از مرکز انترناسیونال در مسکو قانون کلی بود؛ در زمستان خروشچف، که نمی‌توانست روی چنین واکنش‌های رفلکسی حساب باز کند، تلاشی نیم‌بند در جهت بازسازی کنفرانس‌های احزاب برادر صورت گرفت که بلافاصله پس از سقوط خروشچف به کنار گذاشته شد. در جهان سوم، کنفرانس باندونگ به ایجاد دجنبش غیر متعهدها، انجامید که بیشتر فرم بود تا محتوا.

۱۱) Trans-nationalism

۱۲) Remote-Controlled Democratiyation

۱۳) استثنای درخشان کوبا بود که کمک‌هایش به جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و انقلابی، از نیکاراگوئه تا آنگولا، گسیراترین انترناسیونالیسم این دوران است.

۱۴) Isolationism

۱۵) این روزها ایده «ایالات متحده آمریکا» به عنوان چیزی بیش از یک دولت ملی در میان چپی‌ها هم سخن‌گویانی یافته است. ماتریس حقوقی قانون اساسی آمریکا و گونه گونی بافت قومی مهاجرین به این کشور به عنوان روزنه‌های ظهور نسلم خودجوش جهانی معرفی می‌شوند. برای بررسی نقادانه این دیدگاه، نگاه کنید به «اندیشه‌های ویرژیلی» از «کوبال بالاکریشنان» ان-ال-آر، شماره پنج، سپتامبر-اکتبر ۲۰۰۰، صفحات ۱۴۲ تا ۱۴۸. «بالاکریشنان»، ماکیاولائه، ایالات متحده را سیستمی سیاسی برای گسترش نامحدود، ترکیب زور و اقتصاد، خنثی سازی فرهنگی بافت اجتماعی، و نفی تمام مراکز قدرت دیگر معرفی می‌کند.

طبق اطلاعات وزارت دفاع آمریکا، تا پیش از یازده سپتامبر، روزانه شصت هزار پرسنل نظامی ایالات متحده در یکصد کشور جهان در حال عملیات یا تمرین نظامی می‌بودند. «لس آنجلس تایمز، ششم ژانویه ۲۰۰۲».

۱۷) Unilateralism.

مانیفست

جمهوری‌خواهی

اکبر گنجی

بخش پنجم

۳ - ۶ـ فروپاشی اخلاقی: جامعه ما قرن‌ها بر مبنای اخلاقی می‌زیست که با دیگر شئون معیشتی و معرفتی‌مان تناسب داشت. ورود تکنولوژی و اندیشه‌های مدرن، و ضرورتهای ناگزیر زندگی در جهان جدید و انطباق با آن، به فرسایش باورهای گذشته منتهی شد. پس از انقلاب، از طریق اجبارهای دولتی، اعتقادات و اخلاق و فقه به همگان تحمیل گردید. مجازات‌های قانونی و غیرقانونی، تنها پشتوانه دینداری قرار گرفت. پیامد ناخواسته ولی طبیعی این فرآیند، بیگانگی نسبت به فرهنگ دینی و مهمتر از آن فروپاشی اخلاقی است. قصه ما، قصه آن پیرمرد مقدسی است که همچنان در دنیای خود می‌زیست و از رویداد هولناکی که در جهان رخ داده، بی‌خبر بود. ما نیز همچون او به زرتشتی نیاز داریم تا ما را از عمق فاجعه آگاه سازد. وقتی مرد مقدس با زرتشت رویاروی شد:

زرتشت پرسید: «قدیس در جنگل چه می‌کند»؟

قدیس پاسخ داد: «سرود می‌سرایم و می‌خوانم با سرودن می‌خندم و می‌گریم و زمزمه می‌کنم: این‌گونه خدای را نیایش می‌کنم. با سرود و گریه و خنده و زمزمه خدایی را نیایش می‌کنم که خدای من است. اما تو ما را چه هدیه آورده‌ای»؟

زرتشت با شنیدن این سخنان در برابر قدیس سری فرود آورد و گفت: «مرا چه چیز است که شمایان را دهم! باری بگذار زودتر بروم تا چیزی از شمایان نستانم»! و این‌گونه پیرمرد و مرد، خنده‌زنان چون دو پسرک، از یکدیگر جدا شدند.

اما زرتشت چون تنها شد با دل خود چنین گفت: «چه بسا این قدیس پیر در جنگل‌اش هنوز چیزی از آن نشنیده باشد که خدا مرده است»!

شاید ما آن نسلی باشیم که با «فراموش‌کردن» تاریخ، پیام نیچه در باره «مرگ خدا» را درک خواهیم کرد.

گویی دیوانه در میان ما ظاهر شده است:

دیوانه، آیا نشنیده‌اید حکایت آن دیوانه‌ای راکه بامداد روز روشن فانوسی برافروخت و به بازار دوید و پیاپی فریاد کشید:

«من خدا را می‌جویم! من خدا را می‌جویم»! در آن هنگام بسیاری از کسانی که به خدا ایمان نداشتند در آن پیرامون ایستاده بودند و، بنابراین، دیوانه خنده‌های فراوان برانگیخت. یکی پرسید: مگر گم شده است؟ دیگری پرسید: مگر همچون کودکی راه خود راگم کرده است؟ یا پنهان شده است؟ مگر از ما می‌ترسد؟ مگر به سفر رفته؟ یا مهاجرت کرده است؟ و همین طور نعره می‌زدند و می‌خندیدند.

دیوانه به میانشان پرید و با نگاه میخکوبشان کرد. فریاد زد: «خداکجا رفته»؟ به شما خواهم گفت. ما ـ من و شما ـ او راکشتیم. ما همه قاتلان اویم. ولی چگونه چنین کاری کردیم؟ چگونه توانستیم دریا را بنوشیم؟ که به ما ابری داد که سراسر افق را با آن بزدایم؟ چه می‌کردیم هنگامی که این سرزمین را از خورشید گسلاندیم؟ اکنون زمین به کجا می‌رود؟ ما به کجا می‌رویم؟ به دور از همه خورشیدها؟ پیوسته سرازیر در سراشیبی سقوط؟ به پس، به پهلو، به پیش، به هر سو؟ مگر هنوز زیر و زبری هست؟ مگر در هیچی بیکران سرگردان نشده‌ایم؟ مگر دم سرد تهیگی را احساس نمی‌کنیم؟ مگر این دم سرد، سردتر نشده است؟ مگر شب دم به دم بیشتر ما را در تاریکی فرو نمی‌پیچد؟ مگر نیاز نداریم بامداد تابناک فانوس‌ها را روشن کنیم؟ مگر هنوز هیچ چیز از هیاهوی گورکنانی که خدا را به خاک می‌سپارند به گوشمان نرسیده؟ مگر هنوز هیچ چیز از واپاشیدگی الوهی به مشامان نخورده؟ خدایان نیز متلاشی می‌شوند. خدا مرده است. خدا مرده می‌ماند. ما او را کشته‌ایم.

«ما قاتلان سرآمد همه قاتلان چگونه خویشتن را تسلی دهیم؟ آنکه جهان تاکنون مقدس‌تر و نیرومندتر از او به خود ندیده است زیر خنجرهای ما آنقدر خون از دست داد تا مرد: کیست که این خون را از ما پاک کند؟ به چه آبی خویشتن را بشوییم؟ چه آیینهای توبه و چه بازیهای آسمانی ناگزیر خواهیم بود اختراع کنیم؟ آیا عظمت این واقعه از حد ما در نمی‌گذرد؟ آیا نباید به صرف اینکه شایسته آن بنماییم خود، خدا شویم؟ شرگز واقعه‌ای به این عظمت نبوده است، و هرکه پس از ما زاییده شود، به جهت این واقعه به تاریخی بالاتر از هر تاریخی تا امروز تعلق خواهد داشت».

اینجا دیوانه خاموش شد و بار دیگر به شنوندگانش نگریست؛ آنان نیز دم درکشیدند و شگفت‌زده به او نگریستند. سرانجام دیوانه فانوس برزمین کوبید؛ فانوس تکه تکه شد و فرو مرد. دیوانه گفت: من زود آمده‌ام. وقت آمدن من هنوز نرسیده است. این رویداد عظیم و دهشتناک هنوز در راه است، هنوز سرگردان است، هنوز به گوش آدمیان نرسیده است، رعد و برق نیازمند زمان است، نور ستارگان نیازمند زمان است؛ رویدادها گرچه روی داده باشند، باز برای اینکه دیده و شنیده شوند، نیازمند زمانند. این واقعه هنوز از ایشان دورتر از دورترین ستارگان است ـ و، با اینهمه خودشان این کار راکرده‌اند.

و باز حکایت کرده‌اند که دیوانه همان روز به زور وارد چند کلیسا شد و مرثیه خواند. می‌گویند هنگامی که به زور بیرونش بردند و بازخواستش کردند، جز این پاسخی نداد که اگر امروز همه کلیساها، مقبره‌ها و تابوت‌های خدا نیستند، پس چیستند؟ مراد نیچه از مرگ خدا، البته، این نبود که خدا، به عقیده دیروزیان، وجود داشته است و ما امروز فهمیده‌ایم که آن عقیده خطا و کاذب بوده است و خدایی وجود ندارد. سخن نیچه صبغه‌ای وجودشناختی و عینی نداشت، یعنی ناظر به وجود خدا در عالم واقع نبود، بلکه ناظر به وجود خدا در اذهان و نفوس ما بود. منظور وی این بود که خدا در ذهن و ضمیر گذشتگان وجود و حضور داشت، ولی امروزه این حضور را در ذهن و ضمیر ما از دست داده است و نتیجتا سخنی روانشناختی و ذهنی می‌گفت.

آری، ما خدا راکشتیم و همراه با آن چسب حیات مشترک (اخلاق) را نابود کردیم. «اعتماد» و «اطمینان» به یکدیگر در همه عرصه‌های حیات جمعی زوال یافته و به جای «وفاداری»، «عدم تعهد» و «پیش‌بینی‌ناپذیری» سیطره یافته است. همگان به‌دنبال آنند تا در کوتاهترین زمان از فرصت‌های موجود استفاده کرده و بار خود را ببندند. پدیده‌های زیر نشانگر آن است که سنت‌ها و قواعد رفتار جمعی، کاملا فرسوده و منهدم شده‌اند:

افزایش خودکشی، افزایش طلاق، افزایش فساد و فحشا، افزایش فرار دختران نوجوان از خانه، افزایش قتل و جنایت، افزایش مرگ و میرناشی از تصادفات و وضعیت کاملا نابهنجار رانندگی، افزایش بیماری‌های روحی ـ روانی، افزایش مهاجرت به خارج (فرار مغزها)، افزایش باور نکردنی اعتیاد، افزایش چک‌های برگشتی ناشی از اختلاف، افزایش جرایم اجتماعی (خصوصا پدیده زورگیری)، افزایش سکته‌های ناگهانی، افزایش پرخاشگری و خشونت، افزایش ورشکستگی‌ها، افزایش قانون شکنی و...

در جامعه‌ای با حکومت دینی و در شرایط نابهنجاری که ذکر آن رفت، نگاه مجدد به دین و سنجش عقلانی آن ضرورت تام یافت. ولی نگاه عقلانی به دین، چیز زیادی از دین باقی نمی‌گذارد. پروژه عقلانیت، پروژه همه یا هیچ است. عقل فقط در خدمت دفاع و تایید نیست، بلکه بیش از آن به نقد و تحلیل می‌پردازد. میهمان تازه‌وارد عقل خود بنیاد نقدی آن چنان فربه است که جز خود هستینی باقی نمی‌گذارد. همچون اسید عمل می‌کند. اعلام تکافو ادله در متافیزیک توسط کانت، آغاز کار بود. بعد نوبت به تکافو ادله در حوزه ادیان فرا رسید و اعلام شد که هر دینی فقط برای پیروان همان دین حق است و پیروان هیچ‌یک از ادیان نمی‌توانند با دلیل، حقانیت دین خود را اثبات نمایند. و اساسا اثبات عقلانی امکان‌پذیر نیست. آنگاه پلورالیسم ارزشی از راه رسید و اعلام شد هیچ برهانی دال بر قابل جمع بودن کلیه فضایل اخلاقی وجود ندارد.

آری قرنها «تعطیلات در تاریخ» پایان یافت و ما وقتی چشم گشودیم و از خواب چند قرنه، همچون اصحاب کهف، بیدار شدیم، با جهان و دوران کاملا جدیدی (مدرنیته) روبرو شدیم. گسست با دوران کهن در شکل بنیادستیزی نمایان شد ولی تنها چیزی که نصیب‌مان شد، رذایل و آفات و نابهنجاریهای جوامع جدید بود. در این فرآیند تمامی بنیادهای گذشته بی‌بنیاد شدند. ویران‌سازی کلیه بنیادهای گذشته، پیامد ناخواسته پروژه عقلانیت انتقادی بود. عقلانیت به معنای تبعیت محض از استدلال است. وقتی مدعایی با ادله‌ای تایید شد، یا روشن شد قوت مدعیات آن از قوت مدعیات رقبا بیشتر است، اگر فرد در مقام نظر بدان دلبستگی بیابد و در مقام عمل به پیامدهای آن پایبند باشد، وارد حوزه عقلانیت شده است. پروژه عقلانیت وقتی وارد عرصه دین شد، تمام جنبه‌های لوکال آن را حذف نمود تا به جنبه‌های گلوبال و یونیورسال دین دست یابد. ولی در پایان این پروژه چه چیز باقی ماند؟ برای دکتر سروش فقط اینکه آدمی خدا نیست، سعادت اخروی مهم‌ترین هدف اخلاق دینی است و حفظ عقل و نسل و مال و جان مهم‌ترین اهداف دنیوی دین است. اما آیا همین مدعیات را می‌توان با برهان اثبات کرد؟ نباید این تاکید کانت را فراموش کرد که می‌گفت: «هنوز هم این بی‌آبرویی برای فلسفه مانده است... که وجود چیزهای خارج از خود ما... باید به صرف ایمان پذیرفته شود و اگر کسی در وجود آن چیزها شک کند، ما نمی‌توانیم با هیچ برهان قانع‌کننده‌ای با شک او مقابله کنیم».

به گفته نیچه نیهیلیسم بدین معناست که «بالاترین ارزشها خود را بی‌ارزش می‌کنند». انسان مسیحی که به ضرورت کشف و بیان حقیقت ایمان داشت، ناچار گشت حقیقت تاریخی همه باورها، مناسک، و حتی متون مقدس خویش را مورد سئوال قرار دهد و بسیاری از آنها را به منزله افسانه یا اسطوره طرد کند. تمامی حقایق و ارزشهای مشترک متلاشی شد، زیرا فاقد هرگونه بنیان متافیزیکی، عینی یا فراتاریخی دانسته شدند. به گمان نیچه راه غلبه بر نیهیلیسم، پذیرش فعالانه این امر است که همه حقایق، دانسته‌ها و ارزشهای ما اموری سراپا تاریخی و فاقد هرگونه بنیان مطلق طبیعی یا ماوراء طبیعی‌اند.

در جوامع سنتی معنابخشی به هستی و ارزش آفرینی بر عهده مذهب است. وقتی در جامعه‌ای چون جامعه ما، به علل و دلایل مختلف، تفسیر مذهبی از جهان و ایمان و اعتقادات مذهبی سست می‌شود، پیامد منطقی و عملی آن برای افراد به ناگزیر، تهی‌شدن زندگی از معنا، بی‌هدف نمودن هستی، توجیه‌ناپذیری ارزش‌ها و در نتیجه پیروزی نهیلیسم است. گسست با خدا و ایمان، پیامدهای خطیری به‌دنبال دارد:

«بزرگ‌ترین رخداد روزگاران نزدیک ـ یعنی‌این که خدا مرده است، و این‌که دیگر ایمان به خدای مسیحی هم ارزشی ندارد ـ تازه نخستین سایه خود را بر اروپا افکنده است... سرانجام افق در پیش روی ما گشوده شده است، اگر چه‌افقی روشن نباشد؛ سرانجام دریا، دریای ما، فرا روی ما گشاده گشته است. چه بسا هرگز دریایی به این گشادگی در کار نبوده است».

باید به این نکته اساسی توجه داشت که در جوامع دینی که دین پایه و مبنای اخلاق است، وقتی اعتقادات دینی فرسایش یابد، به ناگزیر اخلاق مبنا و متکای خود را از دست خواهد داد. لذا در چنین جوامعی، وقتی خدا از دل بندگان رخت بربندد و بمیرد، آن گزاره شرطی مشهور داستایوفسکی در رمان برادران کارامازوف مبنای عمل قرار می‌گیرد که: «اگر خدا وجود ندارد، پس هر کاری مجاز است». هر کاری مجاز است، چراکه خدا مرده است.

نکته مهمی که در اینجا فراموش می‌شود آن است که اگر به حسن و قبح «ذاتی و عقلی» قائل نباشیم، علم مستقلی به نام «علم اخلاق» وجود نخواهد داشت. ولی درک و فهم این نکته برای اشعری مسلکان، بسیار دشوار است و وجود اخلاق مستقل از دین و خدا، غیرقابل تصور است. فیلسوفان مدرنی چون راولز و هابرماس براساس مبانی دیگری، اخلاق سازگار با مدرنیته وضع کرده‌اند. ولی آن اخلاق در میان ما جایگاهی ندارد. اینک حکم «هر کاری مجاز است» مبنای عمل ماست و این امر منجر به انهدام سرمایه اجتماعی و سرمایه انسانی ما شده است. با این همه اگر اخلاق را دارای خاستگاه دینی و مذهبی ندانیم (نظر سنتی) و آن را ناشی از عقلانیت همگانی هم نینگاریم (نظریه مدرن) و آن را فقط به عرف و عادات و قراردادها نیز ارجاع و تحویل نکنیم نظریه (پست مدرن)، باز هم می‌توانیم گفت که شرط لازم یا، به تعبیر دیگری، حداقل اخلاقی بودن را می‌توانیم در این گفته که: «با دیگری چنان رفتار کن که خوش داری دیگران با تو رفتار کنند» بیابیم. گذشته از تقریر کانتی این گفته (چنان عمل کن که انسان را، خواه شخص خودت و خواه دیگران، همواره غایت بدانی، نه هرگز صرفا وسیله) کتب مقدس همه ادیان و مذاهب نیز بر این قاعده زرین وفاق دارند. در کتاب مقدس آئین کنفوسیوس آمده است: آنچه را نمی‌خواهی با تو بکنند با دیگران مکن. در آئین بودا آمده است: با آنچه تو را رنج می‌دهد دیگر را رنج مده. در آیین چین آمده است در شادی و رنج، در لذت و اندوه، ما باید همه مخلوقات را چنان بنگریم که به خودمان می‌نگریم و بنابراین باید از هر آزاری که اگر دیگران با ما بکنند ما را ناخوش می‌آید نسبت به دیگران اجتناب کنیم. در آئین زرتشت آمده است: هر چه راکه برای خودت خوشایند نیست با دیگران مکن. در آئین هندو آمده است: آن چه راکه اگر با تو انجام شود به درد و رنجت می‌افزاید با دیگران مکن. در آئین یهودیت آمده است: آنچه مورد تنفر توست با سایر همنوعان نکن. در آئین مسیحیت آمده است: آنچه می‌خواهی دیگران با تو بکنند تو نیز با دیگران همان کن. در آئین سیک آمده است: با دیگران چنان رفتار کن که خوش داری که دیگران با تو همان کنند.

ادامه دارد

چه باید کرد؟

نجات ما در اتحاد ماست

ادامه از صفحه ۸

سرنوشت مجاهدین با سرنوشت صدام گره خورده است.

این سازمان شعار برقراری جمهوری دمکراتیک اسلامی را طرح می‌کند! سازمان مجاهدین نه تنها سکولار نیست بلکه سازمانی با ایدئولوژی چپ اسلامی است! اکنون این سازمان و شورای ملی مقاومت به بن‌بست رسیده‌اند، و به همین خاطر اخیرا شورای ملی مقاومت اطلاعیه‌ای تحت عنوان جبهه همبستگی ملی برای سرنگونی استبداد مذهبی با امضای آقای رجوی انتشار داده است که برای اولین‌بار، استقرار نظامی راکه مبتنی بر جدایی دین از دولت باشد را خواستار شده است که در چهارچوب این جبهه آماده همکاری با جمهوریخواهان سرنگون‌طلب هستند. بنظر می‌رسد این جبهه همبستگی نیز، به سرنوشت شورای ملی مقاومت دچار شود. چراکه در اساس، کار آنان تغییری نیافته است و برقراری جمهوری دمکراتیک اسلامی، دولت موقت و رئیس جمهور انتصابی آنان بر سر جای خود قرار دارند. اما فرصت خوبی برای گفتگو با مجاهدین فرا رسیده که بایستی از آن استقبال نمود.

رهبری مجاهدین خلق تصمیم گرفته است که در صورت سقوط صدام حسین، با تمام قوا بطرف ایران حرکت کنند. از قبل معلوم است که محاسبات آقای رجوی نادرست بوده و توازن قوا بسود رژیم است و نتیجه‌ای به مراتب بدتر از فروغ جاویدان در انتظارشان است. شایان ذکر است که نبایستی زد و بندهای پشت پرده رژیم با آمریکا را نادیده گرفت. این احتمال است که آمریکا بخواهد مجاهدین را بدست رژیم‌اسلامی نابود کرده و سپس در جهت براندازی و یا تغییر حکومت اسلامی اقدام نماید. چراکه‌از منظر دولت آمریکا، سازمان مجاهدین یک سازمان اسلامی، تروریستی است که در راه استقرار یک دولت سکولار ـ دمکرات مانع جدی بحساب می‌آید!

حزب کمونیست کارگری

این جریان کوچک ولی جنجالی و پرتحرک که براستی همه جا حضور دارد، در سال ۶۲ از اتحاد مبارزان کمونیست به رهبری منصور حکمت، کومله و برخی‌افراد مستقل تشکیل شده است. پایگاه اجتماعی آنرا نیروهای موسوم به خط ۳ و مائوئیستهای سابق تشکیل می‌دهند، و تاکنون دو انشعاب را پشت سر گذرانده است. منصور حکمت که تئوریسین اصلی این حزب بود، آثار تئوریک و سیاسی زیادی از خود بجا گذاشته است ولی متاسفانه مورد بازبینی و نقد چپ و اپوزیسیون ایرانی قرار نگرفته است. این حزب تصویر بسیار متفاوت با احزاب و سازمانهای چپ ماقبل خود به نمایش گذاشته است. این حزب به لحاظ فرهنگی‌امروزی و مدرن است و مارکسیسم این حزب هیچ تشابه‌ای با نوع روسی آن ندارد و هر چند حزب خود را لنینیست می‌داند، بنظر می‌رسد درک مستقل‌تری از تفکرات مارکس ارائه نموده است.

به نظر من می‌توان گفت این حزب از آنجاکه با اسلام سیاسی خط و مرز روشنی داشته می‌توان گفت اولین حزب سکولار چپ ایرانی است. این حزب به عملیت و فردیت البته در چهارچوب برنامه کمونیستی خود باور دارد و این حزب یکی از سازمان‌یافته‌ترین جریانات خارج از کشور است. دارای کادرهای حرفه‌ای متعددی است، در حالی که سایر جریانات چپ دمکرات باارزش‌ترین کادرهای خود را از حالت حرفه‌ای خارج ساخته‌اند.

از جنبه‌های برجسته کار این حزب می‌توان در زمینه دفاع از زنان و حمایت از پناهجویان ایرانی نام برد بگونه‌ای که اغلب سازمانهای بین‌المللی در این خصوص با آنان در ارتباط هستند. این حزب ضداسلامی، ضددمکراسی، ضدلیبرالیسم و ضد ناسیونالیسم ایرانی است(۴). البته این حزب در شرایط اروپا که جو ضداسلامی و راسیستی حاکم است، از فضای دمکراسی غربی استفاده کرده و در جهت برنامه خود پیش می‌رود. این حزب برخلاف احزاب سنتی ایرانی از گرفتن کمک مالی از کشورهای خارجی ابایی ندارد. منابع مالی این حزب مشخص نیست!

در حالی که سایر جریانات ریشه‌دار چپ بعد از فروپاشی سوسیالیسم مرتب نیرو از دست می‌دهند، این حزب رو به رشد بوده و توانسته عضوگیری از جوانان و افراد غیرسیاسی در خارج از کشور داشته باشد. علت موفقیت را جاافتادگی برنامه و سیاست، اراده‌گرایی و مشخصا فعالیت پیگیر در کارهای صنفی و بورژوا ـ رفرمیستی این حزب دانست. ضدیت این حزب با احزاب دیگر چپ اساسا بر مبنای تعصبات و کینه استوار نیست بلکه بر منطق ایدئولوژیک آنان استوار است.

این حزب به دمکراسی رایج در کشورهای غربی اعتقاد ندارد و آزادیخواهی را با نابودی سرمایه‌داری پیوند زده است و کلیه احزاب غیراز خودش را بورژایی دانسته و درکش از دمکراسی، همان دیکتاتوری پرولتاریا است!

این سازمان شعار خود را بر سرنگونی رژیم و برپایی بلافصل جمهوری سوسیالیستی به رهبری حزب خود گذاشته است و با هیچ جریان دیگری قصد اتحاد و ائتلاف ندارد. این حزب در جریان کنفرانس برلین نشان داد که به آزادی بیان باور ندارد، و همگان شاهد بودند که اعضای این حزب به مانند انصار حزب‌اله رفتار کرده است. کلیه احزاب سیاسی ایرانی این جریان را بایکوت کرده‌اند، و در دل به آن کینه می‌ورزند بدون اینکه با ایدئولوژی مارکسیستی لنینستی آن برخورد فکری ریشه‌ای نمایند. بایستی توجه داشت که این حزب توهم بیمارگونه‌ای از قدرت و نفوذ خود در ایران را تبلیغ می‌کند و اخیرا حمید تقوایی در انترناسیول هفتگی شماره ۱۱۶ در ستایش از منصور حکمت او را یکی از رهبران مارکسیست جهان نام برده است. گذشته این جریان نشان می‌دهد که عدم برخورد با مبانی فکری ـ ایدولوژیک این حزب، موجب تاثیرات مخرب در سایر جریانات سیاسی می‌شود. بطور مثال فعالان سیاسی در کردستان شاهد بودند که به تحریک این حزب، بیش از ۳ سال جنگ مابین کومله و دمکرات ایران انجام گرفت و جنگ با فراخوان منصور حکمت پایان یافت!

ادامه دارد

کار

چهارشنبه ۲۰ آذر ۱۳۸۱ - ۱۱ دسامبر ۲۰۰۲ دوره سوم - شماره ۲۹۴

KAR - No. 294 Wednesday 11. Dec. 2002

G 21170 D

آدرس کار در اینترنت: http://www.fadai.org

آدرس پست الکترونیکی: kar-aksaryat@gmx.de

شماره فاکس: Fax: 0049 - 221 - 331 82 90

شماره پیام‌گیر: 9322136 - 221 - 0049

تک فروشی: ۲/۲۰ یورو

بهای اشتراک: شش ماهه ۳۰ یورو؛ یک ساله ۶۰ یورو

Verleger: I.G.e.v

دارنده حساب: I.G.e.v

شماره حساب: 22 44 20 32

کد بانک: 37 05 01 98

نام بانک: Stadtsparkasse Köln

آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

فرم درخواست اشتراک

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:

عدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

Name:.....نام:

Address:.....نشانی:

.....

.....

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا نسیر)

به آدرس پست کنید!

جهان در سالی که گذشت

تهیه و تنظیم: محمود صالحی

مقدمه: سال ۲۰۰۲ به پایان خود نزدیک می‌شود. سیمای سیاسی، اقتصادی و زیست محیطی جهان در سالی که گذشت بغرنج‌تر و پیچیده‌تر از آن است که بتوان با توجه به محدودیت‌های نشریه بطور مبسوط به آن پرداخت. اما با نگاه در آئینه سال گذشته شاید بتوان از تجربیات، کوله‌باری برای آینده ساخت.

* * *

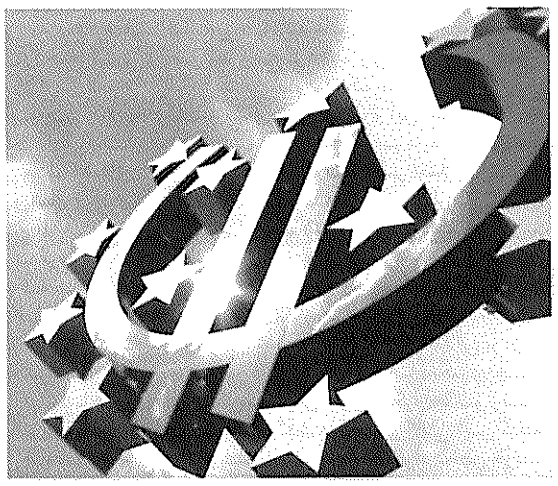

● یورو پول اروپای واحد شد

از روز اول ژانویه یورو به پول رایج اتحادیه اروپا تبدیل شد و بر برخی از نگرانی‌های اولیه مبنی بر افزایش نرخ تورم در برخی از رشته‌های اقتصادی صحه گذاشت.

● بحران در شبه قاره هند

در آخرین روزهای سال ۲۰۰۱ میلادی یک گروه مسلح از بنیادگرایان کشمیری به پارلمان هند حمله کرد که در جریان آن ۷ نماینده مجلس به قتل رسیدند. با این حمله روابط هند و پاکستان بحرانی شد و دو کشور در امتداد مرزهای خود حضور نیروهای نظامی را افزایش داده و به تهدید کاربرد موشک‌های اتمی به یکدیگر پرداختند.

در یازدهمین اجلاس سران اتحادیه همکاری‌های منطقه‌ای جنوب آسیا «سارک» که در کاتماندو پایتخت نپال برگزار شد، پرویز مشرف پاپیش نهاد و برای تنش‌زدایی در سخنرانی خود دست دوستی بسوی واجپایی نخست‌وزیر هند دراز کرد. با این اقدام بحران فروکش کرد، اما مناقشه کشمیر همچنان حل‌نشده باقی ماند.

● برای آرژانتین «غمگین» شدیم

نرخ ثابت پزو در مقابل دلار منجر به بحران اقتصادی بی‌سابقه‌ای در آرژانتین شد که امواج آن پایه‌های ساختار سیاسی این کشور را لرزاند. دهها هزار نفر با شعار «ما گرسنه‌ایم» به خیابانها ریختند و اغتشاش سراسر کشور را فراگرفت. طی دو هفته از سوی مجلس پنج نفر به ریاست جمهوری انتخاب و استعفا دادند. دولت «دوهالده» نرخ برابری پزو در مقابل دلار را شناور ساخت که متعاقب آن از ارزش پزو بشدت کاسته شد.

● «محور اشرار»

در آخرین روزهای ماه ژانویه جرج‌بوش در سخنرانی‌اش در مقابل کنگره آمریکا از «محور اشرار» که شامل ایران، عراق و کره شمالی بود نام برد. وی این کشورها را حامی تروریسم دانست و آماج مبارزه تازه آغاز شده آمریکا اعلام کرد. این سخنرانی گرانیگاه توجه انظار عمومی جهان را از افغانستان قبل از ایران و کره شمالی بیشتر بسوی عراق معطوف ساخت. اتهام عراق البته نه حمایت و یا صدور تروریسم، بلکه تولید سلاح‌های کشتار جمعی است.

● پورتوالگره

بیش از ۶۰هزار نفر از نمایندگان جنبش‌های اجتماعی از ۳۱ ژانویه تا ۴ فوریه برای دومین‌بار در پورتوالگره برزیل گردهم آمدند تا بر مبارزه جهانی علیه نئولیبرالیسم، تمرکز ثروت، گسترش فقر و نابرابری، علیه نابودی کره زمین و جنگ تاکید کنند.

● طرح عبدالله

عبدالله ولیعهد عربستان برای کاهش تشنجات در خاورمیانه طرحی را ارائه کرد که بر اساس آن پس از عقب‌نشینی اسرائیل به مرزهای سال ۶۷ و تشکیل دولت فلسطینی به پایتختی بیت‌المقدس دولت اسرائیل به رسمیت شناخته شود. اما خوش‌بینی‌ها با انفجار اولین «بمب زنده» و حمله متقابل ارتش اسرائیل به شهرها و دهکده‌های فلسطین جای خود را به ناامیدی از حل مسئله اسرائیل - فلسطین داد. حوادث ماههای آتی نشان داد تا زمانی که بنیادگرایان اسرائیلی و فلسطینی سیاست تعیین می‌کنند، هیچ طرح و کنفرانس و قرارداد صلحی مسئله را حل نخواهد کرد.

● رفراندم در پاکستان

ژنرال پرویز مشرف رفراندومی را برگزار کرد. مشرف که در سال ۱۹۹۹ در یک کودتا قدرت را بدست گرفته بود در این رفراندوم برای ۵ سال آینده در مقام خود ابقا شد. تا زمانی که احزاب در پاکستان در ضعیف‌ترین موقعیت سیاسی - اجتماعی قرار دارند، مناقشه هند و پاک تا بر سر مسئله کشمیر هنوز حل نشده باقی ماند، تورم، بیکاری، قاچاق مواد مخدر، درگیری‌های فرقه‌ای و مذهبی و قدرت و نفوذ اسلامیست‌ها وجود دارد، ژنرال مشرف در پاکستان همچنان بدون آلترناتیو خواهد ماند.

● کابوس اروپایی

با قرارگرفتن ژان‌ماری لوپن در کنار ژاک‌شیراک به‌عنوان دو نامزد دور دوم انتخابات ریاست جمهوری فرانسه بار دیگر موضوع «کابوس راست افراطی در اروپا» پس از پیروزی هایدر در اتریش (سال ۲۰۰۰) و برلوسکونی در ایتالیا، جدیت یافت. پس از این شوک سیاسی، فرانسه بپاخواست و در دور دوم شیراک را انتخاب کرد.

● امضای موافقت‌نامه

● کاهش سلاح‌های هسته‌ای

روسای جمهور ایالات متحده آمریکا و روسیه طی قراردادی خود را موظف کردند تا سال ۲۰۱۲ تعداد کلاهک‌های هسته‌ای خود را از ۶۰۰۰ هزار به ۱۷۰۰ کاهش دهند. برخلاف گذشته نه نابودی کلاهک‌ها مد نظر بود، در این قرارداد امکان انبار کردن آنها وجود دارد. بعلت گرانی هزینه نگهداری از کلاهک‌ها روسیه تمایل به نابودی آن‌ها داشت.

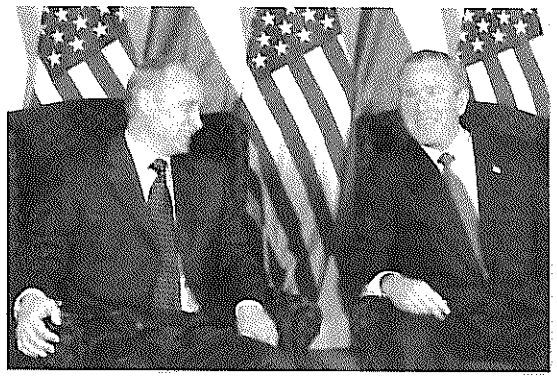

● نشست اجلاس سیکا

شهر آلماتا شاهد نخستین اجلاس توسعه روابط و ایجاد اعتماد در آسیا با حضور ۱۶ نفر از رهبران کشورهای عضو بود. هدف اجلاس سیکا بر مبنای ایجاد «تعامل و اعتماد» بود.

● لویه جرگه قدرت را به دولت کرزای تفویض کرد

پس از ۹ روز بحث و بررسی در لویه جرگه دولت حامد کرزای رسماً قدرت را بدست گرفت. در این نشست تاریخی از ۱۵۵۴ نماینده ۱۰۵۱ نفر در یک انتخابات دو مرحله‌ای انتخاب و به لویه جرگه راه یافتند. بحث در مورد تعیین اعضای مجلس یا شورای مشورتی که حکم یک پارلمان را دارد طولانی‌ترین مبحثی بود که نمایندگان تا روز آخر موفق به توافق نشدند. با پیشنهاد کرزای یک کمیسیون ۴۵ نفره موظف شد در باره ترکیب مجلس مشورتی قضاوت و تصمیم‌گیری کند.

● جام شکفتی

جام جهانی فوتبال برای نخستین‌بار در دو کشور ژاپن و کره جنوبی مشترکاً برگزار شد. در این جام تیم‌های ترکیه و کره‌جنوبی که آنچنان هم در عرصه فوتبال قدرقدرتی نبودند با ارائه بازی‌های زیبا به مقام سوم و چهارم جهان دست یافتند و تیم قدرتمندی مثل فرانسه در همان دور اول حذف شدند. در این جام برزیل قهرمان جهان شد و تیم آلمان بدور از انتظار همه نائب قهرمان گردید.

● چوب لای چرخ تریبونال

با امضای ۷۵ کشور در پای معاهده تاسیس یک تریبونال بین‌المللی بالاخره پس از ۵۰ سال بعد از جنگ دوم این ایده به واقعیت پیوست. اما دولت جرج بوش در یک اقدام بی‌سابقه امضای دولت کلینتون را پس گرفت و جان نگروپونته نماینده این کشور درست ساعاتی پس از آغاز کار دادگاه بعلت عدم مصونیت نیروهای آمریکایی طرح تجدید دوره ماموریت نیروهای حافظ صلح در بوسنی را وتو کرد.

● بحران سیاسی ترکیه

پس از یک بیماری طولانی‌مدت مسئله استعفای بلند اجویت از مقام نخست‌وزیری مطرح که با مخالفت او روبرو شد. با این مخالفت، «یاران استعفا» اعضای بلندپایه حزب درگرفت. و بالاخره قرار شد در ۳ نوامبر انتخابات جدیدی برگزار شود.

در همین حال مجلس ترکیه در نشستی فوق‌العاده صدور حکم اعدام را فقط در شرایط جنگی مجاز دانست و استفاده از زبان کردی را آزاد اعلام کرد.

بدنظر می‌آمد تیم رویایی کمال درویش وزیر اقتصاد، اسماعیل چم وزیر امور خارجه و ازکان معاون اجویت در انتخابات آتی قدرت را بدست گیرد، اما در یک زمین لرزه انتخاباتی حزب تازه‌تاسیس عدالت و توسعه که دارای گرایشات اسلامی است و طیب اردوغان شهردار سابق استانبول رهبر آن است اکثریت مجلس را بدست آورد.

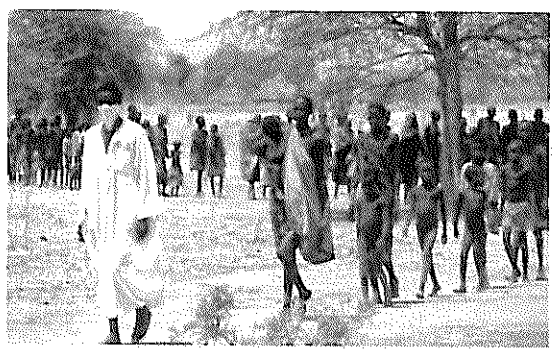

● دومین کنفرانس جهانی توسعه در ژوهانسبورگ

ده‌سال پس از کنفرانس زمین در ریو این بار در ژوهانسبورگ زمان جمع‌بست و تعیین گرانیگاه چالش‌های آینده بشر و کره زمین فرا رسید. در جهان طبقاتی ما امروز بیش از ۲/۸ میلیارد نفر با کمتر از ۲ دلار در روز زندگی می‌کنند. این در حالی است که ۸۰٪ ثروت جهان در اختیار ۱۵٪ است. علاوه بر ۸۰۰ میلیون نفر گرسنگان جهان سال گذشته در شش کشور آفریقایی ۱۴ میلیون نفر در خطر مرگ از گرسنگی قرار گرفتند و از سال ۲۰۰۰ بیش از ۱۶۰۰۰ میلیارد یورو در بازار بورس نابود شده است. در سالی که گذشت ما شاهد ورشکستگی شرکت‌هایی با سرمایه‌های عظیم بودیم.

وضعیت کره زمین و محیط زیست اسفبار است. مصرف سرانه آب در ایالات متحده ۲۹۵ لیتر در روز است و این در حالی است که ۱/۱ میلیارد نفر از دسترسی به آب آشامیدنی محروم هستند. انفجار جمعیت و بهره‌برداری بی‌رویه امکانات طبیعی، محیط زیست گونه‌های حیوانات را بخطر انقراض انداخته است.

کنفرانس ژوهانسبورگ با آرزوهای نیک به پایان رسید، اما در جهان بر همان پاشنه آزمند کاپیتالیستی می‌چرخد.

● یک‌سال از ۱۱ سپتامبر گذشت

یک سال پس از جنایت ۱۱ سپتامبر هنوز بن‌لادن شبحی است که هیچ‌کس نمی‌داند کجاست و شبکه القاعده و گروه‌های نزدیک و یا وابسته به آن در این‌جا و آنجای جهان بمب‌گذاری می‌کند و جنایت می‌آفرینند.

● Lula پیروز شد

در انتخابات ریاست جمهوری برزیل نماینده حزب زحمتکشان «لوئیس ایناسیو داسیلوا» در دور دوم به‌پیروزی رسید. ائتلاف انتخاباتی برزیل در دنیا بی‌نظیر بود. در این ائتلاف تروتسکیست‌ها، چریکهای بازمانده از دوران مبارزه مسلحانه، تئوکرات‌های آزادی‌خواه و نئولیبرال‌ها حضور داشتند.

● پایان مرکبار کروکانکیری

شورشیان چچن در یک اقدام تروریستی ۷۰۰ نفر از تماشاچیان یک تئاتر در مسکو را به گروگان گرفتند. نیروهای ویژه ارتش روسیه با بکار بردن گاز گروگان‌ها را آزاد کردند. در جریان این آزاد سازی ۱۱۵ نفر بر اثر استشمام گاز جان باختند و ۵۰ تروریست چچنی نیز کشته شدند.

● قطعنامه شورای امنیت در مورد عراق

شورای امنیت روز جمعه ۸ نوامبر قطعنامه‌ای را در مورد عراق بتصویب رساند. بر اساس قطعنامه ۱۴۴۱ شورای امنیت عراق باید تمامی برنامه‌های خود در زمینه تولید سلاح‌های شیمیایی، میکربی، اتمی، موشک‌های بالستیک - مواد و تجهیزات مربوط به آن، محل و میزان پیشرفت برنامه‌ها و تاسیسات خود را اعلام کند.

دولت عراق این قطعنامه را پذیرفت و بازرسان سازمان ملل در این کشور به جستجو پرداختند.

برخلاف گزارش‌های بازرسان سازمان ملل که در عراق ردپایی از تاسیسات سلاح‌های کشتار جمعی را نیافتند، آمریکا معتقد است عراق حاضر به خلع سلاح نیست و هدف دولت آمریکا را تغییر رژیم در عراق دانستند.

چرا ما جنگ علیه عراق را رد می‌کنیم؟

اپوزیسیون عراقی در مورد حمله آمریکا و وضعیت عراق چگونه می‌اندیشد؟

برای جواب به این سئوال اعلامیه بخشی از مبارزین دمکرات عراقی را در صفحه ۹ می‌خوانید.